

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234061

UNIVERSAL
LIBRARY

إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِّكَ لِقَاءُ قَلْبٍ وَالْقِيَامُ وَمِنْ ذَلِكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَسْكُوتُ عَلَى الْمَنَاءِ لَعَلَّ الْمَوْلِدَ وَالْقِيَامَ

هَئِنِ اسْتَتَارَتْ أَنْجَاشُ تَصَيِّفُ عِلَامَهُ فِهَامَهُ جَامِعُ

بِحَسَنِ وَمَخَافِ بَاطِنٍ وَطَاهِرِ حَضْرَتِ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْقَادِرِ

وَأَمَّا اللَّهُ تَعَالَى فَيُضَلِّهِ بِأَهْتَامِ مَوْلَى عَلَى الدِّينِ ضَاوِلِ عِلَالَتِ

دَارِ مَطْبَعِ الْهَيْمَةِ مَجْمُوعَةُ خَانَ طَبْعِ شَدِيدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَئِنِ اسْتَتَارَتْ أَنْجَاشُ تَصَيِّفُ عِلَامَهُ فِهَامَهُ جَامِعُ
بِحَسَنِ وَمَخَافِ بَاطِنٍ وَطَاهِرِ حَضْرَتِ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْقَادِرِ
وَأَمَّا اللَّهُ تَعَالَى فَيُضَلِّهِ بِأَهْتَامِ مَوْلَى عَلَى الدِّينِ ضَاوِلِ عِلَالَتِ
دَارِ مَطْبَعِ الْهَيْمَةِ مَجْمُوعَةُ خَانَ طَبْعِ شَدِيدِ

مقدمه الطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً ومصلياً

برجاعت اهل اسلام ظاهر و آشکارا و که این در کما تحقیق از منتهای شهرت و ین محدثین اولیا کالعلمین مانند ملا قاری
شیخ عبدالغنی محدث و ملوک و امام بن جزری صاحب حصن حصین امام قسطلی و حافظ این حجر عسقلانی و شیخ عبدالوهاب مکی و علما
ابن حجر مکی و دیگر صدراعظم ساینده و اولیا کالعلمین همچنان بسیار از فضلا و متاخرین و اجله لاهقین هندوستان
مانند شاه عبدالرحیم جتای و بلوی شاه فی الله جتای و بلوی غیر تنها که حال تخریشان و علوم و دینی و مشهور و مشهور و تخریز و استخوان
عمل مولد نموده اند و بسیار از علما و دین و سائل و تالی خود با استحسان عقد بکسر ذکر را صاحبان فایده رسالت صلی الله
وسلم و دیگر حالات بابرکت و اثبات بقا و شرف ایام و لا و با سعادت و سحاب بارگاه اشکان نعمت با انواع عبادت و ترتب برکات
بران تصریح فرموده اند این مرام را از شخصان امادیش صحیح صریح حضرت سیدالاولین الاخرین غاتم النبیین و المرسلین
صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین ثابت نموده اند و در سبب اشاعت آن در بلاد اسلام از حدیث شیخ ریفین دوم و سه مرتبه شایسته
و غیر بار بوده اند از سبب نیات بابرکات خود و نیز این را از موضوع برکات بسیار بوجه شاعت مجالس پانوا و غیره خود و بوده اند
درین جزو زمان که در هندوستان غلبه جمل جمید و پایان است هر کسی که یک رساله دارد و بخواند میاند که مقدس و علما و شایسته
بر خیزد بعضی از اوقات انکار و حسن مجالس و کار و شرف ایام و ولادت جناب پهل مختار صلوات الله علیه و فاعل و قایل از
گواه و بیدار گشتند بنا بر دفع استیفاء و اثبات حسن تو قیر و تکریم جناب رسالت پناه صلوات الله علیه و تحقیق بده الله تعالی بقیته
السلف حجة الملقف محلی علوی و تالی و تکریم فخر و تکریم حلال اشکالات و قایلین کشف مفصل حقایق اسوه علما را مصداق و قدوة
فضلا و اعصار را بطور متوالی بر مقاصد فروع و اصول نخبه الفقهاء و المحدثین زبدة الاصولین المتکلمین جناب
انفاضت تا بغایت ایالی و مؤلفان شاه سلامت الله صمدی قادی بادیونی که از اجل و افضل ارشاد اول
مستفهمین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب بلوی قدس سره ما بوده اند و حال تخر و تحقیق و جامعیت
و تدریس جناب ایشان و علوم عقاید و تقلید اصولیه و فروعیه از تصانیف جنابشان که در در و واقع و دیگر اجناس تالیف فرموده
کاش شش نصف النهار روشن آشکار است درین باب هم رساله اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد انحصار بطرا و
از سبب تحقیقات اسماء سالکان اهل الاحقین هستند ساخته و بر و شبهات و اسبیه منکرین هم پرده افکنند درین ایام از طرف
منکرین رساله اثبات الکرام فی البطلان علی المولد و القیام و الرد علی شبلع الکلام بطریق سبیه تفسیر این رساله عجیب بحث

از آن احوال میان خلعت و آید چه رسولان رسول نمیدانند جز و اصل بیان آن مختصر است و دست آن حضرت صلی الله علیه و آله
و کما و در آن بدعت او هر بدعتی که غیر از اصل میان است و برین اصل تفرعات بسیار نموده و در ارتکاب بدعتی که در نزد
محققین اهل سنت و جماعت نهی شده و از اصول شریعت و عدم فراحت بکتاب سنت و در واج امر و بدعت است
بهستجاب این تصریح فرموده اند این طایفه بواسطه صفت بنا بر این کید حکم منع و کراهت گرفته نموده نوبت با احوال تکفیر
میرساند مگر آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و نمیدانند که در مذیل اهل سنت و جماعت
از ارتکاب این صیغی بلکه احتمال محوات هم که حرمت آن بدلیل غنی باشد گذشت ثابت نمیشود و در اصل ایمان غلغلای بی آری و کفر
بودن احتمال محوات قطعی نیست گفتگو است بسیار از علما از احوال با تفصیل کفر گفته اند و بعضی حرمت لعین و بغیر فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین است و میدارند چنانچه اینهمه تفصیل را کتاب عقاید وفقه مسطورت و نیز
محققین اهل سنت فرموده اند که در عینیکه بر ادیت ضعیف هم اختلاف علماء کرام باشد حکم بخیر کفر نمودن خلاصت بلکه در
فروعات جزئیة فقهیه مختلفه فیها حکم بقطعیست شیخ محمد بن سید سراج الله علیه اهل سنت را و ربابین اینقدر احتیاط و طایفه
اسماعیلیه را با وجود ادعای مذیل اهل سنت انجمن از فراط از جمله تعذبات این طایفه حکم بفضائل مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای محاسن کار شریف حضرت خیر الانام و استقامت و اقامت و ولادت با سعادت و فضایل معجزات آن حضرت علیه السلام
و اسلام او را و شکر نعمت ولادت با سعادت که عمل باین امور سهو موجب ردد و حرمت الهیه نزول برکت ناشناخته است
و موجب کتاب سنت و ذکر بنا بر کذا شاعت آن طریق دین است و شرف ایام ولادت و احتمال عاده شکر نعمت هم در همین
حدیث صحیح مستین است و بعضی از علماء روین که مذیل از خصوصیات را بدعت حرامه مستحبه فرموده اند طایفه اسماعیلیه
بمعنی لفظ سنت و بدعت رسیده از زبان خود و معنی اهل ایمان کار سیف رسانند میکنند و با وجودیکه علماء روین از
سابقین لاحقیقین سبیل مستقیم روین با تالیف ساخته اند و بدفع او نام که بعضی کسان را پیش آمده اند بتصریح تمام بدعت
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات را و او نام دیرینه را که بمنزله تعذیم یا رینه اند برای تخلیط عوام بین سیاه و زنده و خواه
مخواه خود را و زمره مؤلفین داخل ساخته بر همه دانی خود دانی نازند و سهواً طعن طام بر همه اسلام می اندازند و روین یا یا
رساله غایت الکلام فی ابطال عمل المولود و القیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن و کماله مذکور و اکثر خرافات
مفسد ایمان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب کماله هوش و حواس باخته و اصول مصر حکم را خویش را هم پس پشت انداخته
و درین بحث در هر مقام به تکرار کرده اند آنکه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع فعلی ساخته و بدلیل ثبوت آنکه در این مقام خصوص بدعت سبیه و اعلان ران شناخته گری اینهمه در هر سو که
علم خالص را از آنکه دو بار پیر میانی ساخته و قطع نظر از آنکه شیخ محمد بن سید سراج الله علیه صاحب شجاع الکلام در
هر مقام خوانده است از همه آنکه از بدعتی در بدعتی خویش را بجهل تخسین و تفصیل اسمعیه سلام جمع و قاحت بر جان نهفته است

برساند که گندگان رساله ابطال عمل المولد مخالفت و خرافت بیان این بود لایفه اسماعیلیه بر سر و حال ایشانست و
اختلاف قاضی اقبال و عدم اختتام تقریب کلام در هر مقام و دشمنی است و بعد فراجم آورده از دیگر سائیل مثل رساله
صدیق حسن غیره است که جواب آن در رسائیل اهل سنت مفسلاً و مرقوم میباشد اصل را بفرما اید از خاکسار را بر آن آورده که در
رد رساله مذکوره آنچه باید افتخار مولف بود بی آنکه نوبت به کتب کثیره و مقابل عبارات منقول رساله اسماعیلیه که خیانت
و خدعیت شعرا را نشانست با مصل منقوله عندها رسیده باشد بحجت تمام درین اوراق بر لاشتم چون که لایفه اسماعیلیه
بنای قری نیست لهذا بر او هیچ وجه تمسک و تمسک لایفه التزام نمودم که استاد و کلمه مگر با مستندین و مستندین مستندین و مستندین
رساله یا کبریا لایفه اسماعیلیه اگر کسی مالک بیاد است تفصیل مرام و دفع دیگر او نام باشد بجز این رساله صدیق حسن
و دیگر سائیل جوع فرماید و اما اشرف فی المقصود و بعون الرب العبود قال اسئل مجلس الذکر انی فی فکر کثرت
ایام المولد المنیف کبرای جامع لها بیل الخ **اقول** اکابر اهل سنت از جمله مشهورین مذاهب مثل حضرت شیخ عبدالوکیل
و علامه حنفی صاحب الجواهر و علامه حنفی صاحب کتب طلال سیوطی و امام جزیری صاحب حصص جمیع علماء سلیمان بر سویی امام سلطان
بازید و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر حنبلی و امام احمد ابن حنبل و شیخ شمس الدین و مولی حسن مجرب و بران نامحیی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیوطی حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زرعی الدین و سید عقیق الدین شیرازی و
علامه محمد الدین صفات مؤمن شیخ محمد بن حمزة العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامه شمس الدین سیوطی
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدین ابوبکر الدقاقی علامه شیخ محمد بن عثمان حافظ ابوشامه حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیره شامی صاحب سیره حلبی و امام سخا و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان اللؤلؤ و علامه ابوالحسن محمد بن عبد الله
الکبیری و غیره که حال تجارین حضرت و علوم و ینیه باین علماء کرام معروف و مشهور و حال تعانیف شبهه اغیفرات
و کشف الظنون و غیره کتب متداوله مدح و قبول مذکور و دیگران که کتب را از اهل حرمین بسیدین سایر بلاد و
اسلامیه حکم با ستمان جواز عمل مجلس شریف و سی در اشاعت آن محفل منیف بحجت داخل بود و دشواریات
سند و بات شریعت و عدم فراحت بکتاب سنت فرموده اند و درین بابین احادیث صحیح مرصع که مشربت شریف
از ان لاحقه بحجت نما رساله و اسحاب اهل ارشاد که بنده مراد و ادب شریف و فضل بجا رسد و محافل از کجا بود
استدلال نموده اند و رسائیل محمله لایفه فرموده اند که از کتابان العیون فی سیره الامین الامون و التقریب
فی المولد الشریف حسن المقصد فی عمل المولد و موعده الکلام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی الخ و الموعود
الصالح و فی مولد الهاد و اللفظ الراجح فی مولد خیر الخلق و عرف التوفیق فی المولد الشریف و المولد المظفر فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجلیل لمولد النبی الجلیل و فتح الله حبیبی کفی فی مولد المصطفی و السنه العبریه فی مولد خیر البریه
و منتسج الرود و الاکفان فی مولد النبی الخ و کتاب سیرت شامی و منور لاسع و المبرور الکریم فی المولد النبوی و

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

ما غلبت بالنسبة وموابب الدنيا والدين والنبوة وديكر كسب رسل مقته وشهورة توان در يانت پسران خفته است
 ایشان را جماع لهبا بنامیدن و در اخیال ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه جلد خود و ردین و تنیخ و ناحت
 بر جان انصاف کشیدن است اگر این وقاحت خود را اعتقاد اثر بولیب گویند بجا است و اگر سبطلیل شاعت از کار
 تو عظیم سید ابرار و سنگین شرف معاملی و مجالس برانوار را جماع لهبا می گویند زیست **قوله** بر کسلی رویا ابی لهبا
اقول ای مدین که برای ستمنا سرش در برکت ایام ولادت وصول منفعت او کس که نعمت وجود با خود شرف
 محبوب ذوالجلال علیه الصلوة والسلام مبدو ذرات الالین روایت ذکر فرموده اند حالش نگر اصلش در صبح بخاری
 موجود و در تالیفات امامان بجزری حجة الاسلام امام غزالی غیر ساحتین بغض سلام نیست و تحقیق نصرت فرموده اند
 که این رویا حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال تکمیل
 فرمودند که حق تعالی اجابت و دعا ایشان فرموده حال ابی لهب برایشان ظاهر نبوده امام حجة الاسلام در احیاء العلوم
 در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال کنت موحیاً لابی لهب مصاحبه
 فلما مات واخبر الله عنی با خبر خیرت علیه الهی امره فقلت الله علان یرینی ایاه فی المنام قال فرأیته یلیق ثیاباً
 فضائیه عنی قال فقلت الی انی فی هذا یلیق ثیاباً و لا یرى الا لیلته الاثنین الخ بر روایت حضرت عباس
 و ما خذوا و اجابت فودان من ثیاباً انوار کجایت رویا خیر فرمود ذکر کردن محقرین مستدرین انوار و کتب شان که متضخم بود
 ندا شتی تنیالی از سینه فضل عظیم است ابی لهب با بغض بس و وجود با خود خیرت سر و عالم صلعم و در هر یوم الاثنین که
 نظیر یوم ولادت با سواد است چنانکه آتیا اصل مقهور نخواهد نمود و جزایه کسی نیکو این روایت در معرض بیان فضل
 رب کرم و دفع بغض حضرت رسول کرم و بریم ذکر نموده اند که تمامت سجده طایفه لهبا می باید که شود و اگر این روایت
 چنانکه فرمود طایفه ما یلیق است و ذکر آن و استدلال آن مخالف نص قرآن شریف می بود و حالش که حضرت عباس رضی
 روایت میفرمود و احد از بزرگان مقلدین ایمنی که آن می نمود فافهم و لا تکن من المتعصبین **قوله** از مخالفت رضا
 جمیع با منافذ جزئی و غیره **اقول** اگر مخالفت ضحاکت خیر اعلت انما چیز مختصر میگردد و اندک اما از مشهوره انما
 دست و ستمین یکسانه انما مخالفت ضحاکت اعلت انما ضحاکت ضحاکت می تواند گردید چه سیاه نموده با وجود انقدر اختصار که محبت
 سر و شامه کار که بر ابطال انکار شریف مجالس انکار حضرت علیه الصلوة والسلام مبدو الاشیا و الاما را با زخار
 و تنه و ضحیت گردیده و شایسته صاحب لهذا ضحاکت براهیم و چه هم از این معنی مخالفت با انصاف و حجم بجا خطیضه
 یا علقه از کتاب ظهور آمده این سر با وجود الحاق تفسیر ما بنظر مضعف ساله نموده و الا در فی فلک سهل الی انظر
 الکلام فیه و الحان صاحب الاسماء نیز عزم لاکمال قابلیت بی ساید مثال **قوله** منقول از علماء و توفیر برعت الفاظه
 است و شمه از انرا **اقول** هشتاد و این بریشانی و باعث این ترو و حیرانی نیست مگر عدم فهم احوال کسی که خود را

لا یخفی

سند و آورد و قصد تحقیق و تطبیق هم میدارد از اقوال مستندین این قابل ظاهراً است که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
از آن یکی به جنس یکدگر و اگر است آنحضرت صلی الله علیه و آله و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحمت بود یا نه پس
به این معنی منقسم است و این استعمال از عهد صحابه کرام الی الان در مجتهدان بسیار از ائمه و نیز در کتب معتبره
بجایست سنت نبودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب است فرموده و البته
معه کل شیء علی غیر مثال سابق و شرعاً احداث مالم یکن که اصل عهد رسول الله صلعم و بی تمسین بدعت ضلالت
هی التی ذکرنا بدعت حسنة و بی ما راه السبلک حسنا و لایکون من انفا للکتابه السنه او الاثر او الاجماع الخ و ملا علی
قاری در شرح مولانا نوشته اسفل البدقه ما احداث علی غیر مثال سابق و یطریق فی الشریع علی ما یقابل السنه ای
مالم یکن عینی عهد صلعم ثم تقسم الی الاحکام الخمسه کذا ذکره الحافظ السیوطی و دیگر شواهد کثیره بهم درین باب و در
نکوه میشود و استعمال و مخصوص به مذکور است یعنی امریکه مزاحم و مصداقش نیست باشد و در ادو حدیث کل بدعت ضلالت
حسب اقوال و حسب المعنی اول نیست پس اثر انشا تیکه بر تفسیر علماء محققین یکدگر به بوج و بر باد اندکما سبج تفصیل
و نه **قول** لیکن قول محقق نیست البدعه امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله و بدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهر عدم ثبوت بالوجه الخصوص است برین تقدیر حکم بیدم انقسام یعنی در ترجیح فرعون خویش بر دیگر
تفسیر باطل چه ایمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت و از عدم ثبوت بالوجه الخصوص
از کتاب سنت حکم با استحسان فرموده اند چنانچه صاحب که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و تأکید
بر عدم خویش چندی از آنست و دلایل می آورد از آنجمله قول حضرت ابن عمر فرموده صلوة الفصحی آورده که آن بدعت است چنانچه
حضرت ابن عمر فرموده قابل استحسان آن بدعت و خوبی آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عموم شریعت و مزاحمت
کتاب سنت مراد داشته باشد پس این هستند که انخواست چنان معنی صرف بر بدعت کسب صادق می آید پس قطع نظر از
مهل بودن این نزاع لفظی بغایه بسیار از آنست که بزعم خود بر تأیید معنی شریعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطنان تأکید از آنها ظاهر است **قول** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفا را ازین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازین حدیث شریف بطنان مذلوله ما علییه بخدیث ثابت گردید یعنی کسوا سنت آنحضرت صلعم سنهتار
خلفا را شدین را هم تبلیع می باید نمود و سنت خلفا را شدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگر چه حکما و نقل سنت است لاحوال بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق عبرت و محدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرت خلفا را شدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم و غیرهم اطلاق فرموده اند از آنجمله آنکه شعرانی
در کشف الغرور است نموده کان ابوامامه الباطنی رضی الله عنه قول حدیثم قیام شهر رمضان لم یتب علیکم فذموا علی
ما فعلتم و لا تکرهوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی در بیانیه ابتدعوا کما فعلوا علیهم الاتجار

رضوان الله تعالی عنهما حق و عایشا الایة آری ازین حدیث شریف مستفاد شده که سنت خلفا را شنیدن در محدثات
امور دینی که مذکور است داخل نیست و مراد از محدثات امور دینیه است که لازم می آید و معاصی است و باید که
از آن در کلامی سنت عقلی پدید آید و در دستخط علمای دین باشد آنها را محال از محدثات امور دینی مذکور خارج است **قول** با جمعی
که با نیز موجود است از آنست که **قول** بشکسته و اینست که ما اما عیسی بنی اسرائیل که از یمن بیایدند که
اسماعیل یساک را از امور را که از صحابه کرام ما نقل دارند و آنجا که صحابه کرام هم بر آن ثابت نیست بلکه جمهور میگویند بر آن
فرموده اند داخل بدعات ضلالت میکنند از آنجه است زیارت قبور و حق سار که در وی منقول است از حضرت سیده النساء
و حضرت صدیق کبری رضی الله تعالی عنهما طریقه آنکه از حضرت صدیق نم خود حدیث صحیح در اینجا از حضرت سر و عالم صلوات
که نزد جمهور از دین مسلم است در صحیح مسلم در حدیث طویل از امام المؤمنین هم آورده و قلت کیفا قول لهم یا رسول الله قال قل
السلام علی اهل الدیار ای المؤمنین السالین و رحم الله المستقرین منا و المستقرین الحدیث و فتح الکبار در بیان قول حضرت
صدیق مرقم آورده روی الحاکم بن طریق ابن ابی لیکنه انه را زیارت قبر اخیه بنقال لما قد نبی صلی الله علیه و آله و سلم عن ذک قال قلت
لهم ثم امرهم بالخ و فتح المن آورده که اکثر علمای شریعت حضرت اند بر امر آن و زمان آن همین است بجز آنکه سواد کثیری از او در حدیث
است پس بریده و دو هفته ازین نقل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض غایت است و از آنجه است استدلال و استنباط
و استنتاج از حضرت جلالت آیت صلوات الله علیه و آله که آنجا که بر وقت حاجت که بخیر شرک قاری می بیند یا وجود یک صحابه کرام را
بسیار ثابت است علمای این جور و بر نظم و بیان اشتغال و استغناء و توسل ببدو مصلو حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الظاهر فی حاجاتهم بعد وفاته مسلم فتم علم عثمان ابن حنیف نعم لم یکن له حاجه عند عثمان بن مرقم و راه الطبری الخ
علامه خجایی و شرح شفا بعد مصلو الحاجت نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف بنو عیلمون الان قد اخرج
الحلی بن طریق مسند و تعلیم بن قیویشته بنالح فاضی عیاض و شرح شفا آورده ان عبد الله بن عمر عن حضرت و جله نقیل او که
او بنال سال ایک نزل عنک فصالح یا محمد راه علامی قاری و شرح نوشته ای فنادی یا علی صوته و کان رضی الله عنه مقصدا
بالطاهر المحبت فی خبر الاستغناء الخ علامه خجایی نوشته و جدر و مشکه لابن عباس رض و ذکره النووی فی الاکله و روی
ایضا عن غیره و هذا مما تها به اهل الحديث الخ و جدر بالقول که دره حافظ ابوعب الله در مصباح الطلک از امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه می آید که بعد از وفات آنس و مسلم و بجز اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول الله
ایچه توان خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جلد انچه با خوانده انیت و لو انهم اذ ظلموا الغیبه لایه و من بخود ظلم کرده
و نزد تو آمده است بر استغفار کنی از قبر شریف ند آمد و قد غفر لک الخ و روایت استداد باطله یا رسول الله استحق لنا
وقت محمد در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر بن عبد الله و باز مشرف شدن بر زیارت آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و رسانیدن پیام محبت
و فاروق نمودن صلوات الله علیه و آله و سلم بر آن واقعه که در کتب علامه الوفا مسندی و غیره از اهل علم روایت می شود

و مشهور است بالجمله استمداد و تشفع و استعانة از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول فضل تفسیر صحابه کرام ثابت
 است باینکه بعد صحابه کرام هر کسی از ائمه عظام شکر استمداد و تشفع ننهد و گاهی علماء خفیه شافعی مالکیه و حنبلیه را در
 زیارت قبر مبارک رفته اند که شفاعت دهد و از آنحضرت صلعم سوال کند البته از این تمیز انکار آن نقل نموده اند که ایتم
 محققین از امر و دفرموده اند اما ماسکبی در شفا و الاسقام نوشته علم این مجوز بحسن انوسل الاستعانة و التشفع
 بالنبی صلعم و جواز ذلك حسن من الامور المعروفة کفری دین المعروفة من سیر الانبیاء و المرسلین السلف الصالحین
 و العلماء و المرسلین و غیر ذلک حدیث اهل الدیان حتی جاری این تمیز محکم فی ذلک ابتداء بالمسبوق الیه فی سایر الاعصار
 و جبک انکار این تمیز بالاستعانة و التوسل قول لم یقله عالم قبله و صاریه بین اهل الاسلام مثل الخ لخصاً قوله لم یقله
 ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البته طریقه اصحاب محدثات امور معنی متمم مضمون می فراموشست که اتباع آن محتاج
 اتباع سنت باشند نیست اگر چه بنی قسم اول زود قسم بدعت خود صحابه کرام ملایم است بودن اطلاق محدث و بدعت فرموده اند
قوله چون را اصول مقرر است مجموع و اسماعیل جموع سرفه با ضافه مفید عموم استغراق می باشد معلوم شد که نجات و خیریت منوط
 عموم اصحاب قریب است الخ **اقول** بموجب بیاری از دلایل دیگر احادیث ایقند را البته حق و درست است که اقتدا کدای
 صحابی در امر بیکه سهواً یا بخلاف از مرتبه مزاجم بگذری حدیث آنحضرت صلعم با جماع اتفاق جمیع صحابه کرام و سواد اعظم سرفه
 باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجع مخالف سواد اعظم نتوان داد و گویا حاکم بقول و خطا اجتهدی و معذوری باشد
 اما هر قابلیت اقتدا را جماع و حل خیریت اصحاب بر عموم مجموع و سلب خیریت از افراد آنحضرت بوجه علم اصول نبود
 توی است ضعیف و سقیم که بدست صحیفه عظیم که در آن نجات طائفه خوش پنداشته و بوجه اعلم اصول پرده داشته
 تفصیلش انیکه هرگاه اسماعیل بنی بسیار از افعال جزیه و غیره سایل اختلاف فیقهیه یا بدو خویشیت از صحابه کرام عدم
 نزاحت کتاب نیست آنحضرت صلعم داخل بدعا ضلالت ساختند ولی با کانه در میان کیف و اثر که نداشتند اهل حق احادیث
 خیریت صحابه پیش فرمودند حال اعتبار ساله با مقتضای بعضی مقتدایان خود بر آن مبت میگرد که طایفه اسماعیلیه را از بیضیت
 ضلالت بیرون آرد لکن اهر چه در دلش می آید پیغمبر و شعوری سراید و بوجه اعلم اصول کمال خصصیت خود طایفه بنی ناید
 حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم استغراق اجماع و اتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط با صحابه است در همان افضت
 که اتفاق جمیع بضرل آن ثابت شد غایت الامر آنکه آنچه ثبوت مروج بودش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین باینکه
 احدی بوده باشد آنها هم بمنزله ثبوت و خلق جمیع اصحاب است پس خیریت ریت صحابه آنحضرت صلعم با ثبوت اتفاق مجموع بودن
 اتباع آن بموجب نجات از انرا را احادیث شریفه استقامت و تدرال بالان نقل اجماع درست نیست فقط اقول سلک
 جموع معرفه قریب اهل اصول مفید عموم شیان و علماء عربیت هم الاضافة کاللام میفرمایند اما التزم عموم استغراق بر
 اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بحجج اصحاب یا اکثر یا نیک احد و باطل بودن استلال به اثبات نقل

اتفاق مجموع که مطنون حساب رساله و مقتدا یا نشأت بر آن چهار مراتب محققه جمیع ارباب اصول عربیت علامه نیدار و دیگران
 ندرت متصور است و از این عموم بحسب شایستگی کتاب و نت تعلق حکم به یک فرد است پس متغایر از احادیث هر یک مخفی است
 نیدانی که متغایر و متباد و از تزلزل علی حقیقت انبی عدول روایت صحابه مقبول عدلت هر یک صحابه است پس روایت هر یکی از ایشان
 مقبول است و قول نکرو حامد همت او خیرت یکی از ایشان خارج از قاعده ران مطرود و مخدول آنکه حسب قیاس که گویند که از آن
 جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب با سکوت یا تمین بلا یک احد روایت فرموده با حفظ آن مقبول شود و هر عدالت مجموع از آن
 قول متغایر و عدالت و قبول روایت منوط بمجموع مجموع گردد و شاید که سماع علی بن یزید بن جهمین سورنهم حرج و قدح
 و ثبوت عدالت اجله صحابه کرام جایز میدانند با وجودیکه خود را از اهل سنت می شمارند بچند حدیث اعیان الله اعینونی را که حضرت
 عتبه بن غزو ان رضو فرمود روایت فرموده اند و این است مثل صاحب حسن حصیدی که امام طبرانی او امام زودی و غیر جمیع معقولان
 داشته اند و علامه رفقائنا حسن بن شسته اند چنانچه از شرح حسن حصیدی از کار دیگر ظاهر است و اینها را قطب سماع علی بن
 و نسخها منسوخه طبرانی حلیل سلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکهنو و دلی و مبنی موجودین بعد که سماع علی بن یزید را بنا بر پاسداری
 ملت خویش نسخ بیان سابق ضروری افتاد و صاحب نسخه ناسخه کانیو تحریف عبارات سابقه همان حدیث شریف موجب
 معمول به را مردود و مخالف کلام الله و عامل فاعل آن و استدلال بدان را ضلال گفته قرار داده و در جوش بیان سلسله
 بنیان نوشته که ایکه ادی اس حدیث کا عتبه بن غزو ان مجبول الحاح عدالت او و تقوی او و کما معلوم بنین انبی بلفظه
 الحیث و انقدر هم خیال کرده که شرح مشهورین حدیث در ذیل شرح ان حدیث که مروی بر او یا مستنده است آورسند
 بعضی آیات بجرج روات مجروحین تفصیل تفریح فرموده اند اگر حضرت رضی الله عنه مجبول الحاح میبود و البته
 در شرح ان حدیث بذیل جرج حجت آنحضرت هم می نباید فرموده حالابر اصل سخن میروم که بر استماع اجماع اتفاق مجموع
 ضروری نیست بلکه حکم استعراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی بر اجزایات و مفاد استعراق مثل مفا و کل است مصاف
 بسوی نکرات علامه تقی زامی در بطول فرموده اما حاصل را میسم الجنس المعرف بالامان المطلق علی افضل الحقیقه من غیر نظر
 الی ما صدقت الحقیقه علیه السلام و هو تعریف الجنس الحقیقه و نحوه علم الجنس کما سانه و اما علی حقیقه سینه نهاده و کما ان او
 انشیا و جماعه و هو الهی الخ و نحوه علم الشخص نیده و اما علی حقیقه غیر معینه و هو الهی الذی مثله الکلمه که بر ان ماعلی کل الافراد
 و هو الاستغراق مثله کل مضایا الی الکلمه الخ و نه در باب الی الخ ماعلی بل الاستغراق فی مثل الافراد کما مثل المفرد که در آیه
 الاصول انخود و علی الاستغراق و صریح باینکه التفاسیر فی کل ما رجع فی التزیل من هذا القبیل غیر علم غیب است و علم
 آدم الا سار کما و اما صریح الحنین و همی را ماعلی ان فی ذلک لکسج بلا خلاف جبارنی العلماء لازیه استماع
 تو لک جازنی کل جماعه من العلماء لازیه ماعلی الاستغراق المتصل الخ و نه در باب و بالجملة فالقول بان الجمع یفید تعلق الکلم
 بکلا و احسن الانداز متباد کما ان و منفیا مقرره الایه و شهید به الاستعمال الخ بالجملة برای عموم استعراق تعلق حکم جماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که غیرت افراد صحابه کرام از مضمحل احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
 مجموع گردد و سببی لذلک نه یارده تنسیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث بایهم اقتضایم اهدیتیم که از مسلمات
 دستورات اصول و فروع طائیفه اسماعیلیت گوی بعض علماء دران کلام هم باشد بخ دیبا اسماعیلیه میکند و ادعای
 فاسد ایشان را که بر افعال ثوره از صحابه کرام با وجود عدم فراغت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قوله متباد از سیرت قوم و رایج رسم انقوم بود الخ **اقول** ما شریک و کورسکوا با استقطع من اختلافهم و سیرهم فانه علی
 المتقیم مقام جمیع مقتضی انقسام اصحاب بر اصابت پس بوجب این قول جواز تکسیرت بر صحابی و بودن بر یکی از
 بر هدایت نبوت رسیده پس اسماعیلیه بخدی را چه مفید گردیده **قوله** اما سایل قیاسیه الخ **اقول** اولاً بر تقدیر بودن
 مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیت سایل قیاسیه و
 اجماعیه بمنزله اصل بدعت مذمومه شدند استشاران معنی ندارد چه هرگاه حرمت امر از شرع شریف ثابت گردد یا قبل
 و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید و رند موجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را محمول تبه
 نسخ شریعت اقرار باینکه نمود که در هر جا سیرت تقریر را پیش میکنند و ثانیاً بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صحابه رساله که بسیار
 از سایل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شریعی میکند و بر آتایه خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از بین
 جا توان دریافت **قوله** اما تقدیر سایل قیاسیه اجماعیه مجتهدین الخ **اقول** تفسیر و تحقیق مستدین صحابه رساله
 که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم فراغت سنت و اندراج و دعوت شریعت و نقصانیت غیر و برکت
 پس باین امر حاصل شراط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس مصطلح نتوان گفت بلکه اجزاء حکم عمومات احوال خارج مجتهدین
 به افراد جزئی آنها و همچنان فهم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم تحقیق مجتهدین نیست علامه محقق و در بحث اثبات نبوت ذکر تسمیه
 در بدایت کل کتاب بطور اختصار فرموده فالتقیل استنباط الحکم الشرعی من الاوله انما یونصب المجتهد و در ذیل جوابش گفته
 و اما فهم الاحکام من خواطرها و النص المفسر منی تضایر بل بقدر علی العلماء الاعماله علامه شامی و در بحث جواز نسخ
 اصوات مکبرین بقصد تبلیغ و ضد بودن زیادت رفع صیاح باطنائمهات ملحق بکلام نوشته و حیث کان مناط الفساد
 عندما کون اللفظ انید به منی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعده کلیه یدرج تحتها افراد جزئیة منها سلتاننده
 اولاً لاشک ان ذالم یقتضی الذکر لیل الخ فی الصیاح لابل تحریر النعم و الاعجاب بذلک کیون قد افاد به منی لیس من اعمال الصلوة
 و لایکون ذلک من القیاس بل بقرین بقرین بقصد کلام المجتهد اول علیه لالة المساواة الخ از این سبب که کافه علماء
 مستدین صحابه رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در رسایا سازد و خصوصه بطا بودن آنها از افراد
 مستحقان عامه نه مزاحم بودن آنها بلکه از منتهی مکمل باستحسان فرموده اند بالجمله حکم باستحسان مستحقان خصوصه بطا بودن مزاحمت
 و مخالفت کافه علماء و ائمه دین از مجتهدین نموده آمده اند اگر چه موافق ندی اسماعیلیه برین علماء کرام منافع گمراه باشند

قوله منها ما اخرج مسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عمل عمل المسلمين علموا مناهم وروى الخ **اقول** درین حدیث شریف یعنی آن حدیث
 رسول الله فی امرنا ما لیس نه نه و دو دیگر حدیث شریفی است بحدیثی که در شرح این حدیث بجهت تأیید است اسما علی بن خنیس است بلکه در شرح
 جهوریه درین سوله سما علی بن خنیس و بن بریکنند باری اگر صاحب کمال را از ان سر و کار نیست تا بدینکه قطب است یا سید
 حق در شرح حدیث شریف نوشته اند و در لغت ما لیس نیز اشاره بی اسی طرف که کائنات اوست چیز که کمال کمال است و
 انچه انهمین الخ و کفی حجت علیهم از همه جمیع مطالب که احادیث را که بی خمیده و در خود و باید خمیده مالا حال ایراد آنرا باید دید
قوله منها ما قال صاحب کلام الاحکام ان ابن عمر عن قال فی صلوة الضحی انها بدعت الخ **اقول** هر چند ابن اسماعیل از
 خود این قول حضرت ابن عمر را در ذیل بدعت شریفه که حقیقتی است اشرافا بل انقسام نیست و سترگ منکالت آورده که انقسم
 که اگر حضرت ابن عمر را بدعت بودن صلوة ضحی نبوده اند باز استحسان آن بدعت نیز تفریح فرموده اند پس موجب
 ندیدیم تا جمیع حجت استحسان بدعت شریفه البته معاذ الله تعالی در این شان غلطی آمده باشد و ضحی استلال بقول آخر
 رضی الله عنه نمودن بخ خود بر کندند تا آنکه طایفه موافق را با وجود او عارض و داری چه عداوت و بعضی که ارام بطریق است
 که سنن استلال به عظیم میکنند و مع هذا چا چا مطاعن راجع با قول ان الضحی انما تخفرت می نمایند عن مجاهد قال حدثنا
 و عروه ابن الزبیر المسجذ فاذا ابن عمر عن جالس عند حجره عاتیه یسبح و ان الناس یصلون فی المسجد لانه عن صلوة ثم قال
 ابن عمر بدعت و نعمت البدعة و قال الضحی انما تعاد الله عنه ما اتبع المسلمون فضل من صلوة الضحی کذا فی الفتح و سفر سماع
 و غیر ما تخفی میباید که در ایام صحابه کرام که حق و قوت نام از اهل اسلام نشینند و در عوام امتیزاحکام حاصل نبوده و بعد از آن
 از سنن و سنت از مستحب اظهار تخفرت و درین نبوده بسیار از آن تخفرت حسنیات خود گاهی با مؤمنین با وجود تصریح
 و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدث میفرمودند بسیار از آن تخفرت بسیار از مستحبات مسنون را به نیت تسبیل و غیر
 آنکه می نمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام مدوات تحبات و اعلان اظهار نوافل عبادت بر دیگران از صحابه
 تا بسبب بکارش یا بنمودند مگر این هر بنظر تحقیق مبدل صاحب خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فیضیت مدوات نیست
 از چنانکه آنکه مستند هر مست و موجب منکالت کرده و قال فی ثقیفه الطالین ته و در عن بعض الصحابة انکما صلوة الضحی منی لک
 ما روی ابن المبارک من صاحبنا باسناده عن ابن عمر انه قال اصلت منذ املت لان الخ با لیت را انها البدعة و
 البدعة و انها من احسن الناس کما ان بن سعد و رضی الله عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
 علی ما لم یعلم الله فان كنتم لا بدنا علیها فصلوا فی یتوکم و کل هذا لایدل علی رد ما قد مرنا ذکره ان الغنائیل الواردة فی ثقیفه
 انما ارادوا ذلك لیکمالی ثقیفه بصلوة الغرض فیتقنه الناس و یحبوا لیس کل الناس سوا فی نشاط العباد و تخطو لیس
 علیهم الخ و غیفته المستعمل آورده و روی من علی بن ابیطالب نه انه کان شی خلف الجمارة و ابوبکر و رضی الله عنهما یسبحان
 امامنا فقال علی نه ان افضل الماشی خلفها علی الماشی امامها که فضل الصلوة المكتوبة علی الناس انما ویرک و فضل صلوة

[illegible]

یاری تائید اسماعیل بن یونس مبتنی بر جماعت است و در سفر السیاح گفته ابن حزم میگوید فرض است این ضابطه بر صلی تا اگر این
 متفقین بیان کنند و فرض ترک کند زعفرانی باطل باشد و بعضی از علماء در نصرت این مذهب یک مجلس تعریف کرده اند
 و جمعی از شلخ طریقت باین قول قائل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قائل از ابدعت شمارند و جمعی بر علماء طریقت تقسیم
 توسط اختیار کرده اند و استجاب قائل شده اند **الحق قوله** قال فی النصوص الذی کان فیها لیس فی عصره اند بابتدای الخ
اقول اولاً که افعال صلوة و حیث آن اصل در آن توقیف و تحدید است پس اگر بر او خالف اگر بکبر نیست و در نماز با وجود
 ثبوت آن در آن موضع از سنت انکاری حسب جمیع مجتهد کسب نیست مزارحت نیست محدوده نموده آید و میباید مذهب طایفه
 نیست که در هر امر که محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزارحت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلی نرسیده
 و باین در خصوص این امر حکم بدعت شرعی بودن مختصیر مختار صاحب را صحیح نیست چه در مذنب امام مالک نام شافعی و
 بسیار از اصحاب تابعین عدم کراهت آن ثابت است پس بر ترک آن با خصوص هم حکمی که اسماعیلیه بر بدعت شرعی لازم کرده
 باطل است **قوله** عن علی رضی الله عنه انه خرج الى المصلی فرأى قوماً یصلون الخ **اقول** اولاً که در حدیث منع دینی را
 معارض است آنچه بسیار از مفسرین و فقهاء در باب معنی منع از حضرت دوی ضعیف استند روایات در کتب خود آورده اند
 و تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه را فی المصلی اتوا یا یصلون فقال را یت رسول الله صلوا فیکم فقل
 الا انهم فقال انشی ان داخل تحت قوله را یت الذی نهی عبد الله اوصالی الخ و ثانیاً درین امر در سلف اهلان بوده است
 بعضی از شیعیان از صحابه تابعین عبادت بخواندن نماز تطوع قبل از دعای میباشند و جماعه نیز میخوانند و بعضی دیگر برای اظهار
 اینکه کسی از سنت نداند ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب جهاد خود قائل کراهت تفسیر می بودند که تفصیلش در شرح
 امام مالک علیا الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
 وقطع نظر ازین جمله زعفرانی روایات از حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
 ثابت است و مردمان نبودند در آن زمان غیر صحابه تابعین پس سائل فرعیاً حجتاً بدیهه را که در آن میگردید از صحابه تابعین دیگر
 مجتهدین بدلائل شرعی حسب جهاد و ات خود اختلاف پیدا دارند داخل بدعت شرعی که از انحصار ضلالت میگوید گردان
 و در آن تأیید جماعه بنحیه قولی باطل از علیه نصاً عاقل که همین تأیید را بسیار از سبطین بدعت شرعی مقاصد بعد ذکر
 با تدریس و اشهر گفته و المحققین لا ینسب لهما الاخر الى البدعة و الضلالة خلاف سبطین حتی ربما جعلوا
 فی الفرع ایضاً بدعت و ضلالة کالقول علی ترک التسمیه بعد اعدم نقص الوضوء بالخریج پس بدین کجاست انما خارج بدو الی
 و الصلوة بدون الفاتحه و لا یعرفون ان البدعة الذی روتها المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
 و اول علل الدلیل الشرعی الخ و ینقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضرورت و اولی اینکه سائل فرعیاً حجتاً بدیهه را که آنحضرت
 از موارد مطالب جهادیت و مصاد شرع اخذ نموده حکم مجاز فرموده اند بسیار از نادانان از انجمنی خود صورت افتاد که ای

حدیث دیده و از دیگر احادیث بلکه مقصد بدان حدیث چشم پوشیده حکم می یابیم و مخالف شریعت و ظاهر سنت قرار می یابیم
 و خلاف بایسته امت را که صریح محبت است هم بلا شقاق و مخالفت می زنند و تا بعد از وفات ما ضلالتی در بین میگرداند و خست
 این خبر از آن جهت است که پس رینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکند ما هم محاسن بخاری علیه الرحمه و صریح خود را
 خود مدتها بعد از آن محمد بن اسحاق و عثمان جریه عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لما حج من الاخراب بصلی الله
 الانبیاء فی طریقته فادکر بعضهم بعض فی الطريق و قال بعضهم لا نصل علی حتی یاتوا و قال بعضهم لا نصل لی یرونا و لکن کفر و لکن
 لنبی صلعم فلم یغیف احد منهم الیه و قال بعضهم ما اخرجنا من الدار الا و انما نصل علی الخ **اقول** این برد و انبر هم چگونه
 اسما علیاتیات نگزیده بلکه بطلان مذکور علیها عیلت ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر و تسلیم حضرت زید
 ثابت شد که عدم فعل آن حضرت صلعم را بر سر مسلم عدم جواز آن اکثر و بدو شریعت و امریکه خیر یا نه فعل آن بقصد خیر اگر چه
 صلعم کرده باشد حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر جای نسخه صحیح بخاری مطبوعه مطبعه احمد علی الدمشقی نوشته قول
 بذو الله فی غیره انه بدعت حسنة و من البدع ما هو واجب منه ما هو محمل له و ادی طبعی آورده خید شاران بن الیدع و حسن
 و خیر الخ **قوله** عن حفص بن غصن قال کنت مع ابن عمر فخرجنا من الدار و قال بعضنا لعلنا نصل علی الخ **اقول** این از حضرت ابن عمر
 سواد و رکت و سفر تطوع خواهد بود و گمراه خواهد شد تا اسامی علیه یا نه باشد بلکه و حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دلی آورده
 قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فزی بعض اصحاب النبی ان تطیع الرجل فی السفر و يقول احمد و اسحاق و لم یطایف
 مع اهل العلم ان یسلّم قبلها و لا بعد و معنی لم یسلّم فی السفر قبول الرخصت و من تطوع فذلک فضل کثیر و هو قول اکثر
 اهل العلم بخیار و ان التطوع فی السفر الخ بلکه در شکوة شریف روایت کرده عن نافع قال قال عبداللہ بن عمر کان یری ابنه عبد
 یسفل فی السفر و لا ینک علی واه مالک بالجمل و آوردن انگونه آنرا فریاد رحمت بدعت شرعی از کمال غمی است **قوله** رواه
 نیز تا این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم و توفیق صحت نقل طایفه اسامی علیه کفایت و خدمت نشانیان است اطلاق
 روایاتی که آنحضرت در سایل خود آورده اند از ان قوال برگزیناید تفسیر مقبول شان حاصل نمیکرد و چه بعضی قوال میل کنند
 و بدعت عدم نقل از چهار باب و روایات و صحابه کرام و تابعین عظام متوجه میگردد و طایفه ای که بر تقدیر تسلیم آن روایات و تاسی
 تقریب تحسنتات ترجیح تا بدین دیگر معتقدین البته ضلالت خوانند و روایات عدم نقل از آنجا بی صلعم و صحابه غنی از تفسیر
 دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر تحسنتات تابعین هم بدعت شدند و از بعضی قوال بر سه دلیل این طایفه منضم میگردد
 که مجرد عدم نقل از آنجا بی سالت ابراهیم علیه السلام بدعت بودن است این تقدیر تحسنتات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعی میشوند که نظر
 در ضلالت است بل این چهار قوال برینان تاسید خود نمیدانند بعضی ضلالت است چنان قوال صریح مخالف تحقیق تفسیر صحابه و تابعین
 و تا نیا از حکم بعضی علماء بر کبر است که در کمالی سبک خیز بر سر عقیده معتزله صاحب الدعا و اجماع بان ارد
 چگونه ثابت شود علی الخصوص در فتیحه که اکثر متذین حساب رساله و کتب متده مشهوره بر بسیاری از بابان مورد مذکوره و امثال آنها

بجهت دخول اندراج در عموماً شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
 بلکه با وجود عدم نقل از صحابه تا بعدین تکمیل استخوان در مجانب بوده باشد **قول** بر تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ اقول باطل محض جمله و ریک که صاحب را درین تفسیر مندرج میگردد صاحب کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت
 منسوب فرموده اند **قول** لهذا تا یک تفسیر بدعت مذکور بهین مفاد کرده اند **الخ اقول** صاحب را که تفسیر مذکور
 لفظ ثبوت آورد و نسبت عرض مفاد از ان ثبوت مخصوص بدلیل غایت و تا یک تفسیر بدعت و تفسیر بدعت مذکور به ثبوت و غیر
 معتبر داشته اند و نیز لزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعاً مقید است اند چونچه صاحب خود از این حجره مابقی از این مرد
 ما احد علی خلاف امر الشارع و دلیل الهی من العالم الخ حجة الامام در احیاء العلوم آورده انما البدعة الذمومة ما تقام السنة القویة
 او تکالیفی الی تفسیر الی امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده انکانت مندرج تحت محسوس الشرع فی بدعت مستند و انکانت
 ما تندرج تحت تنقیح فی الشرع فی بدعت قبیحة الی از سیرت که که تا یک تفسیر بدعت از اقوال نشان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
 نه الا ایام بسیار از امور را که نسبت به صاحب را در تفسیر عرض بدعت شرعاً با وجود اطلاق بدعت منسوب فرموده اند **قول**
 منکر یا تفسیر چنین محدث را بدعت نیکویند **الخ اقول** که بعضی قائل نظر از تقدیر دیگر علماء و اعلام در همین صنف که اولیاء علمایان
 حوکی و طاعی قاضی نموده بر این علم غفویت که اینها بسیار از امور را بدعت منسوب میکنند که از انجلیات اتمام حجاب و انکار حضرت زهرا
 و ادوا انواع عبا و وجهت اظهار فکرند و ایام دلا و با سواد و منکران اهل آراء است و می نمایند بطوریکه علی الاطلاق مسلط
 مستحکماً آنحضرت بر تقدیر تمامیت خود را گردید پس این ادعا که چنین محدث را که تا یک تفسیر بدعت از اقوال نشان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
 بدعت نیکویند بلکه داخل سنت میدانند بطولش ثبوت رسید **قول** از اینجا معنی شد که محض نیکو بدلیل از دلایل شرعی ثابت نباشد
 بالا جملة بدعت منسوب **الخ اقول** از این قابل ثبوت رسیده که صاحب کرام و غیر هم بسیار از امور را بدعت منسوب فرموده اند و از
 صاحب را که آن امور را داخل در معنی ختم خود میکنند پس بدعتی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حصر قبیح منفرع بر آن احکام را با کمال
 درین خلاف شقاق است ادعا و اجماع و اتفاق چنین دارد **قول** نزاع تفسیر بدعت و تفسیر انقسام بدعت و تفسیر انقسام بدعت
 برین بنیاد طایفه اجماعیکه ما را سنت آنحضرت صلوات الله علیه قرار میدهند و بسیار از امور را با وجودیکه صاحب
 و مجتهدین عظام را بدعتا منسوب کرده اند و از این دلایل و استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلوات الله علیه
 حکم ضلالت لازم می نمایند هر چه نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بطلان اندازی اصل ایمان شل شرک بر بدعتا منسوب با کمال اندر زنیاید
 برین بنیاد و صاحب را که عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلوات الله علیه فعل صحابه را بدعتی می دانند و از این دلایل و استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلوات الله علیه
 نزاع انقضی می تواند شد بوجه و دوجه اولاً و تحقیق تا یک تفسیر بدعت منسوب فرموده اند و از این دلایل و استدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلوات الله علیه
 رساله نقل فرموده خواهد شد و تا آنکه حکم بدعت حسن است و منقول بر قیاس اجتماع مجتهدین بقدری تفصیل نشان نداده اند که از صحیح
 و تا آنکه برین بنیاد یری بایست که امور که نسبت به تفسیر مندرج صاحب رساله داخل بدعت شرعی نبوده اند بالا جماع مذکور قبیح ضلالت و بدعت

چنانکه ادعای اوست حالانکه بموجب امور صحابه کرام دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار اطلاق بدعت تصریح حکم استخوان
 فرموده اند **قول** حسن تفسیریکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر ادوی الالباب مخفی نیست که حدیث واصله برکناره فهم برسد
 باز در محاوره بهائت آورده گردیده برگاه حسب فهم او باین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن قبح
 و صحت و بطلان چو معنی دارد علاوه بر این احتمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین اعلام و دیگر مجتهدین اعلام
 بموجب مخصوصه بهائت از دست نموده اند معینا ایشان حکم با استخوان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بطرا حکم شرعیست
 که از ائمه مجتهدین منقول است کافیت بر آنست که موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
 پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطر لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود و با وجودیکه آنحضرت بغیر سنن آنحضرت اطلاق
 نمی فرمودند بلکه در مقابل آن با وجود استخوان اطلاق ایراد لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی حاصل نمی آید پس بدعت رسول
 صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی که آن مخفی علی اهل تحقیق **قول** صحیح استنتاج کلام الخ
اقول ائمه اهل سنت که بموجب تشکیلات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گرد
 بران تقدیر بهر استنتاج باطل نمیشود الزام بطلان حدیث بر ائمه دین بهائت نیستی است بر ندیدن کلام شان و تفهیدن
 مرام شان معنی فقره اول اینکه هر حدیثی که میگوید مرام من است باشد بدعت سبیه است و معنی فقره ثانیا اینکه بر بدعت سبیه است
 است پنج عبدالحق و شرح سفر السعادت و شرح حدیث مذکور نوشته و بر ارم حدیث و بدعت که مخالف سنت و منیران باشند
 گماری است الخ ملا علی قاری و درمرقات آورده قال فی الاثار کل بدعة ای سبیه ضلالة لقوله صلعم من فی الاسلام
 سنه حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر تاکنون تقسیم هر حدیث معنی افسانست و بدعت سبیه و هر بدعت سبیه ضلالت
 نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین اعلام و غیرهم میتوان نهاد و بدون هیچ خطا عقاید
 مانند تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و احتمال الفاظ بحد معنی پس بر پایه کتب معتبره عیوب بکار است که انکار آن
 اعتراض بر آن کار جابلان منصفانست **قول** که تدبیر چون تقسیم بدعت امر غیر مشروع است لهذا اکابر علماء و صلحا
 با جتنای بدعت و محدث الخ **اقول** این تدبیر عیوب بکار است تدبیر خویش را به نظر آنکه احتمال لغوی معنی خاص
 بقسام خاص سنای تقسیم معنی عام نیست العجبت ازین حکم اکابر علماء و صلحا تقسیم بدعت امر غیر مشروع و دعوای حکم همان اکابر علماء
 و صلحا بلکه سلف خلف آنها بموجب بلکه استخوان بسیار از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی
 که نقل کرده بدینکه کما فط بهی و امام نووی و علامین مجرب غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال فی الله تعالی
 الحدیث من الامور مضی ان احدها ما أحدث مما یخالف کتابا او سنة و الاثر او اجماعا فلهذا البدعة الضلالة و التنا
 ما أحدث من الخ لا محلا و احسن هذه و هی غیر مذمومة و همچنین مقوله امامنا الاظم که ذکر کرده در کتابنا ما یعارضه و بدینکه
 از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم هم آورده اند لیس بدعت و اما بدعت احدی التا من غیر من جمله باز بدین
 مقول

عینی که آورده بر بیدار در همان غنیه الطالین گفته و منی اللام ان لا یدخل فی الصلوة ولا یکبر حتی یروی الامامة علیها
وان تلفظ بذلك لسانا کان احسن الخ حال دریافت نماید که تلفظ نیت زبان بمنزله مقتدایان او شرعا بدعت است یا نه و نیز
مقتدایان او بدعت است چه حکم نموده اند فقل ان احسانها و اعتقاد جواز اجمالاً اختصار واکه مانع تطویل برین قدر
التفاوت اگر اتوال میزدین و دین باب جمیع نمایم کتابی از بس ضمیم مرتب گردد و کنیز قول او همشهوری و یا یکسان سطر قوله
در ابتدای کلام سابقه کرده و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاه اربل شده و از رعایا عمر بن محمد بوده الخ **اقول** کلام صاحب
سیرت شامیه غیر آنچه نوشته بهیچ ترتیبی بر آنکه اول کسیکه در موصولین فعل کرده شیخ عمر بن محمد بوده و از ملوک و لاشاه اربل اقتدا
بشیخ نموده پس قرار صاحب الامرین قدر دعوی حصار ساله بنیوت نرسیده قوله که یکبار از علما در آن زمان تباریکه شاه درین عمل
برداشت الخ **اقول** که تصنیف ساله در آن زمان صرف این وجه نموده باشد اما تباریکه شاه درین عمل از علما و مقتضو این وجه
در سیرت شامیه آورده و قد انشی علیه الامیة منهم الحافظ ابو شامیه شیخ النودی و قال شل هذا حسن مندی یکبار فاعل و منی علیه الخ
و حافظ سیوطی در سال خود آورده و حفر غنیه العلماء الصالحون من غیریکه الخ **قوله** و منی شاه اربل الخ **اقول** در لایحه چندی
بشهادت مستندین مختار ساله شایع حافظ سیوطی و غیره حجت و علم و عدالت شاه اربل ثابت میتوان نمود اما خبر تطویل ساله
بسط این بحث مفقود و چه عدالت و جلال است و مستند و معتد بودن اکابر علماء کالین و لایا صالحین و فقهاء و محدثین و مجتهدین
مخاض بکات منازل فرموده اند کافی و ادنی است بر اثبات اصل مقصود شل ام جزی شیخ عمر بن محمد موسی ابو زریعه عراقی و
حافظ عتقانی و حافظ سیوطی و امام حلی علامه ابن حجر مکی و طاعی قاری و شیخ عبد الحق و طبری و غیر جمیع غفیر که نام برده و صد
سطور دیگر صاحب این حضرت موه دیگر سلف و خلف را نیز که جمله عرشین اسلام نقل شرع حضرت سید الانام معلوم اند
و متجربانین علم و دیگر دعوات مستند فاسق و مبسوط و گمراه بلکه عقیده عامه طایفه غنای از اصل اینها شمار تا برین تقدیر از شواهد
روایت بسیار از دینیات و مستبرود و ثانیاً از استعمال غنای غیره علی الاطلاق خبر حکم نقیضی شاه اربل نمودن و مناقض نیست
مستندین مختار ساله غیر صحیح است اما المسایل و جواب الی سیزدهم غنای و محرو از آلات لهو و اموال و غیره متبر جابر و سایر اینها
نزد قیود دارد فقل کرده و شاه عبدالعزیز متب و جواب الخ آلات عشره نوشته در استماع طاع غنای و از ملای و در مدیحه شیخ
مختلف آمده است که جایز است و احادیث کثیره و بدین روایا اند الخ و شاه ولی الله و کلمه حدیث و حجت با خود و غنای
وقت و در صلح نوشته و علامه شامی و رشید و مختارین سکلا باحتضرت نوب بر کتبیه نوشته و هذا فیضان اللاله است بحسب
بمعینا بل یقصد للمعینا اما سماعها و التمثل بها و تبشر الاضافة الاثری ان ضربتک الاله تعینها حل تارة و حل غری با
افیه و الامور بقاصدها و فی دلیل ساد و اتنا الصوفیه الذین یقصدون سماعها امور اسمعها علم فلا یبای و المستقر ان لا یحکم
بحکم بکتم نهام الساده الاخبار **قوله** قال بن حکان الخ **اقول** اثبات او عافش شاه اربل از تاریخ بن حکان محض نیست و اثبات
اول قدر حال سلطان بطون خمر از زمان تاریخ ابن حکان بایشیندا آسیرت فعدکان فی فعل الخیر غرایب لم یسبح ان احدی فی

فی ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقة وکان لکل یوم قنایه من یقظ من الخیر یفرقها علی الحاجج وکان قد بنی ما به
 خانقاها للزین العیانی کان یاتهم فی سبیل علی الحاجج بنی مکره ترینها فقها القرن بن شافیه و الخفیه و کان سیرک نشه
 و فتنین مجاهد علی بلا و اساعل لیفک بهاسک السلیح بن ابی الی لکفار و کان یقیم کل سنه سبیل الحاجج هو اول من اجری الماء الی جبل
 عرفات السیة الوقوف الخ و بعد ما لا جرد و جها و دیگر قصص آن نوشته و کواشقیقیت فی تعداد و حمانه سطل الکناف فی شهره معروفه
 غزیه عن الماطل الی باقی ما ذکر حرف سماع غلبه بن الی خنک آن فرموده و لعل الساع و لم یکن لک لذه سوا الساع فان کان لا یتما علی المعول الخ
 اگر صاحب لدر از دیانت سر و کار می بود و حال اثبات حق سلطان افاضی القضاة علامه بن غلکان بنی نمود فقیر میگوید که از
 غنا و سماع و لهیوب افراج و لشکر غازیان که کلمات بطور آن فرموده میکنند جز حکم فرقی نمودن باطل محض است حراین و حقیقت الظن
 قوت و شمه که بصیحت لشکر اسلام است و دیگر و غنا و سماع افراج غازیان از احادیث صحیحهم ثابت است از اجابت که ماطل بن قار در روز
 نوشته قال السنو ابارزت العمارة غنا و العز الی بنی فیلان و ترزم و حدا و فلو کفرت صلعم و بعد و ثله لیم یح اعم غنا القلیک بن
 انما الی آخره قطع نظر از بهرین و آن حقا رساله لا ینقدر انفا ثمانیه که قاضی القضاة علامه بن غلکان قائل تصف بود و سطل
 بحاسن غلبی تا یا قائل تصان بغض و امور منکره بالجملة و الی ابن غلکان بر اثبات قیاح و زمام سلطان بطلانش از آن
 ظاهر است و عیان **قوله** و حرمت غنا الخ **اقول** و انما این تطویل درین مقام محض لاطایل است و ثانیاً از قولی باقی نبوده
 که حکم جزیم حق علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین حسب رساله باطل است غایت بخت هیچ رست که نزد محققین مذکور غنا
 و سماع لهو و رست نیست اما بر اهل غنا بیک حکم فتوح و ضلالت هم در سلسله اختلافیه درست نیست و دیگر انکه بنام هنادی جاب القضاة
 و غیره آورده العنا و سماع الملاهی ضرب الی زامیر و الرقص کما حرام و تحلیلاً کافران **اقول** معلوم نیست که موافقین دریا
 سنده خویش رقص و شغ الملتح خود را بن حرم ظاهری هم این حکم کفیر یا تبذیر نفیقیت عنایت سیفر باید یا نه **قوله** اما بن حیه
 الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل است اولاً استحسان عمل مجاسن ذکر مبارک بر این و حیدر غیر مقصود است
 بلکه از دیگر اکابر ائمه سلام و اولیا کرام و فقها و محدثین عظام هم معروف و مشهور است و دوم بسیار از اکابر محدثین و فاضلان
 این رجید و علوم حدیث و غیره و بودش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از در غیر ذکر بن ثمانی جلیل
 نیز بیان نموده اند و توفیق وی فرموده اند از آنجا حافظ جلال سیوطی در رسته الوعاة تصریح فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن
 بن خرف بن حیه الکلبی لاندس الی حافظ ابو الخطیب بن ابی انان العلماء و مشاییر الفضلاء استقفا لعل الحدیث و ما ینحدر
 عارفا بالحدیث و اللغة و ایاام العرب شارب سماع الحدیث و مل له حدیث عنه ابن الصلاح غیر الخ و اگر بعضی معتادین حکایات خارج آورده اند
 دیگران بحواله بنهم پرداخته اند علامه تلمیذ و کتاب نفع الطیب بن غصن لاندس الرطیب از اکابر و حافظ الی الخطا ذکر که محدثین
 و حفاظ لغات بیان کرده نوشته و حکم فی جماعه قیما ذکره ابن النجار قد ره اجل مما ذکره قد روی حمزه انه باله به هر حال نام اهل
 و خراسان کف لکن ظاهراً الحدیث و سماع بن غلکان و سماع بن ابی الفرج ابن الجوزی و باصهار بن ابی جعفر و سماع بن ابی جعفر

مندوبات مخصوصه علماء کالمیون مجتهدین تفصیلاً و تفصیل آن ثابت نباشد و در بحث نماز برای عموم مراضی نشسته
 و سببه ایستاده و غیره اطلاعون قول این مجتهدان حجتی نیست و کل طاعون و بار الخ علامتشی نوشته توله حسنه که انی انظر قلت اعتد
 قشر نه با حکام الحجت که انی انظر نه با حکام و باری انظر نه با حکام و باری انظر نه با حکام و باری انظر نه با حکام و باری انظر نه با حکام
 علیه و ان لم یصلوا علی الطاعون بجنبه صلح الخ قوله این عمل مختلف فیه بین الناس الخ **اقول** اول انکار شکران و مقابله
 شکران از باب خلاف است نزول انظر نه از باب شکایت و ثانیاً فقها و محققین معتدین صاحب بدله و تسبیح عدم کرامت خرقه
 رد مال بجام سلیمان بدل از فرموده انما یجوزیک و تسبیح را از کتفه حکم کرامت بهم نموده اند یعنی در شرح کثر نوشته لا یمکن الخ خرقه
 ای جمله انظر نه و در مقابل علم و انما یجوزیک عامه البطلان و اما المومنون حسنات خود عند الله حسن الخ علامتشی در رد الحاکم گفته
 نه با صحیح المشافرون لتمام المسلمین **قوله** متعالی جمیع بلدان نبوالخ **اقول** بر تقدیر تسلیم و لاعدم اعتبار و حجت نبودن تعالی
 باین اجماع جمیع و صورتیست که دلیل و دیگران انظر نه با وجود باشد که تعالی باین اجماع در مقابل نفس مغیبت نه انکه در صورت عدم مخالفت
 خصوص هم این تعالی معتبر باشد علامتشی در روایت خود در شرح قولی که از انشا به نقل نموده الذی یعیبهم اعتبار الی الله
 الخاص که انی کثیرون باعتبار و علیه یفتی بجواز النزول عن الطاعون الخ **قوله** انما فی المستغنی عن تعالی العباد ای انشا باین
 و المعروف المتشکل الصلح الجرح السیر المرد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الا انما کان مشرک کان متعارضاً لیسری فی الا
 علی انزاعیه و کذا ای نفس لا جاره و لو فی انما کان غزلاً علی انی سجد بالثقل و شیخ بلخ و غارزم انتوا بجواز اجاره الکتاب
 لغیر و ابی خنی ابو علی التفسیر ایضا الفتوی علی جواب الکتاب البطلان منصوص علیه نیزم البطلان انظر نه نادان عدم اعتبار به بنی اند
 و از وجه التخصیص نه لا یصلح انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و انما دام انظر نه انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره
 و لا انقل البری فی سلا الخ لا ذکره قال الصلح نه لا انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و انما دام انظر نه انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره
 بل لا یدل علی الجواز الا کمین علی الاثر الصلح لا لا و انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و انما دام انظر نه انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره
 منه فاذا لم یکن که لا یصلح من عملهم حجت الا اذا کان که لا یصلح من عملهم حجت الا اذا کان که لا یصلح من عملهم حجت الا اذا کان که لا یصلح من عملهم حجت
 انهم لو تعالوا علی بیع الخ و الربو الا یفتی بالحل الخ **قوله** انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره و انما دام انظر نه انما کان مشرک الا فقد اعتبره فی مواضع کثیره
 حادث را هم اعتبار فرموده اند علامتشی و بیان حجج شیخ باینکه مقتضای عقیده باشد که عین عین جاری گردد و بعد از آنکه از
 بنزاعیه و خانیه و غیره آورده و مشتری ثوباً و انفاً خاقا علی ان ربح البلیغ و سلج الخ انی نویسه و تدل بارة الزنا و سیه و الخانیه و کذا
 گفته العقاب اعتبار اثر الماشد الخ **قوله** حجت شامل در عبادات الخ **اقول** بر این وجه بحث خطبه گفته و فی الخمس
 و ذکر الخلفاء الراشدين سخن بزرگ بری التواتر و بذکر الیمین الخ **قوله** ضلالت بودن مبتدئ یعنی بی اتفاق فرقیه الخ
اقول باینچه و تفسیر باینکه نوشته عید مختار خود کرده عدم ثبوت کرده و بر آنکه در احادیث و انما آورده از اشعری آورده و بر آن
 ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم عیدت و در مقابل بودن آن از مرتبه و حسن سبب از امر و کلامه بر اینها تفسیر رساله باقی

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگران که ثابت است این که اتفاق فرقی بر محض کنیز بی حیات **قوله** لیس فی این عمل از ان
 اعمال است **الخ** **اقول** عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة ضحی که صاحب رساله بکتاب تائید تفسیر بدعت شریع قبول خود آورده است
 ابن عمر رضی بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقاً از حضرت و سماع و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده
 و در باب صلوة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقہ فرمود است ای خان رسول الله صلعم لیس علی بهوجب ان عمل خشیة ان عمل
 به فیض علیهم کما جاور فی روایت مالک البخاری و سلم و غیر هم و اگر برین هم تسلیم نباشد تا در کلام مستد خود شیخ ابن الحاج ببیند که چه
 نوشته و حال نقول نبود از صحابه غیر هم آنکه در حدیث علم گفته و الا سار بالماخذ فیها لم یعمد و صاحبنا و البصر هم حسن
 و ان کان بدعت الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله است و صاحبیه در المختار بعد از اینکه از بعضی فقها را کرام کرامت غلام
 قبول آورده میفرماید لکن نحن نقول اذا قصدنا التبعیض فی دعوان العائنه حتی لا یخفروا و احسن القبول لجلب الشیخ و الادب لعلنا نلین
 الزائرین فهو جائز و ان کان بدعت فهو قولهم بعد طواف الوداع یرجع تبهقری حتی یمشی من المسجد احب الاللیت حتی قال فی المنهج
 ان لیس فی سننه مردیه و لا اثر فحکمی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید درینکه کجاست تبهقری را بر تطهیر است آنکه بعضی
 علامه ردین سخن میفرماید با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و انما صحابه کرام ثابت است چنانچه طاعی قاری در شرح مسکن متوسط
 و دیگر علما متفقین برین است آن فرموده اند برین موجب ندای اعلی علیه السلام که با وجود اقرار بدعت بودن حکم بجهان آن نموده اند
 گمراه شدند چه علی آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی عدم منع یا فتنه شد پس آنحضرت صلعم یا مسافر است و تطهیر او کسبیه لازم بود
 بلکه سخن اینست یا عمل قبیح نیست ترک فرمودند و اگر آنها علیک بر اجابت خود ادا عا و شروت این عمل از سنت نمایند تا ادا لازم
 است که از اما و شیخ مرفوعه متصل که در صحاح باشد نیست بودن این بیت خاصه با ثبات رسانند و انما یضمرانیت کلام بدعت است
 که فقها خضیه با وجود اقرار بدعت بودن قایل استخوان آن **قوله** منها ما فی الیهاتیه انه یکرهه ان یقتل بعد الفجر کما یکره کنی
 الفجر لانه علی السلام لم یز علیها مع حرصه علی الصلوة **الخ** **اقول** این حدیث لال ان کما ان جهالت مالک اما اول که قیاس محسن در
 آنحضرت بر نقل بعد الفجر متروک حکم با استماع عقد مجلس شریف بدعت است و ادان محض نفویت است فعل نماز که شرط بشروط خاص وقت
 باوقات و مقید بقیود مخصوصه است بخلاف آنکه آنحضرت صلعم که مقصد از ان طلق احیاء و توقیر و ادب و تعلیم است و فضایل مجالس از کمال
 و شرف شریف و قبیحی معین نیست درجهان باید در بحث جواز زیارت تعبیه بر قدر تا تو بدید که تلبیه سنون نوشته و لا ینبغی ان یعمل
 بشی من ذله الکلمات لانه هو المقتول باتفاق الروایة فلا یقصر عنه و لو زاد فیها جاز خلافاً لثانی فغنی بها و غیره بالا از ان و تشبیه حدیث
 اند که در مشهور است انان اجملا و الصعاب کاین مورد و ابن عمر ابی هریره رضی الله عنهم زادوا علی الماتود و لان المقصد انشاء اهلها
 العبودیه علی منس الزیاده علی لیس الخ و ینقام فایده و دیگر هم باید فهمید و آنکه آنحضرت علیه السلام مقام بر ابطال استحقاق فقها
 کرام و ادب و عظام لفظ زیادت علی النفس زیادت علی الماتود و السنون پیش میازند و بالزام تهمت تجویز شیخ شریعت بر آن حضرت
 ای برادران در جهات محض منفی زیادت علی النفس بدانند و منفی منفی نمهند و اگر خواه نموده صرف از احسان علی امور مخصوصه

که در عموماً مندرجات شارح مندرج اند و چگونگی آنرا هم امیر محمد و دو شرعیه سینه بجهت خصوص عدم نقل افضل آنحضرت صلعم
از وجه حکم نسخ تسلیم کرده آید تا مساعداً و استنباطاً باین صاحب بدایه لازم آید که حضرت بن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم
نیز این صفت و معانی آنحضرت و نامش شریف باشد که بر قدر انوار و تزیینات یاد نمودند و از زیاده نسخ دوم که صاحب بدایه برین
کرامت مسلّم نبوده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالاً که حق تعالی حساب را بهم دلیل کرامت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه بنوعی و تابعین دیگر محبت بدین دلیل بدعت و کرامت خواهد بود پس حسب محاسبه موجب استدلال
بقول صاحب بدایه بر امری که از صحابه یا تابعین غیر مسلم منقول است اما آنحضرت صلعم میل نیاورده مردود بود و ناشایست نقل خبری مسلم
است و نقل ترک عدم خبری دیگر و فتح القدر و بحث تفسیر و گفته و بالجملة عدم النقل لایق الوجود و از باباً صاحب بدایه بقول عدم
فصل هم الکشاف فرموده بلکه حق تعالی صاحب سالبه بقید بقید مع عدل علیه الصلوة والسلام هم نموده پس استدلالش کفایت آنحضرت صلعم
باجود غیبت و آنست خدایا اگر نزد صاحب بدایه مجرد عدم نقل خبری از آنحضرت صلعم دلیل استماع و صلوات بود تا چگونه ممکن است
وستان و استجاب بسیار از امام غیر منقول بر آید و فتاوات اختیار نموده و حال آنکه لایقات و ادب از این غیر بابا باحت و تحلیله
امور بی ضرورت موجب صرف بلحاظ تصدیق و تفسیر خود از سبب التلطف بالنسبه و سببها فیها لایس تجلیه المصنف لافیه تعلیم الی آخره
قوله سببها فی الهدایه لانیقل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یقبل مع حصه علی الصلوة الخ **اقول** قلیم نظر از آن که در تفسیر
این مقال بجهت عدم تأیید تقریب باطل است و آورده انچه اقوال محض لایس حال مسکنه نقل عید انکبج نماز قبل عید است
ثبت بکدام سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد نقل پس در مذنب امام شافعی نماز نقل جایز است بلکه کرامت مطلقاً که از
ممانعت ثابت میشود و ترک لالت بر کرامت نمیکند امام نووی و شرح صحیح مسلم آورده و لا یمتنع فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم
ترک الصلوة کرهتها و الاصل ان لایس حتی شیخ الخ اما نزد شیخ کرام ما باین اختلاف است نزد بعضی مطلقاً جایز اما اگر کرامت و ایشان
نفی را که منقول است بر بنی سنیت حمل فرموده اند مگر مشهور عامه شیخ بهین است که در وجه کرامت تفسیر شیخ در شرح عبدالحق و شرح سفر
السعادت بعد از قول بدایه شرح آن نوشته و گفته اند ما باین نفی نیست که پیش از عید نماز منوی نیست نه آنکه مکرره فی حدوالت
الخ و تا زمانه آورده قال ابوبکر الرازمنی قول صحابنا بهم الله تعالی الیس قبل العیدین صلوته ای صلوته مسنونه لانه الصلوة
قبل العیدین مکرره الا ان الکفرخی نفس علی الکراهته الخ و انچه قایلین عدم کرامت گفته اند پس جز این از طرف عامه شیخ اما اگر
عدم نقل مسلم مانع نیست و مجرد ترک فعل دلیل کرامت و حرمت نمی تواند شد که برای کرامت دلیل خاص باید که انفعول علیه فی واقع مکرر
و از بهر جهت در شرح الغفار فرموده و عنی فی کونه مقیده لمری لفظ لان غایه عینان بن عباس رضی الله عنهما علی علیه الصلوة و سلام
فصل بهم العید لم یصل الخ و نه الا لقصی ان ترک لک کانه عاده له و مثل لا الایثیت الکراهته از لا بد لهما من الدلیل الخ
اما چنانکه اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز و افاق عادت ستره که بر امر از فضل نماز افضل می باشد کف از آن و کسان
از آنحضرت صلعم و بدعت بر خلاف عادت مبارک که احادیث صحیح ثابت گردیده چنانچه ما باین ماجرا حضرت ابوسعید خدری روایت

کمان رسول الله صلعم قبل الیه شیا و عبادت شریف چنان قرار یافته که در مصلی اول چیزی که شروع میفرمود نماز عید بود
 پس از اینجا بعضی بجهت پیغمبر اند که اگر خواندن نماز قبل از نماز عید درجه کرامت میزدشت البته در وقت گاهی موافق عبادت
 کریم که حرص بر نماز عید است باین بیان جواز ادای نمودن پس سحت هدایت را ترک نمودن و از نماز عید مقرر محالست نمودن
 البته در وجه کرامت دارد و معهود دارد و مختار را بر جواز آورده و اما التوام فلما یمنعون من تکبیر لا تفل اسنا لقله و غلبت فی المیزان بحر
 انبی و یحییان دیگر ستندین صاحب را هم نوشته اند و عمل خلف هم از صحابه تا بعدین غیر هم مختلف بوده است پس هب بخدیبه علیه
 درین خصوص هم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین همه قیاس محال راغ کا حضرت سید ابراهیم صلعم که در شرع شریف بر آن است
 از اوقات و مبنی از نسبت مخصوص نیست و مقصود از آن علی الاطلاق انها توفیر شتا حضرت رسالت است بر اوقات نماز و
 که ثبوت اوقات و مبیات آن بر سنده خاص از قول فضل شایع و توقف است قیاسی است فاسد و اجتهاد است کاسه **قوله** سنها
 مانی البه بیک و الدعا عند ختم القرآن بجا علی **اقول** از در بیان فساد سندی که در آیتانیره در مابین و مالم
 مخالف مذنب مختصر موجود باشند از آن بعد غرض فرمودن چشم پوشیدن و بر اثبات تضلیل ایدین و البطلان شرف
 محقق حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر منافی پسند نمودن و بر آن نورسند گردیدن کمال سخاوت است و بر این بنا می
 سندی مینویسد و لا باس با اجتماع علی قررة الا خلاص جبر اند ختم القرآن و لو قرء احد و استمع الباقون فهو ولی الخ و
 سهرافست و مستحب لان یحیی اهل و ولده عند الختم و یقولون کذا فی الدینا یحیی الخ و سهرافست الدعا عند ختم القرآن فی
 شهر رمضان کرده لکن نه اشیا لایفتی به کذا فی خزائن التاوی الخ و سهرافست لا باس بکتابه آسم السور عدالاتی
 و هو و کان احدانا فهو بدعت حسنة و کم شیئی کان احدانا و حسن و کم شیئی یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ نایا
 مطلب سماع علیه و سها بر حق گفته اند ختم هر کس که لوگون کلمه جمع مین کرے و موجب اقرار باینستون کو حاضر کرے آورده این
 شامل که وقت قبولیت کسے الخ انفس که صاحب را را بر اقرار ال کا بر اسماعیلیه هم که در سایل هند تیرتخ نموده اند خبریست
 تا بقایای سندی چه بر صورت با عواجمی از سها را آیتنا قصه متشکته که در سها ضمه پیشینیان ایشان جمیع شیئی به قصد
 تحقیق و تطبیق تیر نموده ثالثا بقدر میقتی به با بودن این یک و اب هم طلب سها علیه نایب نیست و را با مطلب صاحب
 رساله هم ثابت نیست چنانچه او هم مجبور عدم فعل از آن حضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمی تواند **قوله** منها مانی الهدایت و
 لیسنه الکوف خطبه و لا یقبل التوم و ریتهم الخ **اقول** قطع نظر از عدم مناسبت تفسیر چنانکه گذشته کلام دیگر که رام در
 مقام رجحان ثبوت سنیت خطبه تعلیل از احادیث شریف است نزو کانیکه ثابت است سیکونید و دیگران نمی میکنند
 چه در انحال نماز و سها ایضال مخصوصه محمد و سمنوز شایع بوجهی تیر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن بطور جزو
 نمیشاید پس این را از ما نمی بیند و از ما و بگویند مزاجم و میگردانی سنت قولی و ضعیف شایع نیست **قوله** سنها ما فیها طایع
 الصغیر لکن ذکر التما فی صلوة اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئله آنکه درین مسئله اختلاف است بعضی شایع کرده

منی اند و شمس لایسته تصحیح همین روایت فرموده اما مختار عامه کرامت است و وجهش آنکه در اصل بر تفسیر فعل نماز علیها است اما بطاعت
تبعیت فرض قیاس تقضی شد که تا چه اکت یک سلام خوانده شود و چون از آنحضرت مسلم نقل شست رکعات یک سلام ثابت شده
حکم بخواندن هم نموده شد و هرگاه که شارع اقتضای برین حد فرموده و زیادت بر آن نکرده و اصل ثابت و توفیق و تعیین
افعال مخصوصه محدوده شارع توقیف است پس تنویر حد مخصوص شارع مکرده باشد چه اگر تنویر آن حدین مکرده نبودی شارع
بر بیان حدین التزام اقتضای ضروری گاهی بر تقدیم یک آن در آن فعل محدوده تفسیر هم میفرمود و در جگفته و خلف المثلخ فی
الایادة تسلیمت و اتممت اختلاف التفسیر فصیح الامام السرخسی عدم الکلماته مسلما بانه وصل السبادة و هو افضل مروده فی البلیغ
قال الصیحه یکره لانه لم یرد عن النبی صلعم الخ و رفع القدر یست قوله و دلیل الکلماته انه علیه السلام لم یزعلنی لک سنی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ قوله سنها فی مختصر غنیة المستفی شرح منیة المصلی الخ **اقول** حال این استلال در قول ابن معلوم
گرویده علاوه بر آن در شرح منیة المصلی باید دید که در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت مسلم حکم با عدم کراهت
داده از آنجا اینک گفته و آن را ذوقی و عار الاستفقا میگوید و در تالی بدک لفظ و جل ثنا ربک لایست من الزیادة و ان سکت
لا یومر به لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بلکه در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحاب کرام و غیر هم نیز حکم احسان
اوست بر تفسیر حد و اتم از آنجا که بخت تلفظ نیست بعد از آنکه از ابن عباس نقل شد که در نوشته که در عدم النقل و کونه بدیة
لایانی کونه حنا تفصل اجتماع الغزوة علی اشار الیه فی الہدایة و صرح به فی التخصیص **قوله** سنها فی الہدایة لایستلم غیر جافان
النبی لم یکن الخ **اقول** اما لکه عدم تمامیت تقریر بسیار است دوم آنکه در طواف کعبه عبادتی مثل صلوات و سبیت آن توقیف مختص
و محدود و خاص است تا حدی شارع را که برای استلام صرف کعبین مقرر فرموده و کعبین آخرین را استلام نمی نمود و تفسیر کردن و دوران
افزون اگر عجب هم بعوض تجدید کراهتی دارد و مستلزم آن نیست که ایما یکدیگر چون زاحم و منیر که ایست محدوده شارع نباشد و در باب
آن از جانب شارع حکم اطلاق بی تخصیص تقدیری ثابت بر این صفت بدلیل عدم نقل با عار اجماع حکم ضلالت نموده آید سوم آنکه اگر صاحب
بدایه حکم میکرد که هر که استلام کعبه بنیت خیر محبت سواد و در آن مخصوص خواهد نمود و گاه خواهد گردید تا البته بخندید را ذکر این مخالفت بسیار
و حالت آنکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین حضرت انس و حضرت عباد و غیر هم رضی الله تعالی عنہم
قابل استجاب آن بوده اند اما محمد ساعیل بخاری در صحیح خود آورده عن ابی الشفاء رضه انه قال من تعقی شیئاً من البیت و کان من
یستلم الارکان فقال ابن عباس رضه لایستلم ہذان الرکنان فقال الشیخی البیت یجوز و کان ابن الزبیر یستلم کلین الرکنین
و شرح صحیح بخاری آورده و متعاقب بنا لحديث نسیان الاول من تلک الارکان کلہا و یجوز مذہب ما و ندید عبد اللہ ابن الزبیر و سید ابن
غفلتہ و قال ابن المنذر و یجوز مذہب ما برین عبد اللہ و الحسن و الحسن بن فضال و انس بن مالک رضہ الثانی مذہب ابن عباس رضہ و غیر
و مذہب ما لایستلم الارکن الیہانی و یجوز مذہب ما بنا الحنفیة ایضا لا یجوز علی قواعد ابراہیم علیہ السلام الخ و نیز در شرح مذکور مذہب
حدیث دیگر است و الرکنان اللذان الیوم من حیثہ الحج لا یستلما لکما لایستلم سائر الجدران لکما حکم مختص بالارکان و عن عروہ و معانی

حجت مخالفه باینست که هرگاه خواندن فاتحه در نماز نبوده و عابا وجود عدم ثبوت بالخصوص است آنحضرت
 صلعم جایز نبوده و در مطلق عابا عموم پس چنینست حال افراد خاصه دیگر سنن تحیات عابا پنج بجهان است و در محتاج
 تقدیر است بدانست و نتیجه میفرماید ای بر عقل صاحب که مضر از نفع و مخالف را از موافق نمی بیند **قولیه** منها فی الزمان
 لفظها آنکه علیه السلام ترک الترتیب و الترتیب ترک لایزال علی الله تعالی جواز بقدر اولیام علیها ترک ثبت اندازد که قبل
 از **ای قول** مطلقا علیه رحمة که این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب نیست و در ضوابطی مذکور شد از عالم نقل که مطلقا
 آنکه اگر حضرت سوان الله صلعم در وضو ترتیب بعد از وضو نیست سنون ترک می نمود و وضو بی ترتیب بی نیست مقرر و شروع میفرمود البتة
 و ضوابطی بیان طور برادر اجاب میگردد و چون ترتیب ترک نیست برادر چنینست فعل ترتیب نیست از آن حضرت صلعم ثابت گردیده پس با
 است که عابا صاحب الزمان عنایت نماید اگر عابا عبارت مذکور باقی فهم صاحب را با خبر تا بودن صحاب کرام و غیرهم تارک
 اقتدار آنحضرت صلعم و تارک اجاب لازم می آید چرا که آنحضرت بسیار از امور را با وجود عدم نقل بلکه نقل عد فاعل آنحضرت صلعم با قرار
 بدست و حجت بودن ائمتان فرموده اند تا انا امام مطلقا و بعد از پیغمبره تا بی تقسیم نیست است و در بسیار از امور ترجیح اباست
 پس ائمتان استصحاب با وجود عدم نقل میکنند در این امام مطلقا علیه الرحمة در بیان خود پیشتر شهرت است اما در یوم الاثنین می است
 و لا تشرف و تشرف و تشرف عمل میسار کند اما در این تصدیق صدقات با ستنا و ایدین که نموده پس مقام مرتبت است که برای تعلیل
 از نام تطویل کلام قول امام مطلقا را که خارج از مساحت است بر اثبات خلالات عمل جلالتی که شریف حجت میسازد و آنچه خود را نام با
 در اصل بخت فرموده آنرا پس ترتیب می اندازد این چه بی نهضانی است بهان امام مطلقا در بیان زمان و لا نوشته اند اما کان
 شهرت بربع الاول علی الصبح که پیشتر الحمد و لا حرجی لا یغیر سائر الا شهر و ذات الشریة لانه علیه الصلوة و السلام پیشتر
 با زبان ائمه الزمان پیشترت که کلاما کنی الخ و بعد از او اذ کان یوم الجمعة الذ خلق فی ادم علیه السلام خصلت له لا یصلح فیها بعد
 اسلام یال الله فیما خیر الا اعطاه ایاها فلما کتب الساعة التي فیها سید المرسلین الخ و بعد از آن فیها شهر اما شهره او فرموده
 لایال با کانهالی فی المقود و یا و جهما اشرف من مولود و جهما من جبل مولود و لقلوب سجا و حسنه بدی **ع** یقول الناس
 انما لینه و قول الحق یذکر سبع و فوجی الزمان شهر و نسبی و ربع فی ربع فی ربع الخ و در بیان وضاعت نوشته و
 صنعت صلعم ترتیب حقیقه این است که این شهرت لاوله علیه الصلوة و السلام و قد روی ابوالعباس محمد بن مویس فی النوفی فی الحاکم
 قال فی الزمان الا انخفض عملی علیه انما لینه لک عتانی الثوبیة عند البشیرتی لولادة النبی صلعم و با ضابطه قال ابن
 جوزی فاذا کان هذا ابوالعباس فانه نزل القرآن بعد مجزئ فی النابغیة لولد النبی علیه الصلوة و السلام ما حال السلام الا ذکر
 انه علیه الصلوة و السلام الذي لم یولد و یبذل ما یصل الیه قدرته فی محبة صلعم لم یی انما یكون جزاء من الله الکرم ان یضله
 فبذلك العیم فی جنات النعیم لال الی الاسلام تحفلون شهر مولده علیه الصلوة و السلام میاوی الی الاسلام و قد نزل فی لایاله
 بانواع الصدقات و یطرون السور و ینزلهون فی المنزل و یقینون لقرارة مولده الکرم و یظهر علیهم من بركاته کل فضل و ینزله

نجارب بن خراسان امان فی ذلک الباطن مشری عاجله مثل البعثة والمزمع فمما اشتهر واتخذ لیا لی شهر مولده المبارک عیاد الیکون
 علی بنی تاجیه من علاد و قد اطلب بن الکلیج الدل فی الاصحاح علی احداث الناس البدر الاحوال النار بالالات الحریمة عند کل
 المولد انشر فی کل قول ولینا لک ذکر رسول الله صلواته قبل عباداته و غایب من بیت عبادت توقیف الی **اقول** اقول ان شرط
 اذناج کما یتکبیر الی اوقیاس اول مفقود پس ایستدلال برود و ثانیاً مقصود ادر که حضرت مسلم شاد و لها غطت انجابت و شایع
 تخصیص توقیف آن بر بنی نهموده بلکه عام توقیف و اجمال المطلق گذاشته پس بیت که داخل آن حکم داخل را در میاید و بالخصوص از
 ممنوعات شریعه باشد البته مستوجب ثواب خواهد بود و قیاس نماز و غیره امر مجرد و محقق سیدانی که برادر حضرت سرور عالم
 صلوات و توقیف و اجمال او یک از افضل عبادات است مستندین صاحب رساله فی تفریح شارع بقصد خبر و برکت بیت تخصیص برین و سید تقیه
 توقیف اثبات تخصیص شارع شکل خواهد افتاد و معلوم نیست که آیا حد رساله بر پیستدین خود حکم ضلالت خواهد داد و چگونه حکم بیت
 توقیف صحیح میتوانند که امیر شریعت شریف عموماً و کلیه میفرمایند که هر امریکه در ادب اجمال داخل باشد همان جزئی افضل است
 شاه عبدالغفر صاحب رساله فیض عام در جواب الی او را و بعد از نماز بچکانه فرموده و بعد از نماز عشاء در دو بر صحنه که باشد صدای
 بسمت مدینه منوره شده و آنحضرت صواب مبارک حضرت مسلم منوره باید خواند الی در عالمگیری در باب یارت شریف فتح القدر
 و ایضاً بعض الناس من الشرائع القبر الذیته و الماشی الی ان یصلها حسن کل مکان داخل فی الاجمال ارجح است الی ان زیادت
 ازین بخیر ایس پس بدین ذکر که در کمال تعالی بجهان از عبادات است و بیتاً مطلقاً را الهی شاه ولی الصبا و بوی در قول الجلیل علیه
 یا تحسان آن برداشته اند و بران فواید صفات حصول برکت و وصول قریب الی سیرت شایع از بیان حضرت شارع آن
 خصوصیتاً منقول نیست پس ترجیح صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید و اگر برین قدریم تسلی نیایی تا رساله را تقیم برافه
 سولی به اعیان و مولوی علی بنی صاحب مطالعه نما و از نسبت ضلالت باینما هست ما را **قوله** قال ابن الهیثم فی فتح القدر الی
اقول او لا قول بن الهیثم که در بیان رکعات نماز و عدم زیادت بر قدر و رکوع و ایضا بیت مدح صاحب رساله نسبت قیاس
 از کار بر صلوته قیاس مع الفارق است از کار است زیادت که از فعل و صلوته بر قدر و رکوعی که است زیادت و در حلال اذکار خارج صلوته
 هم بر قدر یا ثوابت نمودن بهتر است همان بن همام فاستدیان جواز زیادت و الفاظ تلخیص بر قدر و رکوعی ما نور عدم جواز قیاس
 آن بر تشبه فرموده بخلاف تشبه لانه فی حره الصلوته و الصلوته تنقیضها بالوارد لانها لم تجل شرعاً لانه مدعها و لافانها یکره
 مکاره بعینه حتی اذا کان التشبه لثانی قلنا لیکونه الزیاده بالانفراد المطلق فیرجع قبل الشارع لظن ان فرغ اعمال الی الخ و ثانیاً
 انچه چنان این همام در بیان فتح القدر و خصوصاً در اجمال حضرت سرور عالم صلواته بگوید که گفته سابقاً منقول شده و قطع نظر از آن
 بیت زیارت قبر شریف که در فتح القدر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن چه حکم میکند از تخصیص حضرت شارع آن بیت مخصوص
 ثابت است یا نه و بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدر هم در ضلالت شریک نیست اگر آن بیانه ملا علی قاری در کماله در فضیله فی الزیاده
 که در آداب زیارت شریف بهیچانیت مخصوص یعنی اولاً و بر وجه مبارک باشد با قبله قیام نمودن وقت عرض سلام متماثل

بیعت نماز است و بعد از آن بر آن عرض سلام حضرت شعیب تاخیر نمودن و بعد از آن باز بوقت اول بر آن توسل و تداوم و استغفار بجمع
 نمودن بعد از آن بر آن عاقل را سبب بر کرم بقبول قبل آمدن علی عز ذلک علی کیفیتا مخصوصه ذکر نموده بعد از آن از عرب جماعه
 و در جمیع جوع بوقت اول و وقت ثانی از صحابه تابعین ذکر نموده و رد آن مینویسد و رد بان الدعا ربنا ان التوسل بالنبی علیه السلام
 و السلفه الذی لم یفعل انما هو بذل التوسل بالمخصوص حکمتی ان فی التامیز الدعا التوسل بالصلی علی آئین حصول الحج من خوف السلف
 الذی کان قبل ان یخالف الحجة فی المسجد لما لم یکن الاستقبال بآیة لهم فانما جاء بهم کانوا یفعلون جهة التوسل لایفید بین و غیره ان فی الذ
 کان بعد ذلک بوجوه لایستلزم ما فرغ من فناء بنه ابراهیم قال عند رسول الله علیه و آله ما را المسلمون صنفان و عند الله صنفان **قوله** دلیل
 علی وجوب طهارت اذ ابتداء ايجادین علی تانیذ مختلف اند **اقول** اولاد او عاشرت اختلاف از ابتداء ايجادین علی تفاوتی
 و کرب و بخت که از کتب محمد مشهوره یا ثابت می رسند و کتب مشهوره که از علمای متکثرین علامه فاکهانی از مشهوره اند پس اگر اکتفا بر ارباب
 این عمل علی الاطلاق از ابتداء را نه سبب هم تسلیم کرده اند تا بهم علامه فاکهانی وقت امتحان آیه کرام شریع این عمل متولد نموده بود
 صاحب سیوطی در تفسیر طحاورد و در سنت اربع و تحسین ستاته و مائة سنة احد و ثلثین و سبعین علامه ابن حجاج هم اگر بوفت از
 متکثرین اصل شرف مجتبی شریف تسلیم کرده اند از آن آیه که احتیاج این عمل فرموده اند مشافرویه ثانیاً انکار یک و دو کس
 و مقابله جهول میزدین که امتحان مجتبی شریف فرموده اند از با اختلاف بوده است نزد اهل عقل و انصاف از با اختلاف که ادعاه
 صاحب الرساله بالاعتقاد لایستلزم **قوله** علامه تصریح کرده اند که چون امر متروک شود و عتد و سنت و جعلتک بعد از **اقول** سبب
 که متروک شدن را مضرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصریح علامه حکم و جوبتک علی الاطلاق ادعاه حالتش نگردد و باید سبب قریب و ضرور
 اختلاف است بعضی سنت میگویند و بعضی بدعت چنانکه از مائة المسائل هم ظاهر است معیناً از احوال کثرت ابوالکرام شریع مختصر و فایده
 آورده اما مع الرتبة فلیس بادیه المسته قال بعضهم هم سنة و عند آلاف الاقوال کان غلغل علی من ترک کذا قال قاضی خان و
 قاضی خان فرموده و کلوا فی الدعا و عند ختم القرآن فی شهر رمضان فتم القرآن جماعه و تحفته التاخر و فلیس من ذلک لایستلزم
 در صلوة منجی در بیان سنت و عتد بودن اختلاف بروده و معیناً و ادعا که گفته ملک قاضی بدعت خود با حجتان تصریح فرموده
 اند علی غیر ذلک من الاشکال الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشيخ ابن الهمام فی فتح القدر ما تردد بین السنة و البدعة فترکه لازم
 الخ **اقول** اولاً بطلان حمله احوال فقها طاهرات که حسب رساله مطلبین قول فقیهه در رد مختار و بحث مکرمات صلوة نوشته
 و تلبی الحسب لایستلزم السجود و اتمام فرض سجدة و ترکها اولی از ثانی در رد المختار گفته اند از ادوات حکم بین سنت و بدعة کان
 راجحاً علی فعل البدعة مع ان کان یکینه التسوية قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد و مرجع است و ادعا
 اینست که در فعلیکه راجحاً دان ان بوجوب سنون فعل امریکه بدعت یعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد در اینجا نیست
 ترک می نمایند مثلاً یا اینکه در سجده یکین جبهه علی وجه السنة بقلب حصاة که منجی عنه و منافی منوع است حاصل نتواند
 در اینجا ترک آن باید نمود و ثانیاً شیخ ابن حجاج در بسیار از مسائل که با وجود اختلاف حکم اسمی نیست که هم فرموده تا بوجوب

شرک چه رسد از آنچه است رفع سبایه و تشهید که خود ابن همام از بسیار کشایح نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خارج حمل
 این عمل کالسنة بل کالواجب السنة اندلی قولی فی الفتاوی العالیگیتیه ما یفعل عقب الصلوة مکره لان الجہال یعتقد وہنا
 اود اجتنای **اقول** اشاعت و نشر فضایل و ارباصا و سجنات و حالات مستقلة ذات باریکات حضرت سرور عالم صلوات علیہ
 شیک البتہ سنت بودہ بلکه درین زمان اثبوت حاجت قرعاجیا یا خصوصیت حمل اہل اسلام بر آنست بحدی کہ شریف الشیخ
 الطہام کلہام بر آنرا بیک خصوصیت پس جمیع این ہلہ موخر خصوصیت و محفل واحد البتہ از مستحقنا ایمہ عظام علیہم السلام کہ از دنیا
 عظام است پس اعدا کالسنة و کالواجب السنہ آن لغویت و قطع نظر از ظهور کذب است اولاً کہ تقریریم فیمیت و عالمگیری
 یعتقد و ہناسنتہ او وجبتہ نوشتہ و صاحب رسالہ اوعامی نماید کہ کالسنة بل کالواجب سنہ اند و دوم آنکہ عالمگیری بر بسیار
 از اسوریاد وجبتہ و واجب نبودن حکم مذنب استحسان نموده است و باین خیال مکرہ و حرام قرار نداده از انجلیت مذنب کہ
 خلعا در زندین عین مکرہین در خطبہ از آنجملہ است وجبت تہقیری در طواف داعی غیر ذلک سوم کلہم عالمگیری و جزیریت
 کہ حقیقتش قرب نیست اما اجتماع اہل اسلام بر استماع از کما حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ و السلام بر شیک داخل قربات
 و لزوم حکم منوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از بیجا و نامتبرج مستندین حسب سادہ از علماء کرام حمل کلام است
 شامی در رد محمد و رجعت زیارت قبور نوشتہ قال ابن حجر فی فتاواہ و لا یکرہ لما یحصل عندنا من نکرات و فساد لای تقریبات
 لا یکرہ لکن بل علی الانسان خلطہا و کما البدع بل اذا التہا ان یکرہ الخ قلت و یویدہ ما مر من عدم ترک اتباع الجنۃ
 و انکان جہان رناعات الخ مختصاً **قوله** دلیل ما دس افعال تکلفی بای عتبار شرع و دسّم اند شرع و غیر شرع الخ **اقول**
 مراد از غیرت اگر ثبوت عالم است یعنی داخل بودن فروئی تحت تحشنتا شرعیہ بی زراعت امور مذنب و غیرہ علی عا و غیرہ شرع
 بودن اجتماع اہل اسلام بر سبایہ کز حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجہ مخصوص از شرع است
 پس غیر شرع بودن باین منی و انحصار حرام مکرہ و ہنسن باطل است کما مر سابقاً و سبجی **قوله** دلیل سبایہ این عمل بالفتاوی
 بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است کہ مخالف سنت و شرع باشد قطع نظر از آنکہ کذابین قول بر منہ
 اہل اسلام ظاہر است این ہمین عدا و ست و از دلیل علاقہ نداید و اگر مراد از بدعت امریست کہ بیک مخصوص سنت نباشد
 پس و منصوص است دل بر اثبات قبح آن از کل بدعت ضلالہ و ادخال دین کلیہ باطل کما **قوله** و فی بدعت تنجید
 بنو الخ **اقول** بر اثبات قبح و کراہت و ادخال او در بدعت ضلالت و دلیل خاص نماید کہ حبس بچ مستندین حکما رسالہ و غیرہ
 عند منیت دلیل کراہت نتواند شد علی قاری و در اہل اعتقاد بالمخالفہ نوشتہ من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلہ ہوا الصحتہ
 من غیر الکراہتہ اما القول بالعصا و الکراہتہ فیحتاج الی جمیعہ لکن کالجہ السنة و اجماع الامت الخ شامی در رد محمد آورده و
 الظاہ ان خلاف الاولی اعم کل مکرہ تنہیہا خلاف الاولی و عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکرہ واجب لا بدلیل
 کثرت دہ الضعیف بدلیلہ ان کون ترک التوجہ اجاباً الی خلاف الاولی ما یلزم منہ ان یکون مکرہاً بالانہی خاص لان الکراہتہ

حکم شرعی غلاید که من لیل الخ در وقت گفته و کرده است که تنبیهها که الحلقه السند شامی در وقت گفته توله لکن الحلقه السند
علیه لکن تنبیهها که از تنبیهها از یسین بن لیکون مکره یا تحریک یا جلال در احیاء العلوم گفته اما مجاهد السند و فلیس مکره لکنه لیس محسوب
از احتیاط یا لیس السند البیض الخ در مواضع گفته فان المکره ما ثبت فیہ بنی و بذلک اثبت فیہ بنی الخ علامه شامی در وقت گفته اما در السند
استقامه خود آورده و لیس الاحتیاط فی الاخره علی الله تعالی ما ثبت الحکم الذی لا بد لایمان و دلیل بل الا باقره التي هی السند
قوله درین عمل تشبیه بعمل یسار و یسار در وقت نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند و بنور و ولادت یسار را عید گرفته
و این را در ضمن ششمی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر صرف متبرک شریف دانستن روز است پس علمای
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نهیده اند پس با وجود اطلاع بر آن بچگونگی شریف از زبان شفاقت
تو اما آن بر آوردن خجست در روز خود ظاهر کرد پس علامه علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صومیم الاثنین حضرت مسلم
در جواب آن بایک فرموده اند فی ذلک و فیها ما برت الحدیث نوشته و فی الحدیث و لا الذی علی ان الزمان تشریف باقی منه و
کذا المکان الخ و همچنان امام نووی و غیره و دیگر ائمه دین تصریح فرموده اند و اگر این حضرات را از ائمه دین نمی شمارد بلکه از ائمه دین
و نه از ائمه دین را در سبب عید که علامه ابن الحاج چه نوشته اند که آخر حبیبی چه خود او شان را از ائمه دین که از ائمه دین بپار و باطله
بفصل ابطال الخ اگر شرف ایام ولادت باسناد اعتقاد و اثبات بقا شرف و برکت آن روز را مانند جزم نمی گنید و روز و مکان
قرار دادن قطع نظر از آنکه در این تفصیل می یوین افتادات متناهی صریح عدا و امانت جانب ختم رسالت پیش نهاد است و اگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان بر استماع ذکر شریف یا دعا و قربات بزیارت برکت شرف زان و ذکر نعمت بی پایان است پس می یوین انصافان
آیات و احادیث ثابت فرموده اند که در عبادت و قربات باجماع شرف زمان و جماعت مسلمانان بآیات تفصیل پیدا میگرد
پس اینهم الحلقه محاملت و مشابیهت عید جزم گنید و روز و مکان در وقت **قوله** تشبیه باعمال کفایتی عنه و مکره است
الخ **اقول** اولاً که تنبیه شریف از استنق روز ولادت حضرت سر و کالیات و ذکر احوال فضایل آن افضل مکنه و اول
ثواب جهنم قرآن و دعوت اخوان و اداء صدقات و دیگر قربات بامید حصول برکات بزرگ از اعمال کفایت پس بجای آوردن آن
و قول در عید ایشان تشبیه بعبادت و عیدین تشبیه بقوم فیهنهم لازم ساختن حمل کلام است نه آنی که چون رسوم عاشورا یا محفیه
مشابهت پیروی عاید میگردیدیم تا سیم مع العاشر زوال سید و برگاه از تنقید تفسیر محالفت از و مشابیهت زایل شده
پس شرف دانستن ایام ملات و مساعدت و فرج کس و ذکر آن حضرت را خواه خواه از شفاقت خود و خلل افعال کفار ساختن و
از فضلات خود و محالفت تشبیه باعمال کفار را دلیل تفصیل نمی یوین قرار دادن محقق محالفت است آری اگر کسی روز جزم ششمی گنید
مشرف و اندو عید گرداند می توان گفت که این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل نه و در وقت تشبیه باعمال افعال کفار ممنوع است
که تشبیه بقوم فیهنهم و لیس مناسبت تشبیه بغیر از انما مستندین جبار سالد تحقیق نموده اند که تشبیه بطن افعال کفار جاری
نیست بلکه بران افعال است که از شما مخصوص شان باشد علامه علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام عظیم فرموده اما

بعض العلما فی مقام الحاکم بسنده اکسوة بالحبس سنه و الاذکبیه ایضا بدعت فلیس فی محله فاما ممنوعون من التشبیه بالکفر
 و اهل البدعت المنکرة فی شعارهم لانهیون عن کل بدعت و لو كانت مباحة سدا و لو كانت من فعل الابل السنه و من فعل الابل البدعت
 فالمراد علی الشعار الی آخره و ثانیاً و در امریکه شعارهم باشد بجزو ال خصوصیت شعار شروع در مصداق حکم تشبیه باقی می ماند و اصل
 عموم صلح میگردد و در موافقت بخت طیلان در رد قول ابن قیوم نوشته اما مذکره ابن القیم فیضیه الیه و فقال لما نظرت ابن الحارث
 یصلح الاستدلال فی الوقت الذی یمکن لعلی السنه شعارهم و قدر تغیر و لکن فی هذا الزمانه فصدا و اخلاقی عموم المباح و قد ذکره
 ابن عبد السلام فمثله البدعت المباحه لعلی و راغباً امره ان یأمر ان یتواکفوا و اقرباً و ایاام و ولاد با کرامت با شریف و برکت که امیه
 دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و بر آن ممانعت بجهت لزوم تشبیه غیر امور مذمومه مستندین حساب رساله تشبیه است
 و تحریج موافقت هم معتبر و البته اندیش لگرنیت او اگر رسم کفار خوانده شود تا البته تشبیه بر رسم خود و غیره لازم خواهد گردید و وعید
 من تشبه یقوم لاحق خواهد شد و نیز این نیت صرف بقصد خیر تشبیه ممنوع علامه نیست حساب ابن سینا و رسم هر چه می باشد نوشته
 نیت تا در چنین عمل و غیره از طرف ناهنال موقوف گردید نیت صلح باشد جایز است امی قول و اگر نیت او اگر رسم حیوانات باشد جایز
 نیست که در آن تشبیه بر رسم خود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلو و السلام من تشبه یقوم منهنهم فی وقت و مقتدا و طائفه
 اسماعیلیه رساله تنویر العینین و باب فی یدین بجواب اعتراض تشبیه بر و افضل بعد از آنکه در جواب آن نوشته ترک السنه و تحریج تشبیه
 با فقر الفضا لیس فی شرح الخ بطور جواب ثانی می نویسد سنه اما لا یخرج تشبیه الفرق الفضا لعلی بل تفقت الموافقه الخ قوله
 قال الشیخ محمد بن زید و التشبیه بالکفار منهنی عنه و ان لم یقصد ما مقصوده الخ اقول مقصود ما مقصوده خبری دیگر و تحریج و
 نشاء به نیت و موافقت آن که از تشبیه متفاوت است امری و لیکه است و معتبر بودن ثانی در از تشبیه ممنوع از کار این طایفه سابقاً
 معلوم گردیده است قوله نهما ما قال العلما تاج الدین فاکهانی الخ اقول من یخون قول کبانی مالکی با وجود کلام
 مستندین صاحب الدله الزام و دهنده باشد عالی از سفاهت نیست قوله و منها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ اقول
 و ینقام حال فیر طایفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مسیه که حسب هم موافق معلوم شد مذکر نمود و آنچه
 مذکر طایفه را از پنج زن بر می کند از ازد و صیان همان قول حذف ساخته و بر آن کلام خلاصی خود بجهت اضلال عوام و خفاء حق
 لفظ الی ان قال بر زبان آورده چنانقول ابن حاج موافق عقیده طایفه باطل و ضلال بلکه مثل اند از اصل ایمان مخالف
 انک انت منون بعض الکت و یکنفرون بعض اگر گوش داری بشنود اگر چشم داری بنکر که شیخ ابن الحاج و همین عبارت که بر آن
 پرده و ذکر کرده و بر این فضیلت شهر عظیم استحق بودن آن زیادت عبادات و خیرات را بر او ای شکر نعمت عظیمه با وجود
 عدم زیادت آنحضرت صمد نموده کوفضیلت مسموم انین نوشته قتل فیها الیوم من تشبه فی هذا الشهر الذی ولد فی فیضی ان یختم
 حرماً الا عزام یفضل بما فضل الله تعالی بالاشهر الفاضله الخ و بعد از آن عبارت فعلی مذکور یعنی اذ دخل فی هذا الشهر الکبیر ان
 یکرم میگرد و بکرم الاحترام الایق به اتبا عاله صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضله بزیاده فعل البر فیها و اکثره الخ

الخ وهدایت فعلی فی تعلیمها نشر الشرف انما یكون زیادة الاعمال الزاکیة فی الصدقات الخ غیر ذلک الخ
 الخ قوله منها ما قال احد بن محمد المصری الخ اقول قطع نظر از عدم وثوق ببحث نقل صاحب سالیه بجهت ظهور خیانت و
 تحریفه و کذب افرا و نقل عبارات علماء بر تقدیر وجود اشیای این کتاب همچنین نشر علیه میمنت نقل هر دو و اصل را رساله
 ضرر بود که از اساتذہ خود استفساری نمود و ایما این هر دو کلام و مصنفان این هر دو ساله مع کنیکه اسما و شان در آنها سندی
 اند و اعتماد و شریعت و کثرت و قوت راجع اند بر سیرت شامیه مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری ابن حجر عسقلانی
 و کسانیکه در این سبیل استخوان این عمل از ایشان منقول است یا ساطع العکس است بعد از انبات ترجمه اگر ذکر هر یک سبیل مجبور می نمود
 گنجایش نیست و اینجور عبارت منقول آورده قد اتفق علماء الذابلا رتبة مذم الم عمل الخ کذب این قول بر هر دو عقل
 از کلام حسنه رساله هم اظهرت و انجینام نهاد و دلائل در ان منقول از عدم نقل این قول کو کثرت عاشره را سابق سطر است
 همچنین این حال مقال جامع مجموعه و حسنه و غیره و الا فلیقول منها ما قال الشيخ احمد السمرندی الخ اقول اگر در کتب و کتب و ابطال
 شرف ایام و لادت با سواد و ایام کمال و کمال حضرت مسلم مذکور بود البتہ بطلان ذکر آن می توان نمود مالا لکم ازین هر دو
 در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ زعمه است که در معراج و در طریق خود است و چون که در اوقات مولد عبارت از سماع غنی
 و خواندن شمار و تعداد بطرز نعمات شده بود بی تقدیر نیست و غیر نیست که در کتب کلام شیخ موصوف تصریح است منما منع آن شیخ
 گردیده حیف که مجرد از لفظ مولود را پیش جمله دستا و نیز خا طبعی سازد و عبارت کتب که در ان تصریح آن لفظ و مجرد از لفظ می اندازد
 که عبارتش غلبش اشک اگر چنانچه بیافند در معراج سماع تفسیر شیخ مولود که عبارت از تعداد نیست و اشعار غیر نیست خوانند الخ
 و این امر سواد این کتب و دیگر کتب کاتب شیخ موصوف زعمه است که تمام کتاب است منها ما قال فی بعض کاتبه بیکه خبر در باب جلد خوانی
 اهل طبع یافته بود و نفس قرآن خواندن و صوت حق قضا نیست و سنا قب خواندن چه سنا قضا نیست الخ باطل شیخ موصوف را می بیند
 غناد سماع نظیر ممانعت اسود کرده از طرف خود بر اهل طریق خود ذکر هر یک مولد خوانی هم منما کرده است از کلام کار شرف ایام
 و لادت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ممانعت اجتماع اهل اسلام بر آ استماع ذکر احوال فضائل حضرت علیه الصلوٰۃ
 و السلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر وصایت شریفه تحریم و انکار مجلسی که شریف یف خود باشد اگر انجینا نقل شیخ
 موصوف نقل نموده شد سلی خاطر است نه نایب که همان شیخ موصوف در همان کتاب بیان امر خود درین باب چه نوشته است و
 اگر با کمال سبک و شرف این حدیث را چه می گوید که در میان خبری از اینها ماکش بعضی سلب بر و در طایفه استخوان فرموده بیکه موصوف است علیه الصلوٰۃ
 و السلام می بیند و مجلسی می سازد از افاضان نیز شاید از ان طعامها تناول فرمایند الخ از اطفال اسما علیه السلام بیکه که بر وصایت
 است و طعام طعامها بخن و مجلس می سازند چه حکم دارد و اگر طعام حکم منوع است علیه السلام بدست قرار دهند چنانچه مقتضای شان
 در رساله و حجه گفته که به اوضاع از قرآن خواندن و قضا خوانی و طعام خواندن سوا کندن چاه و دعا و عبادت و انجینا
 است گویند حسنه یا مخصوص است پس در مضمون استماع و احتفال اهل اسلام بر آ مجلسی که حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام

شریف که اصل مولد عبارت از اوست چگونگی ممنوع حرام و اگر دید و اگر طاعت ناسخه اسماعیل یکم باعث حسنه را منع و بدست
 اعتقاد دارند که از این امر هم مثل سایر بدعات حسنه و رایان فلی می آید تا در خیرورت و در حق شیخ موصوت که امر با حقین مجازاتی
 و چنین علمام فرموده چه حکم صادر میسر میاید و فدا کند و کلام شیخ که در اینجا با لکنه منع از سماع و در طریق خودت قطع نظر از آنکه عدم کار
 اکابر شیخ شیخ برسان ثابت است و در کمال شیخ شیخ بنام و صغیر بودن سماع و اجازت آن و در بعضی اوقات بر بعضی اشخاص
 ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قوله فی زاد المعاد و لا یحصل الحاکم ان الذی ابتد و فیہ بالوحی و لا الزمان شیخی**
 و من حصل لکنه و لا ازمنه من عده و لیا و ات لاجل هذا و اما که کان من جنس بل لکن بلوغ **اقول قطع نظر از عدم اعتماد**
 اقوال ابن قیم که بر خلاف جمهور است و در کتب خود می آورد و لاجل رساله بیان نماید که در شان مستند خود شیخ ابن الحاج کمال
 تخصیص شرف شهر ریج الاول است چنانچه عقاید دارد و از انیمین می شنارد و از جنس بل کتب است و انچه در زمانها فقها کرام
 تصریح با استحسان تبرک بمواضع و مشاهد و ساجد و آثار و آثار و آثار حضرت مسلم فرموده اند و ادوا و عبادت الهیه و حصول لکنه مستبرک
 و در خصوصیت برکت نوشته اند و تحریح مجایه کرام و تابعین غیر هم درین باب مانور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدیث ابن
 ابی بکر مقدمی قال حدیث فضل بن بیان قال ما موسی بن عقیقه قال رایت سالم بن عبدالله یحیی الماکن علی طریق فیصل فیها و یحدث ان
 اباه کان یصلی فیها و ان ذرا النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی فی تکمال لکنه الحدیث شعرانی در کتبها نقل کرده و کانت الصحه فیها و غیره
 آنرا رسول الله صلعم مکل کان صلی فیه یصلون فی حیث کان بن عمر فرماد زل قیامه شجرة بالقی قیل له فی ذلک فقال انیة مسلم نزل تحتها
 فانما اتاه باحتی لایمسل الخ علامه امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثاني فی بیان جمیع عبد الله بن عمر فرماد
 التي صلی فیها النبی صلعم و هو انه یسجد التبع انما النبی صلعم و التبرک بیا و لم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ و صحیح مسلم مروت
 که گفت حضرت ابن مالک بن اسابن فی بصری بعض شیخی بنعت الی النبی صلعم انی احب ان یتیمی و یصلی فی فی منزلی فانه مصلح و
 فی روایتی فظنی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده انی اعلم لی علی موضع التحدیه مسجد اوی و موصدا اصل صلواتی فیه تبرک بانارک
 و فی نه الحدیث انما العلم فضل التبرک بانما الصالحین الخ و همچنین است تبرک بانارک دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه و عبد الغفر صاحب
 و تفسیر غزینی بذیل صراط الدین نعمت علیهم نوشته اند برکت و کلام و در انصاف الخ و در کلمات ایشان و هم صحبتان ایشان
 و اولاد و مثل ایشان و زیارت کنندگان ایشان بی در پی طایفه دیگر و در الخ و هم و تفسیر غزینی است استوم انک بعض مواضع تبرک و صورت
 و حرمت این گفته اند یا بعضی مانند آن قدیم اصل سلاح و تقوی غایتی چه کرده اند که در انها احداث توبه نمودن و دعا عجا و
 و بر حسب عت متوال غرات نیک می باشد الخ و شاه و امامت و جلوی در مهابت و بحسب طهارت گفته اند و حقیقت طهارت و غیره
 و غیره و مضمون بکلیه بسیار چیزها و حکم و ضو و مثل هتند چنانکه تدر و ادون و در شکان بزرگان را بخوبی یاد کردن کار که مانع بمانند است
 و ایشان را سبب و دعا کنند بجا آوردن و در ش برزت و برکت مستحسنه نگاه داشتن و در مواضع تبرک و ساجد و ساجد و ساجد
 مختلفه فی لباس پاک و نیک پوشیدن الخ و آنچه در عبارت نقول ابن قیم است لال یا تر حضرت عمر که در مجلس امتیاز آنکه علامه عینی در

شرح صحیح بخاری بعد از کسر متراس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبریک بواسطه صاحبین نوشته قافا و اما کار و سخن معطر آن کرده
و لکن غایب ششانی اینست که اصل الصلوة فی تکامل الموضع فی شکل ذلک علی من یاتی بعد بهم دیری و لکن اجابا و کذا اینست که عالم از آن است
الان علی غیر من الخواص التی را باشد بدان تیر خضر فیها فی بعض المرات و تیر که با یعلل بد لکن غیر واجب لکن **قوله فی اوام**
التخفة نوع بازو هم انشال سجدة را یک چیز بعینه و انشال الخ **اقول** استدلال این مقال بحدیث یک چیز بعینه و انشال سجده و غیر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف و مثل آنوقت بجهت ظهور که ای نعمت سابقه نمیدان و بنابر آن اعیان و ارباب انانیا
منون چنانکه معمول و الدور شد بر کوار و جدا مجد نامدار صاحب تحفه بوده است چیزی دیگر و قطع نظر از آنچه صاحب اشباع از اسباب
و اختلاف صاحب تحفه نقل نموده باید دید که امرا و اول اصحاب تحفه از او نام شمرده و امر ثانی خود و رتبا لیا خود ثوابت کرده از انجا که در
غزنی و خصوصیات سخن گفته سوم آنکه ای نعمتی است که کلام حق تمام با حضرت موسی و در وقت شده بود چهارم آنکه سامان فرعون
در همین وقت بدیدن سحرة حضرت موسی علیه السلام ایان آورده اند پس این وقت دقت کمال ظهور زوج بر ظلمات باطل است
که در امت سابقه اثر آن واقع شده الخ و نیز در تفسیر غزنی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب بسیار بسیار و بجای که شهادت در راه خدا
کشیده اند در این ایام بار و اح مقدس آنها نازل میشود و نیز در تفسیر غزنی و خصوصیات گفته اینست که بیجا باشد شرف و
الی قوله و م آنکه نزول قرآن مجید درین شب اتفاق است و این شرفیت که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز در این شب است
و اگر این تفسیر غزنی را در نظر گرفته باشد تا و قول قبول مستند خود اعنی این الحاح غور کرده ببیند که امر ثانی از ان متناهی است
است علاقه از او نام فائده ندارد و محط و در حاشیه در مختار نوشته فی منهاج الحلی فی شواهد الایان للبعثی ان الادعاء استجاب
یوم الاربعا بعد الزوال قبل وقت العصر لانه مسلم بتجلی علی الاثر بانی ذلک الیوم ذلک الوقت و کان جابر یخبر ذلک فی نهج
و ذکر از مابقی شعی یوم الاربعا و الاثم فینبی البداة بخواند پس بنیاد حق **قوله** بدعت در عبادت بدین معضد حسن بود الخ **اقول**
اولا کابر فیهما و کرامت بدین صاحب رساله و طواف و رواج و حجت متهی را احتملا شده اند با و و تصریح اقرار انیکه لیس فی سنه
مرد و تیر و لا اثر محلی الخ و ثانیاً مولوی رفیع الدین صاحب در رساله سائل در جواب سوال ستم در باب تمام اذکار نوشته اند اصل این کلام
و اشتغال مراقبه از روی آیات و حدیث است اما طرق از نفع مد و ضربان تجارت با غلبه نیست بدعت است لیکن عیت و رستم است کما
آنکه در معنی قبح یافته شود و این بدعت سیدی باشد و دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و دروغ ناید دینی یافته شود و این بدعت
حسن یا سلیح خواهد بود و لکن ثانیاً و تفسیر غزنی بدیل او اگر اسم رکب لایه نوشته یعنی یا و کن نام پروردگار خود را بیاورد و او را
در هر وقت و هر شغل خواه بزبان خواه قلب خواه بروح خواه بر خواهر بجهت خدایان یا قال خواه کیفیت ذکر کافری باشد یا
و در هر خواه جیس نفس خواه بی جیس نفس خواه بدون برزخ خواه یا برنخ خواه سنگی خواه غمت کنی خواه بشیر ای که شده و بدعت
و فوق و محاسن بر اقدار و محاربه مواظبه و تعلیم حرم است خواه بدون این بشرط الیه الی غیر ذلک فی خصوصیات التي استعملها
من اهل الطريق الخ و مخصوصاً ملتفتاً را بعد از کتابت تبه السفید در و قول بجهت در و انفس و عقیده خیم جای که بجهت مذکور صاحب غیر

اهل بیت قرار داده می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنیه است غنم و مرجأ و یکبار از فرق اسلامین تقسیم بدعت را مذکور می نماید
 و اگر مراد بدعت سیئه است بطل نسلم که از این عبارت مفسر شود چه بسیار چیزها در عهد سلف نبوده و مثل بنا و مدارن و قنات و دند و کتب
 و علوم که مختلف صلح پیدا کرده اند در طریقه زهد عبادت و مجاہدات و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلاً با بدعت است و
 عتاً نیست قال الله تعالی ربانیة ابتدوا ما کتبنا علیکم الا ابتنا و جنوا ان الله فارغنا من عبائنا الخ بالجمله اگر متبع نمود
 شما بدعتی که در کلام مستدین حکماً بر ابطال او عدا و موجود هستند و عبارت منقولہ جزم شایمین بر تقدیر صحت نقل آن
 که مقام نشان منقولہ امام غزالی نوشته پس بر ابطال قول صاحب المصروف است تعین نقل از احیاء العلم و غیره و ثانیاً بر تقدیر صحت
 نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگران و محدثین اگر مجمل بر ظاهر باشد صریح ناقص تقریر است امام غزالی که در احیاء العلم
 و کیمیا کتبات حاجی و تفسیر بدعت واقع است فافهم فانکم انما تعصیون قوله معمول است جمله عظام خبر و الخ **اقول علی**
 این ادعا را علم نمودن مخالف تحقیق محقق است علایض حاجی در شرح شفا فرموده اما الایام العلم و الصلح استخفاف کان النبی
 صلح و ارجاء و قام الصلح بشلخ و در شکوة شریفه و معنی عایشه صفیة قالت ما رایت احدا کان شیبه متنا و بدیعاً و لا وافی روایت
 حدیثاً و کلام رسول الله صلعم من غایبه اذا کان و دخلت علی قیام الیها فاخذها بیدها فکبها و جلسها فی مجلسها کان اذا دخلها
 قامت الیه فاخذت بیدها فکبته علی مجلسها رواه ابو داود و این تحقیق از حدیث حضرت انس رضی بطل می تواند نمود
 که او را نفعی قیام در این عقیده است بقید او را ده پس نفعی مطلق قیام یا نفعی قیام وقت مجبی در قول حضرت انس غنم مصرح و مضمون
 نیست و ثانیاً قطع نظر از قیاد او را ده جمله مذکور مذهب است و مذهب و قوت خبریه می باشد از همین جاست که حجة الاسلام سید محمد
 رساله فرموده بل کان المحاباة لایتمون لرسول الله صلعم فی بعض الاحوال که مراد از انس و لکن فی الذم نیست نهی عام غزالی
 به با ساقی البلاء التي حرت العاة فیها با کرام الداعی بالقیام الخ و ثالثاً در بسیار از احادیث و روایات که بحکم ظاهر نفعی عام گردانند
 و مراد از آن صرف نفعی التزام داشته اند و حق همین است که قیام در عهد آنحضرت صلعم بود البته عام و مستمر بدان گذاشته فی المعات
 ان الحق ان القیام عند الخول کان واقعاً فی زمنه و الکراهة انما کانة للتعکلف و لم یکن متنا و الخ **قوله** بلکه بمنزله نفس نفس
 بود الخ **اقول** با وجود ادعا و تجربه علی المطلق همچو کلمه باطلانه بر زبان آوردنی نیست که آن تحقیق در احادیث شریفه تحقیق تطبیق
 فرموده حکم حجاز بلکه ندب را کتیم دینی داده اند اما انما فکر است پس در معات شرح شکوة فرموده و ما جافی حدیث انس
 من کراهته صلعم قیام المعایبة لافانای من حجة الامام و الحویل فی الکلف الخشمة لایمنی علی الخ و بر کسیکه از علم خبر دارد
 پوشیده نیست که مجبور است آنحضرت صلعم را در معات بوجه عام نیست و محلی الجار و شرح حدیث قیام است سید قریش فقال السید
 بر الله الحدیث نوشته که آن مجیدی و چه ارجح است و انهی بر اهل اسلام نفعی نیست که اگر حضرت صلعم را تسلیم می توانست و
 نفع تحف تکرم مدح خود مبطسید و روجیم با کلمه شریفه و روجب ثواب بخودش شک نیست بلکه در کتب سیر فضلی بر اسامه و
 کراهت آنحضرت بسیار از امور بکرامت راضی و محبت شفقت بر امت علماء و دین نقد فرموده اند قاضی عیاض علیه الرمة در

شفا فرموده و من شفقتی صلواتی علیه و تسبیله و کراته اشیا و مخافته ان تغفر علیهم الخ و سببی تعصیل سلة العیال من
 قوله بن فرنی جبال الخ اقول سهاذا استبان چه جهالت و نادانی بلکه دشان علما و دین شل شیخ الاسلام امام الامام
 برهان الدین حلبی غیره که تفریح استخوان این یکم فرموده همچو کلمات و قنات بر زبان آوردن نزع شیطانی و کماله ایاتی
 قوله در شریع الیه الخ اقول قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریفه خیانت شناسانجه لیام است و ترجیح
 همچو سبایل مجبوله بسیرت حلبیه غیره ما اعتقاد تمام است چون قیام بحث عنه فروشی از افراد اهلان یکم حضرت نبی کریم و رسول صلی
 که عموما و مطلقا مطلوب شرع شریفیت و بیکیه مزاحم که امی امر محمد و شایعیت و در امور منقول محمد و شریع علی از ان ناری
 نیست و علما و دین حقان فرموده اند بر حق هیچ حکم مخالفت و حرمت و ادخال و بدعت ضلالت نبوت مزاحمت کمال است
 و از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نسبت احتیاط در افترا بر الله تعالی با دعا و حکم حرمت و کسب بلکه امشاط
 و راجحت است که اصل شریعت است و در امور یک شایع از ان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقول از ابن حجر و شریع علی
 آورده بر تقدیم بحث نقول نیز بر گزین جلیل القوال محمد بن عثمان همان علما مابین مجرد غیره از علما و دین دلالت بر کرامت همه ندارد
 فضلا عن المحرمه و صحیح الجار از ابن حجر و غیره آورده اما الصلوة علی النبی صلی علیه و آله و سلم خلا اصل در مس ذلک
 خاک را که اتمی ذلک عندنا الخ مخصوصا قوله در بیان استبعادات مجوزین عمل مولد و قیام الخ اقول و تقریرات انما الحسنات
 بعضی قدوات و تقریر بعضی برای تمیز جریه غیر فعلها بکار برده و معنیها جمله جوبه اش باطل بوده اند بجهت بطلان تعارض علما و دین
 ضروری ندانسته صرف بر بیان اختلال اجزایش کفایت میکند قوله حسن اجتماع مردم نمک عموما ممنوع است الخ اقول برکت
 و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلواتی و علما و حفاظ بیعت خیر و اوقات متبرکه و دیگر موزون نشود و ایراث مقبولیت دعا
 و عبادت و نزول برکات و انوار از صفای آیات و احادیث استخوان مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از ان جمله عندنا
 صاحب تفسیر سوره قدر نوشته اند و با الجملة از مغفون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را بر این نیک کلمات
 و حضور اجتماع صالحان و ارباب توانای اراث برکات و انوار مرتبی عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر نقد تسلیم نیاید
 و تفریح مورث بودن مخصوص به اهل حق و حضرت سید ابراهیم برکات و انوار از کابر مستندین خود نخواهد پس بیند که
 نشاء ولی الله و بطری و فیوض الحرمین نوشته است قبل ذلک لکلمة المعلقة فی مولد النبی صلی علیه و آله و سلم و اننا سیمولون علیه
 و نذکرون ارا صاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهد قبل بعثته فزابت انوار السطوع و دفعت واحدة فتاوت تلك الانوار و فوجت
 من قبل الملائكة المولکین ایشال هذه المشاهدة و ایشال هذه المبالغة و ایشال انوار الملائكة انوار الرحمة الخ قوله ضرر نیست
 بقا و سبب کیفیات اجزاء و معنیها در مکرر الخ اقول این کلام است بیکانه از عقل نبی محمد که بقا و سبب کیفیات اجزاء معنیها در مکرر
 ضرر نباشد اما بلا اثبات عرض دفع و مشایع مخطوره ادعا انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الا افراد است با حرمین
 سبب تیج و از علت سبب حرمت و از غیر و برکت سبب ضرر و ضلالت البتة بخلاف تصریحات علما و مصلح دلائل نشان است که بسیار

از سائل کلامی بقبوله آورده است تا قائل فی الواقع فی بحث الکلام فی رد قول الخاطیله و بذابطن بالفرة فان حصول کل حرف
مشروط بانفعاء الاخر فیکون له اول فلما یكون قد مکمل المجموع المركب منها الخ و منها ما قائل فی شرح سفر السعاده از کثیر ابن
شهاب رده که گفت پرسیدیم عازن الخطاب از منیه گفت منیه ساخته می شود از شیر و آب لیاس بنجر و یازده انچه امام حجة الاسلام
در احیاء العلوم فرموده الدرجه اثنا عشر الموزون بالمعروف و ذکر که لا یخرج الا من فی حجرة الا ان فی قطع بابا حرة و ذکر که لا یازد
الا کون مغرب و اما الکلام بالمعروف غیر حرام العسوة الطیبة یزدون غیر حرام فاذا لم یحرم الاحاد فلیکن یحرم المجموع نعم نظیر فیما یفهم
فانکاحا منیه منوط به حرم غیره و نظیر حرم النطق به سواد کان بالجان او کم کن و الحق فیما قائل ان فی حرم او ذوال الشر کلام حسن
و قبیح متبع و منها جاز انشاء الشر و الا لمان جاز انشاء مع الا لمان فان افراد المباحا اذا جمعت کان ذلک المجموع مباحا
پسین صورت بجهت که هیچ چند قریات است و پسین هیچ محظوری که مانع حکم مفردات باشد چه از حیث طهر و عیت جلد اجزاء و ضم آنها
بهم موجب احتیاج بجلد کم گردد و سوسه صاحب را چه گنجایش دارد و اگر ازین بیان اصل مطلبی بهم نیاید و تصریح در سائل فی سیه
ستند خود خوا پسین مینماید و ذکر تیب زامطر رحمة الله علیه و مکتوب از دهم مرقوم است که سماع بر دو قسم است یکی که شخص کتب حاصل
فمنه باشد کلامی موزون یا لحنی موزون بی مدخلت مخدوم رشرعی انشاء و نماید و فلولی از ان حد و بطن تسمیع نماید بلکه
سرد یا حرنی بیدایه تقسیم سماع البتة مباح است که کرکله و امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چه از غیر مباح گردد
الخ و مقتدا و اسحاق در این بین بر مسئله تقسیم نمودن چیز بفقراء و رفت خصصت بجات نوشته اگر انوقت بظن شکر بالمقصدین
بفقراء و ساکنین هر دو گروه چیزی و بد جایز بلکه مستحب است زیرا که حدیث شریف آمده من سأل بالله فاعطاه الی قوله و لقد
بجایگاه ممنوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که مجموع چیزی پیدا شود که در هر فرد واحد از اجزاء مجموع بود و قال التقادرات فی شرح
التقاید میمایکن من الاجتماع الا لا یكون مع الافراد کقوة المصل المولف من الشرائع الخ اقوال عجیب خط است که مخالف اصول
فی شمار و سفر را منعی نمی گذارد و این فقره و شرح عقاید در بحث حجت ترا ترا واقع و غرض آنکه اگر چه خبر واحد بانفراد مومنین
ذنی بوده اما اجتماع اخر اوقتی پیدا میکند که موجب اعتقینی یگردد پسین قول شیخ عقاید و سوسه هتة رساله را ازنج و بن
برسیند یعنی هر فرد که در جمیع است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواهد کرد که که افعال حسنه با اعرض مواج منافع
یا خواهد نمود آری اگر خبر بر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مردود اما البتة مقصد بسیار رساله روحی نمود و کاش این
بیچاره شرح عقاید را می دید می فهمید که در ان چند با احوال اینها مجموع است لال نموده است از انجمله و بحث مشایخ و حکام که عا
یا خواهد است یا اعراف و هر یک لمان حلو است پسین مجموع عالم حادث است چند و صوت حلو بودن بر خبر و مجموع هم بالفرة حادث
خواهد بود قوله قول بل بخلاف کل افراد و کل جمعی قولنا است الخ به اقوال ما من کل فردی و کل جمعی قولنا کما مضی و است
اما با اثنان مشروط بود و این هر یک خبر و شرط انفراد و غیره بودن در ان استلال با این تقریر فی بنیاد مومنین به حکمیکه بطریق
شرط انفراد ثابت باشد و اجتماع بجهت عرضین مانع البتة باقی نخواهد ماند و حکمیکه شرعا شرط بشرطی وجود است هر یک ذوات

باشد و عا و بطلان آن بنا بر اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة وشرح مبارزیه فرموده ان کل حکم علی
 الافراد ان کان محمدا علی تقدير الاجتماع و الافراد فان لم یکن ان کان محمدا علی تقدير الاجتماع فاما ان
 مقتضای الخ قوله جواب الی الخ میسر است که عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام فرموده انی اقول رسالتا مسلم کرده که حضرت علیه السلام
 ابن عمر فرموده و دیگر صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با وجود اقرار بدیلت و اطلاق لفظ ابتداء و احداث خروج سبحان فی خیرت
 هم فرموده اند و بعضی امور در بعضی اوقات بر آنها عدم سنیت و وجوب بخت قریب الهام و عدم تدوین احکام با وجود اقرار اصل
 اجتماع بعضی امور بوجوب لزوم فراغت کلمات سنیت سنیم و اجتماع خود بر خلاف اجتماع و دیگر مجتهدین انکار هم نموده اند
 و نیز موضوع رسیدگی قیاس که آن حضرت مسلم که علی الاطلاق مشروع است بر صلوته و اذان غیره امور محدوده و مخصوصه مقتضیه
 منصوصه بنوعی خیال خام است پس این الزام نامستقیم و حال انکار حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از سبب این که در رد
 گفته اند ان علیها سرفرازا رجلا یصلی بلی فیصل یا امیر المؤمنین فقال اذان ان اوصل تحت الوعد قال عبد الله
 راست الذي بنی عبد اذا صلی الخ قوله و زیادت مورد ایراد مذکور صحابه کرام هم میگویند الخ اقول احلنا که بر مذمت است
 صحابه کرام مورد ایراد شوند اما لا لای بی باکی صاحب کماله باید دید که چگونه و چنانچه خود دید میباید که بر مذمت صحابه
 ایراد عظیم بر صحابه کرام دارد و نیز که حجت نش استخوان بدعت شرعی که مشهور در مذمت است با وجود اقرار بدیلت و احداث
 ابتداء فرموده اند و نیز سازد الله تجویز نسخ کلام الله شریف نموده اند بلیست ضلالت بلیت این حضرات هم سازد الله
 لازم کرده و واقع دیگر عقاید باطله لغت بطلان و بلکه اکثر ائمّه و مشرک سیده است قول بان جواب است الخ اقول
 جواب بلیست بر ایراد از جانب صحابه کرام و حد انکار مجتهدی بر مجتهد دیگر و در اختلاف این عین هم میباید و قبول
 ان جواب اسماعیلیه محض فضیحه و نامستقول چه اگر یکم بگردد بچگونه فراهم امور محدوده که بلیست نیست و در طعن و منوعات عامه شارع
 و مامورات مطلقه است حسن آن مقیده و موقت و محدود نیست و حسن هر فردان از شروع شریف تا بلیت او عبد الله علیه السلام
 با انهمدا سیخا لایفه قیاس مع الفارق نموده و خود را مجتهد قرار داده گاهی حکم سننات بر آن نمیه لازم میکند و گاهی تحت تجویز نسخ قرار
 مجید بر آن حضرت می نهند پس بنا بر این مذمت صحابه کرام هم مورد ایرادات کثیره میشود قوله حسن مطلق ذکر رسول الله مسلم منوع است
 الخ اقول اولاد و نفع حال افراط و غلو حضرت اسماعیلیه بدیلتی آ با وجود دیگر از صالحه مدین حسن مطلق است که در حسن مطلق از کلام
 نیست انیکس انهم ترقی نموده و پیشانی و در ان بخلامت نسخ میکنند و تا نیا قطع نظر از ظهور ضلالت به که یکم منی که رسول الله علیه السلام
 در شرح ثابت گردیده تسلیم نموده پس بگویم که هر از ثبوت اگر نقل بود و مخصوص ان نفع کتاب است پس انحصار حسن بر این مخصوص
 است و اگر مردان در تحت عموما شریعت و عدم فراغت کتاب ثبوت است پس بیست اجتماعیه مجالس انکار آنحضرت مسلم که انهم
 شریف و حسن آن ثابت فرموده اند البته مشروع است و در مستحق مجالس انکار شریف نموده و در منوع است قوله مردان حکم مطلق
 چیست الخ اقول مردان حکم مطلق حکم است که معتقد بوجود یا عدم این جزو و منضم به نوعی از این افراد و در مسجد انین حد

نباشد و چون ذکر رسول الله مسلم شرعا مقید بود با عدم این قیود نیست و اگر انصاف باشد این عین نیست خواه بدون این قیود
 معلوم شود خواه بطلان از یاد قربات و حجج برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله انفصال
 نصف شعبان بعد از آنکه قوی بودن روبات و مخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسد قلت يجوز العمل بالحديث
 الضعيف لا سيما في ثبت رواية عن ابي بصير مطلقا فلا وجه للمقابلة الخ **قوله** برئت اول ما برئت که حکم مطلق
 و محمول زلع اذان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود مطلق باشد الخ **اقول** اولاً صاحب تفریح مستدین حاصله مدار
 احکام شرع علم است بوجهی که در وجود غیر علم نماند در رساله دعایه مولف مولوی خرم علی که از کتاب این طایفه بوده اند مرقوم است
 اگر گوی که دست برداشتن در وعاد و وعاد مع نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن بر وعاد عقب مصلوۃ خیریت گذرانی
 چه دلیل گویم که چون ثابت شد که رخصه الیدین از ادان عاست و جالی عاست است و موقت بوقتی دون نفی نیست پس حاجت دلیل
 دیگر نماند داعی انصاف شارع بحجرت الخ در این معنی گفته اما دست برداشتن برای وعاد وقت تعزیرت طاهره از است
 زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در وعاد مطلق ثابت است پس بیوقت هم مضائقه ندارد **قوله** برئت ثانی الخ قول دیگر
 ع کتاب بالفعل و ید کتاب بالفعل باشد گفتن میتوانم که الان ان کتاب بالفعل گفتن می توانم که ید کتاب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله صیاح الفصحی این فطیله باین عبارت آورده بودند مطلق و در قسم هر تاسه یک
 شریعتی العموم والوحدة الذمیه آورده و سرانجامی من حیث هو هو الخ مطلق قسم اول کوسانته الشی المطلق و در مضمون
 قضیه طبعیه و در قسم ثانی کوسانته مطلق الشی او موضوع قضیه مطلقه قدایه که تفسیر کرده بین او و حجرت عنه اصولی که قسم
 ثانی می آید و حکم او کسایه می که محقق هر تاسه می باشد تحقیق یک فردی پس شروع به قسم مطلق شروع به تاسع افراد
 و سکی که لازم نمیشود تا می الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السعیا لایه الفقه تنبیه برین صفاست نموده مشایخ زمانه جزا
 پیش می نمایند حالاً با بایشند که مطلق جوت عنه را مطلق الشی معنی موضوع مطلق قرار دادی بران تفریح نمودن که از شریعت
 مشروعت جمیع افراد آن لازم نمی آید و در وقت تحقیق حکم در یک فرد مع الامتناع فی افراد آخر تحقیق مطلق نمیتواند نه محض
 مخالفت است چه مطلق جوت عنه اصولی مع تحقیق الامتناع است و در علم و بحث حل مطلق بر عقیده آورده قالوا و لا کانی المنهاج
 فی العمل علی ما لیسین و بر این گفته قلنا منوع فان العمل بالمطلق تعقیق الامتناع الخ و در این زمینه نوشته ای تعقیق الامتناع
 بای فرد کان بخلاف المقید و تحقیق المطلق فی لیسین تعقیق الامتناع و فی الامتناع فی الترخیع ایضا تحقیق المطلق فی المقید مع
 ان لیس العمل بالمطلق اتفاقاً ۱۲ مندرج در تحریر شد آن آورده و قولیم ان جمیع مریدان لیسین مخالطه قولیم لان العمل بالمقید
 به قلنا بل بالمطلق اکابر فی مضمون المقید من حیث هر که دلک می فی مضمون المقید و بر المقید و بر العمل بالمطلق و دلک می العمل
 به فی مضمون مقید نقطه بل العمل به ان بجری فی کل مصادق علیه المطلق من المقیدات و مشایخ المخطان المطلق با اصطلاح
 در اصطلاح "تعقیق المقید لا بدیهه فی فطن ان المراد به نه امینا لکن نه لیس که ذلک بل المراد به افراد الشیخ و بط

والا بهیئت حق کانی کما فی فیروشا و الخ کانی طایفه ایست علی غیرت کتب اصول امیر مدینه زنی نمیداند که بحوث غایت
الاصولین طلق بان معنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فروع الاستقراء فی افراد اخر استحقاق حکم مطلق
عده هر کفایت نمی کند از ظاهر حکم طاهرست که در مذمت فقیه مطلق اعمالی بر بقید و نکته گذارند و ایشان را در هر دو و یک امر وارد
باشند چنانکه در کفار همین قرآن و امر از طلق است یعنی فسیخ است که ایام در قرآن لغت این سخن سوره عقیده یا تابع است
بسیب نیست و آن حکم بجهت جرم عمل بر فرد و عقیده خاص صیغه قرار می باید و طلاق نیز از این جهت و درم از آن طاهرست که بر مسئله
نکوة قول لغت صیغه فی نفس من اطلاق شاق بود که هر گاه در دو بار اطلاق شرف نشانی در آن اصل غیر ساقه فرموده اند
الطلاق نیز که دیده فقط کسر ال که در شریعت مطلق معنی لغت را شریعت هیچ افراد آن لازم نمی بود و درمن تحقق در یک
فرد و فقه برای تحقق طلق کفایت می نمود و نسخ و زایل گردیدن مطلق و اطلاق آن معنی نیست اما تعلیل لازم است که
از کتب معتبره اصول فقهیه ثابت کنند که مذاهب جمله اصولیین همان که در بیان اصحاب اشعری و غیره نسبت کرده اند لا
بوفش مذاهب چهار مورد اصولیین فقیهیه باشند و گفته که باطلیه نسبت بر این اشخاص عقب و لیسع ملاده و زایل
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از نقد اصولی هر علم که سابق لغت برای این جهت در مایه فقهیه جاری نموده اند کلام را طایفه
مذکور میشود و در رساله بدست میسید باید دست و شستگاری است و گفته اند که عدم تمام مباحث باشد مثل اندراج ساقه
و مفهوم انسان این حکم نمی بود و طلق بان مطلق میگردد اول آنکه یک آن است و مخصوص نمیشود باطلاق مطلق گردد و مطلق
هیچ حکمی از احکام شرعیه مطلق نباشد مثلا گوشت که سفوف طلال است گوشت که در فروع اسلام و مطلق گوشت را نه حرام است و آنست
که طلال در باب نفوی هرگز کسفی را نمیداند که مطلق مذکور نمی جای نماید و در بیان آنکه مطلق باطلی از آن حکمی از احکام
شرعیه مطلق گردد پس طلق مخرجات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را احتضار نماید که در فروع افراد و بعضی خاص خارجیه
حکم طلق مختلف میگردد و مثلا گوشت نیز هر چه است اگر چه در وقت مخصوص است که در مطلق تفاوت قرآن عبادات اگر چه در صورت
جانبت خود میگردد و در باب نماز و در وقتیک حکم حدوث نماز که یک دعوی بر آن حکم مطلق و حدوث خاصه بحوث و فقهائیه
بمانند تمسک باصل و در اثبات دعوی خود صاحب دلیل ندارد و دلیل از آن حکم مطلق است پس الخ کما اگر چه نسبت
اصل برام و لا طایفه و لا طایفه مطلق کلام فقهیه را باین نشان نامند لیکن برای این در این آیه علی کاف و دواتی اگر که
برای جهت و صدق طلق جواز بر این امر هر دو فردی در مطلق مثال صدق انسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق
کاتب بالفعل بطر معذورین نیست بر این اصطلاح و در این سبب تعلیل علاوه از دلیل طلق غرض منتهیات و لا طایفه طلب
است و در موردی که در اول مذهب حکم که اسب و ایت است اگر چه اهل اسلام در موت ایشان و طلالت قرآن
و جمیع دیگر قرآن و ایام تبرک حرف بزرگ است بطور کینه و شریعت لغت را داشته اند با وجود عدم اثبات حرمت ایام و از حضرت
شاری چونکه من در نزد ما ناخشان و در یک لطف حرمت و طلال کمال بخار و در حقیقت که آن بحار را آن اصل نمیدان

خود را هم بدین وضعیت نمی تواند باوجودیکه بنابر آنچه صحیفه آسمانی می رسد سهندی با کانه هر چه در دل می آید بر زبان
می راند خواه بخواد بر این گونه علماء را ملین جهت جهالت و ضلالت لازم بگیرد و **قول** ابن نجیم فی البحر الانوار که اگر از
اقول در بنیام حال تحریف رساله باید دید که چگونه تحت اول آخر بر مصلحت است می کند تفصیل آنکه در جهت تبلیغ
عید الفطر که باین حضرت امام اعظم صاحبین و مجتهدان اختلاف است و آن اختلاف بدو طور است اول آنکه اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکه در وجه و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید فصحی و عید فطر هم هر یک را سنون می نمایند
و امام صاحبین هر را راست و جهرا بدعت میدانند و ادیت دوم آنکه اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبان
برای عید فطر تکبیر را سنون می نمایند و امام صاحبین ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر را سنون می نمایند علامه ابن همام در ادنی
ترجیح داده و در بیان تضعیف روایت نمائید گفته که مجروح ذکر است در هیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب بگویند نفی آن می شود و در باب
اختلاف در اصل تکبیر یعنی ندارد صاحب مجروح روایت نمائید که ترجیح میدهند یعنی که اختلاف در سنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و آنرا اعتراض ابن همام جواب میدهد حاصل بر این است که ذکر است اگر چه هیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام حکم مخصوص
سنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است که البته بر این حکم مخصوص این وقت مخصوص از شارع ضرورت پس باید دید که لازم
صاحب مجروح مذکور است که انابت گردید حال آنکه در بیان مجروح و دیگر کالیفات صاحب مجروح بسیار از بدعات حسنیه با وجود سنونیت
آن مخصوصها حکم استجاب استخوانی جواز میکند بلکه در خصوص این مسئله از همان صاحب مجروح در اینجا نقل است اما السوالم غلام سنون
من یکدیگر و لا تنقل اصلا لعلته فغتهم فی الخیر از بحر الخ **قول** شرح المده الخ **اقول** قطع نظر از مورد مذکور در شرح عمده مال عباد
منقول آنکه ادلا کلام منقول بر اطلاق عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومیات مندرجات شرعی است و ظاهر این قول
بر تقدیر صحیح فهم صاحب کلام و صحت نقلش و صحت استحضار دیگر اقوال منقول متاخره که خود از علامه ابن مجروح و غیره آورده است
و ناچار صاحب کلام دو دیگر از علمای عظام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت اقرار و محدث بودن بجهت اندراج تحت عمومیات شرعی است
و عدم زحمت کتابت حکم استحکام و استحباب فرموده اند حیف که صاحب عملت منقول را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
مسئله ضعیفی را معلوم گردیده و استخوانی که این را مخصوص با که مسلم و اقرار آنجا بدعت بوده است بنظر صاحب عبارت نرسیده
در نه مجروح نمی گفت که موجب آن سنون و اعلام تا صحابه کرام رفته و نال منقاد و سحاقیه و رابیع و غیره الفیات خود در بسیار
از مسائل مخصوصه که با خدا اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصه بر افعال مینه نیست فی حکم اباحت و جواز بلکه استجاب استخوان
و ادوات از آنجمله در مسئله با نزدیم که سائل گفته رسم است که در شادی پس یا در خیر زمان تا ناچار از رسم نقد و پارچه و زیور همراه
آورده سید بنادین مورد و شرح جایز است یا نه در جواب نوشته این چنین افعال موافق قواعد اصول شرعیست جایز است الخ و هم
مردار پسین از آن مردان برادر و چینی جمله را وقت پوشانیدن لباس نشسته دست نوشته ای غیر از ذکر و تسبیح و التضرع و استعاذه
مخصوص شرف روز و ولادت را علما و محققین بدلیل خاص هم ثابت فرموده اند اما این صاحب مسلک صاحب الهم مترفع است

افضلیت و شرف خصوصاً بایم و ولادت و سزاواری زیادت عبادت و خیرات و خصوصاً بایم سبب تجلیل اهل اسلام بر سایر
 استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم و خصوصاً بایم صرف بجا شرف و فضیلت و نیت خیر برکت بگونه از سجود و ایستادن و طواف
 و غیره که در کتب معتبره است **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان نقشبند فرمود که رساله کتابت شافعیه از حضرت
 صاحب دلموی علیهما الرحمة جمع فرموده اند و در آن رساله در کتب کلام فرق هنالک در کتب غیر از اهل علم و قوسم است و در اینجا تحقیق است
 نفی آن نیست که علم حلیه نبوی این تفرق تشکیلاً معلوم فرموده بر آن نوع این عذر قاعده نشان داده که هر مسلمانی آن قاعده را
 با دلی توجیه عقل بدو نشیند حدیث درمی یابد و آن نیست که در مخرج دین نباشد و آن نظر نمایند هر فردی که در آن جای
 باشد از اقرب الی الحق و دانش بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه سئله را زاد الله تعالی شرفی که از حساب این همه است تا مسلمان
 و در دست از طریق حق و جاد استقیم غافل مانند و در احادیث شریفه فضایل و عروج شریفه فیض انسان باید فرموده که این معنی
 کاشمش هر موعود و همچنان شاه دلی اند و دلموی و مسفا شرح موطا در سجدات و لا اله الا الله خود جایا اقرار فرموده اند که علم بایم
 اهل حرمین بر انداختن است بالاتباع و از تسلط لشکر بید و حجاج و ابتلا و ظلمی بیدیه غیر هم و در بعضی اوقات بر حرمین شریفین
 و قابل قبول نبودن ظلم داخل محرمین لازم می آید که سختیات نرو و چه بگوئیم و دین از فقهار و محدثین مذہب اهل سنت
 که از مشهورین و معتبرین مبدین طبعین غیر قابل قبول باشد حالاً باید دانست که از کار علماء اعلام و ائمه کرام حرمین طبعین
 استخوان و ترویج امر که در فضل آن درایان علم آید و شیخ روح بحال ضلالت و آن مبدین طبعین قرنا بعد از آن مبدین علماء و
 صلوات الله و الباقی از اهل اسلام بموجب احادیث شریفه مستحق گویند اسماعیلیه سبند باشند چه به اسماعیلیه مرا حقه اقرار آن میکنند
 چنانچه یکی از ایشان در رساله اسمی بر حرمین کوفه گفته **کفر کعبه سی و شباهی** ابی که بار قوله تجویز علماء اهل سنت است و ایشان را چه
 محل **سبقت** **اقول** اولاً تجویز علماء اهل سنت امری که مثل شرک خلل اندازد اصل ایمان باشد چنانکه مذہب
 اسماعیلیت بگونه محل **سبقت** و باشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جای ذکر علماء اهل سنت و ثانیاً
 کلام و در تجویز کسی عالم از علماء اهل سنت بطور سهو و خطایست کلام برین است که امری که ائمه دین و علماء مشهورین مبدین
 اهل سنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامر لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجا با موافقه مذاق خویش با بعضی
 استناد میکنند از صد سال را که از علماء اسلام تحسین است مبل آورده باشند با تباع حندی لشکری که سبب لغت و بعضی
 اعصار بوده باشد موجب ضلالت و تشویش است بر آنحضرت است تجویز ضلالت شیعیه باید گردانیدن و نسبت به **نقص**
 رسانیدن است از اضعاف دین بعد از تجویز نیست خلاف عقل سدید **قوله** من استعد از علماء حنفیه سابقین **اقول**
 اولاً که از علماء کشف الظنون و غیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیار از ائمه حنفیه که از علماء قار و رفیع علم الحقیقت
 دلموی سابق بوده اند درین خصوص سبب استقلال تألیف فرموده اند قطع نظر از همه کافی است بر آنها جابجا سبب
 انچه در مجمع البحار مذکور که شیخ عبدالحق محدث دلموی از آن در کتب خود نقل کرده و در کتاب رساله هم درین بار است آنها را

احترام تمام بر عباد اعلام و محققین تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام جایز نیست مستحسن
فرموده اند ما را نه نوی در حدیث صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرموده فیه اگر اهل الفضل و ملقبین بالقیام لهم اذا
اقتبلوا کما اقتبحت به جمایر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی السیراف من القیام المعنی و انما ذلک فیهن یعنون علیه و هو
جایز بنیون قیام اهل علم است القیام المقام من اهل الفضل است و نه جافیه با و حدیث و لم یصح فی الیهی عنه شیء صحیح و قد
تبعث کل من کتب کلام العلماء علیه فی جز و واجب فیه ما توهم النبی عنه الخ و اگر سماع علیا از جمهور علماء و اعلام سر و کاری است
تا پسیند که مقتدا باین این طایفه چه نوشته اند قطب سماعی در رسائل حق گفته وقت تلاوت کی تقسیم کسی نکردی مگر عالم با عمل او
است و والدین کی ای تقسیم و قیام جایز است الخ و علاوه برین اگر قول بعضی که برخلاف جمهور بر کبریت قیام خاص است تطهیر
قادم بر بر آن رفته اند تسلیم کرده اند تا هم از آن قول همانست این قیام لازم نیست چنانکه حدیث کسی رو بر آن تا پسندیده است
و در غیرین صورت حرام ذکر و نگذرد **قوله** اما باب ثانی برین تعصبا رساله شبلع الکلام الخ **اقول** تلخیص الخطاب
این باب از چهار انواع است اول الفاظی است ثانی تخیل و تفصیل طریقی ملام در حق علماء و کرام و ایضا اعلام و هم واخذ با علما
کتابت و اعتراض بر عبارت و اکثر مقام سوم اعاده مطالب باقیه بعضی بر است طول کلام چهارم جرح مقابل شبلع و نقل عبارت
بی فهم اصل مرام و از آن نانی خود ضعیف است و قیج عند کل فی عقل صحیح حال امثال از اسب ظاهرا گردید حال بقدر ضرورت
انچه متعلق با بر این است بایشینه **قوله** این کلام ناشی است از عدم و قوت الخ **اقول** که طایفه سماعی با و باب برینی
و قدری نیست اما مخفی نخواهد بود که اصل نزاع عامه طایفه با اهل سنت و تقسیم عدم تقسیم همان معنی بود که استندین حصار رساله
اعظم بر امام ندوی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی غیر هم از اسنی شری نوشته اند و ادایا که اکثر اسماعیلیه ندوایل و مشوا
یشین کرده اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنهاست بر وجه منطقی بر همین معنی است عدم تقسیم بدست معنی که
می توانستند و الا تقریب هم تمام معنی تواند شد برین تقدیر مرام صاحب شبلع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیده اما آنچه صاحب رساله
منظومیت جا بایت اصطلاحی دیگر از چهار علماء کرام نقل کرده محکوم منفردی بصاحب شبلع الکلام منقعی بطلان بسیار می بخند غایب
آنکه عرف علماء بر سنت در آن مختلف باشد و وضعیت لازم نمی آید که بدست غیره بر عیاف آخر تقسیم باشد چنانکه صاحب رساله خود قرار
داد و گفته نزاع درین امر نزاع لفظی است و پس بر این را در تقیام حاجت طول کلام نیست **قوله** فیروز آبادی و در قاضی که کتابت است
حاصل این معنی را بر منی بدست ذکر کرده است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروز آبادی در آن کتابت نیست که بر این ملامت معنی
شرعی صحیح نباشد همان فیروز آبادی و همان کتابت نوشته و الصلوٰۃ الدعاء و الجمعه و الا تغار و حسن الشان و الله عز و جل
علی رسول الله صلعم و عباد فیهار کوع و جمود الخ **قوله** برین نزاع در آن بنا بر اصطلاحی و غیره که نزاع لفظی است الخ **اقول** فط
نظر از آنکه نزاع حقیقی طایفه سماعی با جمهور اهل سنت و تقسیم همان معنی است که صاحب شبلع خود فرموده است حال سرگردانی صاحب
رساله باید دید بر تقدیر که تقسیم بدست باین معنی تسلیم نموده و نزاع را بنزد لفظی تعبیر کرد و یا آنکه ندوایل و کلام را در

است نوشتن این فقره چه قدر در اصول و ابواب است که احب است صاحب سالک هم کسی از علماء و قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر آن می نویسد
که امام نووی غیر نوشته اند محل نموده قابل چنانکه صاحب طبع از او در اصول و ابواب نوشته بودست **قوله** نعم بر پنج امر دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر آن ها تمام نیست حاجت و دلیل است **الحق** قول قطع نظر از آنکه
حال تلبیس صاحب رساله از ما سبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از ذهب فخر کبری طایفه خویش تبیین میکند
حال آنکه کبری او جایگاه پیش میکند که اصل و شهادت بر وجهی شرعی شریف عزت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول فضل حضرت
مسلم و درین باب بر آن الفاظ عوام بعضی عبارت بهر جمله متعلق قبل نیست بی تحقیق اصل سلب پیش میکند و بی اقامت و دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آن حضرت مسلم و در کتب از او درین باب یکم **قوله** درین ثبوت پنج نزاع نیست **الحق** قول
اولا عام طایفه را در هر یک از این تقسیم امری که بعد از حضرت مسلم پیدا شود درست نباشد بسوی بدعت حسن و سیئه نزاع است و اینان امری
که سنت آنحضرت مسلم نباشد بدعت گفته بر آن حکم ضلالت لازم میکند و بعضی عبارت بی فهم طایفه است اثبات اینکه عدم نقل از آن
مسلم دلیل ضلالت است بطور دلیل آنرا در تفسیر و تفسیر بیان آنحضرت مسلم میشانند و آنجا که قطع نظر از عقیده و دیگر طایفه
اگر بی انواع حدیث رساله را در ثبوت تقسیم بدعت را موردینه که بعد از حضرت مسلم حادث شده باشد بموجب تفسیر آنجا که بعد از رساله
از جهت قرا آنجا شرع نیست پس جز در مقدمه و غیره را در بی جمع هر طایفه یا پس افتاده و عدم نقل از آنحضرت مسلم دلیل ضلالت و ضلالت
قرار داده که در اطلاق لفظ سنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قوله** اینجا از دلایل شریعه ثابت نیست مخالفت آنهاست **الحق**
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بمجموعه از شرع است چنانکه مذکور است طایفه اسماعیلیه که چیزی بخیر نقل از سنت نیست
از مخالفت سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم معنی نکردن شرع امر را مستند مخالفت آن را بر شرع نیست و شرع
مقام حدیث و افاض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در نقل نموده و منها از مخالف رسول الله صلی الله علیه و آله اختلاف نیست جعل عرض
خلیفه له و الرسول صلوات الله علیه و المفسر و المفسر و المفسر علی الله است اختلاف حدیثی **قوله** فاستختلفوا و مخالفتوا و مخالفتوا
علیه السلام و ترک اتباع الخ و را جواب آن نوشته و لا نسلم ان مجرد فعل لم یفعل البتة یعنی صلوات الله علیه و ترک اتباع و انما یکون ذلک اذا
ما بین عنه و ترک الامر الخ و در تفهیمات عشره گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگرست و منع فرمودن از آن چیزی دیگرست
مخالفت و قبیله که در استخلاف میفرمود و ابو بکر نه استخلاف میکرد آنکه پیغمبر مسلم استخلاف نکرد و ابو بکر نه کرد الخ و اگر را
از عدم ثبوت بدلائل شرعی خروج از عموم باشد بابت شارع و از جهت امور دینی است چنانچه در مجمع البحار و غیره و تقسیم بدعت
بسوی حسن و سیئه گفته اند من الاول ما کان تحت عموم ما مذکور شرع الیه من ائمتنا ما کان بخلاف ذلک نیست بر سر اختلاف
علما کرام و اولیا و عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت و ادان بعضی جهات است **قوله** کما یجب کلام که از تفسیر آنجا که
علما را بنا بر این **الحق** قول اولاً برگاه و در قول این ثبوت تقسیم امری که بعد از حضرت مسلم پیدا شود و بدعت بدعت و سیئه
بی نزاع اقرار نموده است پس لا بد کلیه کل بدعت ضلالت با بران معنی محققین شان مخصوص به بدعت است گویید و بعضی دیگر

نباشد که این نزاع لغوی است بر بار آن حکم کذب جاری ساختن حماقت است و ثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است اینکه علما هزار و دم تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه بحال فلاحات به بدعت سستی یکی معجز دیگری رفته اند و ثالثاً قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن صاحب قرار حال هم تصور که بدعتی مقام سفاهت است چه بدعتی فرض اشکیه بر امام و بدعتی
قاری و غیره کسی خصوصاً در آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی و غیره را از اکابر علماء رندانه بگوید بعد از آنکه معاذ الله از علماء اسلام
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر متعاقباً اشبل را هم کاذب قرار دهی نیست **قوله** دعوی نبوت این مدعا متفقاً عموم
کلمه من الخ **اقول** بقدر تعلیم تعریضات اکابر علماء رندانه بگوید که در تقسیم بطرف بدعت حسنه رسته فرموده اند با تامل موجب حدیث
شریفین حسن حسنه حکم استخوان بود و غیره از احسن غیر محصور در قرون گذشته خواهد بود و بدعت محصور و محدود و براسکات
معیّن جواب با تسایل اسحاقیه سر دست مورد سوال بچاه نهم بدعت حسنه محصور بدعت من الاوقات یا غیره محدود و المی بوم
القیاسه جواب غیر محصور است عند القائل متبیهاً بدعت من حسن حسنه حسن من الخ سخت جزم که این سخن را چه بکار گرفته است که قطع نظر
از عدم طایفه کتب بدعت اکابر دین ریا کل روجه اکابر طایفه خود هم نمی فهمند یا قیاد اینکه حسن نیادت مورد شامل احداث نیست
بدعت لالت دارد و بر اینکه صاحب رساله نمی تواند بدعتی را بدعتی بگوید که اکابر او بدعتی نوشته اند اعتبار بمریم الفاظ است یا بخصوص مورد بدعت
حسن حسنی می بشمول احداث طریقه یک طریقه بدعتی است و دارد **قوله** این کسان به محدث بدعت قرون گذشته را در جمل بدعت سستی
نمی نمایند بلکه محدثی ماکه از اصول شرع ثابت نیست **الخ اقول** برین اقرار قرار داشت که برای ابطال بسیاری از اصول مورد
طایفه رندانه می است اما توهم اشکالات حسن اگر حاصل از اصول شرع کا مخصوص بدعت است پس بر آن دفع این وجه با بعضی
اسحاقیه توجیه باید نمود که در بسیاری از مسایل خاصه با مستحسان و استحباب بود مخصوصه در اوقات خاصه بحجت اندراج در اصول
مطلقه شرعیه با وجود عدم ادعا حصول تبه اجتهاد تصریح نموده است **قوله** شرح حدیث است محال لغظ ظاهر و شرح
علماء و موافق بود او عادت اهل هوا **الخ اقول** بسیاری از علماء کرام بر او خلفاء را بر بعد عظام دیگر ائمه اسلام را هم در
حدیث شامل داشته اند پس بقدر تیز زبانی محض و انانی اعلامه ضامی و شرح شفاف فرموده و المار بدیم الحلفا الاربعة
و من كانوا علی طریقتهم کعب بن عبد العیزر و ائمة الاسلام المجتهدین لا علماء کتبه الله **قوله** الخ و مرقاة گفته قیل هم الحلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته و قیل هم دهن علی سیرت هم بیت الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احیاء
الحن و علماء الدین **الخ** و العجب صاحب البکلام اسانده کبر طایفه هم نرسیده و انجاء الحاجه ماشین بر ما که که از مصنفش
بسیار از کبرای طایفه تذکره دارند و مستند می نگارند و در ذیل حدیث شریف می تویمست و من العلماء من محمد و قال کل من علی سیرته
صلی من العلماء و الحلفاء کالائمة الاربعة البتة و المجتهدین و الائمة العا و الیوم کثیر مورد الحورث **الخ** **قوله** احداث محدثان
خود خارج از نفس منسوب است **الخ اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین مشرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
رساله را بر آن تسلی نیاید به بیند که در حدیث شریف است لا تقل نفسی لانا کان علی بن ارم الله اول فعلی من و مهلا لانا **قوله**

اول من القتل الحديث اگر اطلاق لفظ من بر اعداء امری مخالف فهو من باطل است بود و از مفهوم سنن بدست
 خارج میبود و درین حدیث شش نفر مجکوه دارد دیگر دید و اگر استعمال این لفظ را عادت میجوهر اعداء امور نیک بد
 کرده و تائید کتابی بر مرتب گرد و امام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا حدیث من قواعد الاسلام و بر آن
 کل من ابتدع شیا من الشیء کان علیه مثل زر کل من اقتدی به فی ذلک فعل مثل عمله الی یوم القیامة و مثله من یبتدع
 شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل بالی یوم القیامة و هو موافق الحدیث الصحیح من سنن سننه حسنه و من سنن
 سنیته الخ و اگر برین هم تعلی نیاید تا بسینه که طلب اسماعیلی در ظاهر حق و ترجمه سنن القتل نوشته که او شیخ اول طریقه کفالا
 قتل کر نیکان الخ پس اعداء را خارج از نفس مفهوم سنن مثنائی آن نمیدانم که آن نهی است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پرس
 ببیند که نواب ثواب آنکه رساله خود مسلم نوشته است که لفظ من درین حدیث و فقره من سنن سنیته یعنی ابتدع است
 و چنان ثابت است از رساله قول الحق سید حق بن حسین که بر خضر است که قطع نظر از کتب مینه رساله باندیه و فارسیه که خود
 جمع بینانید و هم کان لم یکن تصور میفرمایند قوله در راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن جلال است که هر دو از مسلمون و اولاد
 الامم الا قول اخراج فهو من این احتمال مخالفانهم اهل کمال فخر و شایع فیت چه عاقل را بکیال استدلالان در اموریکه از صحابه
 که از مشغول نیستند بفرمایند و این قول از حدیث شریف دیگر روای علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل نمیناید قطع نظر از آنکه از
 مابین ظاهر و باطن و دیگر باید شنید شاه ولی صاحب بلوی در کتابیات گفته اند سوم آنکه آنچه خارج بر بیان فرموده و بر آن
 تخصیص فرموده و وجهیست یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر زبانی است و وجهی دیگر که در حدیث مذکور پیشتر بود و مشتمل
 زبانی اند و چون نقل مبتدیان از ذکر زبانی بفرمان صریح شود و مشتمل شایع ذکر قلبی را که مناسبتی بهر وجهی دارد و کلام بر
 است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال البیاض علم راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد بن الموطا لیلیه فاصح
 علامه محطاه نوشته سلم العلماء محمد بن البرقی بنوشی عن حکم الترمذی فقال انه بدعت حسنه استحسانا المسلمون و قال مسلم
 راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و در نسخه فرموده قال العرفانی فیما یجوز بالنقل قال علماء راه المسلمون حسنا فهو عند الله
 الخ قوله استدلال برین اثر بر استحسان و احسان بخدا نیکه مختلف فیما بین العلماء و السلیمن بوده باشند و مقصود من محبت
 است نباشد بوجود باطل الخ اقول ستدین صاحب را به استحسان یک مخالف تراحم شروع نباشد با وجود عدم
 ثبوت اجماع و تفصیل محبت برین سابقین محبت استحسان چند از علماء دین استدلال برین اثر فرموده اند از انجمله
 علامه قاری در رساله اقامه الحالف نوشته فیذا و الظان بدعت الا انها تحسنه و قدری عن ابن مسعود و غیره راه
 المسلمون حسنا فهو عند الله حسن قوله و دستور عدم عهد مراد از مسلمین و حدیث جمیع مسلمین باشند
 زیرا که المسلمون جمیع معروف بلام است و جمیع معروف بلام مفید استغراق بود الخ اقول اولاد رسول عدم عهد محتمل است
 که برای جنس بوده چه بلام بر آئینش هم نقل باشند و این فراد کلام که محققین علماء دین اند مراد توانند

[illegible]

و عدم جریان توریث در آن قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجبور باشد و هیچ انبیا با اتفاق انرا گذاشته باشند فقط همان صدقه است تا استدلال بر صورت جزئی چیزی که مال متبرک یک نبی بالخصوص باشد نه متبرک جمیع باطل گردد و یا اگر گفته آید ما را و اهل بیت نه و مقبول آن است همانچه عدل خداوند چنینکه مردی بر صحابی قبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه آنکه صرف انچه جمیع صحابه با اتفاق بر آن نهاده باشد مقبولیت آن در صورت انکه مجبور ثابت باشد تا استدلال از مقبول بر عدالت هر یک صحابی قبول رویش باطل گردد یا اگر گفته آید ماکلا المسلمون نه و مقصود مفاد متبادر ازین همین است که بر مال هر فرد از مسلمین مقصود است استدلال از آن بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است این طور نه ماکلا المسلمین ماکلا المسلمون نه و مقصود نه آنکه چیزی که ملوک جمیع مسلمین با اتفاق باشد صرف همان مقصود است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل نشود یا اگر گفته آید استحسانه المسلمون نه و من مفاد متبادر ازین همین است که مستحسانات مسلمین اند نه آنکه صرف مستحسانات جمیع مسلمین با اتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و الجمله مفاد متبادر حدیث مذکور را بنظر عملی بدون هیچ حرف عام شایع علم اتفاق مجبور ضروری و لازم نیست و اگر در جمیع عملی با هم استراق علم با اتفاق مجبور ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام غیر هم باطل شوند بلکه در احکام سایل شرعیه عملی عظیم لازم می آید مثلا درین مسکن که تطبیق الکفار حرام مفادش چنینکه تطبیق هر یک کافر حرام است پس تطبیق یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد و استدلال آن درست است نه آنکه صرف تطبیق جمیع کفار با اتفاق حرام باشد و برین اشتباه صحابه با نیت که تطبیق افراد در مفاد و کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع بر تحقق حکم جمعی باللام و حرمت استراق ثبوت حکم صرف با مجبور با اتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میدانند و بقولی است مخالف مرعی تحقیقات جمهور اهل اصول و فقه و عریضه و مخالف احتمال اکثر شایع کتابی نیست و در مسلم الثبوت در بیان جمیع قلت و کثرت نوشته ثان الحلی منها لعلوم مطلقا مولا و در شریعت فرموده ای بی مثل منها الجمعیة و بیکال لغزو العام الحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استراق الجمع کل کافر و عند السکاکی من تینه استراق المفرد مثلنا تقدم من الاستثناء و الاجل الخ مولا ما در شرح فرموده و لنا علی الاجل من الایة الدائمة المنفعة منهم علی ان المفرد الجمع فی حالة الاستتراق بیان و لذلك یری صاحب الکفای من کل ما من الجمع الحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بالفسره استراق المفرد و لکن استوفی فی فن البیان الخ باز در دروایل السکاکی و تبیین او نوشته و ثانی ان الحكم علی کل جماعة لا یستلزم الحكم علی کل فرد و جواب گفته قلنا یتلزم نه و ان لم یتلزم عقلا علی ان الجمع الحلی عندنا لکل فرد و انهم در مسلم و مسکنه قول کمالی خذ من اموالهم صدقة لا یفنی اخذ من کل نوع نوشته و ثانی ان عموم الجمع لیس کموم کل و ردانه قول رفیع غیر مختلف فی ان کل جماعة او لکل فرد و الحق بر فتاوی علامه عسکرم در اطول نوشته و استراق المفرد مثل ای استراق ما هو مفرد فی العنی سواء کان مفردا فی العنقه او فی الجمیع الحلی باللام الذی بطل فی سنی الحیة مثل من الجمع بحسب النسخ الخ و بعد از آن آید انما لم یفرض فی بیان کون استراق

المعرف بالاسم ان هذا الجنب له لان استغراق الجماع للمعرف بالاسم في الاكثر لا حااطه كل فرد من الجنب لا حااطه
كل جمع جمع صرح بذلك ائمة الاصول انهم وصرح بتفسير كل جمع معرف بالاسم بكل فرد دون كل جماعته جماعة ائمة النفس عليهم
الرخ وهدرانت ولا نه اى الاسم المستغرق بمعنى كل فرد لا مجموع الا افراد الخ واهل منطق قاطبة الف لام استغراق لا سور
محصوره كلياً نشته اندو الف ولا م استغراق را اگر منى مجموع لازم باشد تقديمه محصوره كلياً نغوا به بود و غير اگر استغراق مشروط
باشد با اتفاق جميع و بر آن جماع مجموع لازم و ضرورى باشد تا عدم منتج شكل اول لازم ميگردد و كما لا يخفى على من طالع
المنطق پس اتفاق جميع و اجاع مجموع را در صورت عدم تقدير جميع على بالاسم ضرورى نباشتن و بنا بران ادعا بر بطلان
استدلال علماء روين نمودن و منى كل فرد را بجماع نياوردن سفاكت است اما نيا پس بر تقدير تسليم نشه ط علم اتفاق جميع
سليمين تقيد باهم كه مخصوص از مجتهدين است باشد لغويت چه برين تقدير ام كيه از مجتهدين است هم مخصوص باشد استدلال
باين اثر بر استحيان استمان انهم باطل فخره گرديد الدليل الدليل البيان البيان اما نيا پس بران عبارات شرحه حاصلى سند
آوردن درست نيت چه اين كلام را شايخ حاصلى در ذيل مذنب هل خواهر آورده كه ميگويد لا اجماع الا لصواب قوله
استغراق است كه رتب اصول مثل اين آراء و اوله تحت اجماع و شمار الخ **قول** و اما مجتهدون استغراق چه ملازمت
دارد بطلان استدلال فقهاء لازم علماء اعلام نيا آوردن اهل اصول را در لحيث نصبت اجماع مستند آن نيت كه در
حديث مجموع من حيث المجموع بالخصوص مراد باشد بلكه بر تقدير حسن بودن سخن جابقي از علماء را اعلام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدين است بدرج اولي ثابت است پس هم استدلال اهل اصول لازم هم استدلال فقهاء و اكابر و
ديگر علماء عظام قوله مراد از تسليم در بخند افراد كماله **قول** و لا قبل از اين حديث را در صورت عهد مجنون مجموع
صحابه در صورت عدم عهد مجنون اتفاق جميع سليمين اجماع مجموع مجتهدين نموده و علم با اتفاق جميع را مستند قرار داده
حالا و بيان صفحه اينه از فرموده شده بماند و حكم مينمايد كه مراد افراد كماله اند و نيا اينچه از شيخ على قارى معين صنفى كه استدلال
مطابق ادعا و نيت چه در ان تفصيل مجتهدين نيت بلكه علماء و كتابي سنت و اعيان ايشان مذكور اند و اگر عباد طاعتى تاى تمام
نقل از ماسنق منير و بطلان جمله خرافات او دري نور عبارات ملا على قارى نيت و اما حسن فعل عمر بن عبد العزيز نيت جعل مكان اهل
البيت الصادق و بنى ائمه فوق النابر هذو الاية الشريفة في اخر الخطبة ان الله بامر بالعدل لاية هنده على البدعة المحسنة بل لسنه
المستحبة كما قال ابن سعد و عمارا له المسلول حسنا فروعنا الله حتى المراد بالسليين بدتهم و عدتهم و هم العلماء بالكتب بالسنه و الاعباد
في الائمة الشبهة الخ پس بنيتهم هم بدون خصوصى كه هم مراد بود من جماع اهل اسلام بل كل فرد و غير از ان قوله با صدق آن برائيه
درين از علماء مستدين فقهاء شيخين كه استمان علم مولف نموده اند مثل آفتاب بركت و انشا اگر مراد باخصيص مجتهد استقلالى
ائيه مقرر اند البته است پس اين تفصيل از تصرفات همان شيخ على قارى و ديگر ائمه مستدين مرود است و كاس و ديگرى اگر تفصيل نيت
پس در اينجا هيچ بمرتب نرسيده در آيا و عبارات مجابسا لابرار كه عدم اعتد و كلام غير مجتهد كوست و بيان عبارت ائمه مستند

پس آن تحسنت از ادعای غیر مجتهدین کی چگونه مخالفت با اصول کتب معتبره نداشته باشد بلکه افعال عموماً آنها را اینها
 باشند مدعیان آنها از قول مجالس لازم نمیکرد و اما اسماعیلیه میفید باشند قوله بدر صورت اختلاف تضارب از جهت این قول
 و لا حکم بغيره تضارب علی الاطلاق یقینی است بر عدم فهم معنی لزوم چه در صورتیکه جامع از ائمه و این امر را که چگونه مخالفت
 شریعت نباشد مستثنی شده اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیده و بعد از یکدیگر از علما و فقهائے اقامت و دلیل اقوی مخالفتی
 درین آن پیدا کرد پس در کیفیت بر اثبات حسن قول مستحق ابطال ادعا و متبیین استلال بآراء المسلمون حنا و غیره عند است
 حسن بر احتجاج آن امر صحیح است و متبیین متبیین بر قیاس آن امر که بموجب حدیثی غیر لغوی استحقاق مجتهدین حسن گردیده است
 بآراء المسلمون قبیلاً درست نیست چه حکم بآراء المسلمون حنا و در آن امور است که ترجیح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم بآراء المسلمون
 قبیلاً در آن امور است که حسن آن از شریعت ثابت نگردیده باشد و حسن امر مذکور قبل از استتبع متبیین بدلیل حدیث
 شریف مذکور ثابت گردیده است پس این نیز از استتبع آن جایز نبوده است پس تضارب کما لازم گردیده و اما بنا بر تقدیر تسلیم
 لزوم تضارب بطلان استلال باین اثر بر احتجاج تحسنت اختلافی تقدیر مخصوص نبودن از مجتهدین نبوت قوله
 احتیاج بامد التماسین بدون ترجیح جایز نیست این قول در صورت تضارب ترجیح هم صحیح مستند متعارف
 موجود و اما علی قاری نوشته من العلوم ان الاصل فی کل مسأله هو الحق اما القول بالعدا و الکراهه فیصلح الی دلیل
 علامه شامی آورده و دلیل الاحتیاط فی الانفراد علی الله تعالی بآیات الحزمه او الکراهه الذین لا یلهیهم دین بل
 من الابطاحه التي هی الاصل فی نفس امریکه داخل الطلاق من دو بآراءش می باشد و چگونه مخالفت و مزاحمت نداشته باشد
 در آن ترجیح خیر باشد البته استحقاق آن راجع است به استتبع قوله علاوه از محل نظر بودن شیخ عبدالحق از علما و همچنین
 اقول گویان هم این سخنان را کرده اند و اما علی قاری در شرح شفا نوشته علیکم بسنتی و سنته النفا را شنیدن الی الخفا
 و الاثر بقه و من سائر تهم الی و قد تقدم قوله نقل ساله ناصر فاکبانی در رساله سیوطی این قول قطع نظر از آنکه نام
 ناصر مذکور ذکر نگردیده و وجود رساله مجهول باشد از حدیث مشهوره ثابت نگردیده معلوم میشود که ناصر مذکور یاقوت ذکر مقابل
 سیوطی ناصر بن سیوطی درین مسأله مثل علی قاری و غیره نزد اهل علم و انصاف دارد و اما آنچه صاحب رساله از ناصر مذکور
 نقل کرده انکان اصل المولد بنحو غیر ثابت بر احد من الادله الشرعیة التي علیها مدار الشرع و اما حدیث مبدع رسول الله
 صلعم و کان كذلك فهو من البعده السیئة التي میاقب بها صاحبها لاسن البدع الحسنة التي تبای علیها کافض علی العلماء
 حاشا اینکه مرادش از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجه مخصوص است پس این مقوله در حال باطل است چه علماء
 فرموده اند که چیزی که تحت عموماً مذوات شرعیه بدرج باشد و مزاحم امور محدود و ضارب نباشد حسن است اگر چه بوجه
 مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدا و احادیث در مآله المساکل آورده قال الجزری فی النهاية البعده ثمان بدعة
 بدعة ضلالة و انکان من خلاف الامر الله به و رسول الله فی خیر الذم و لا نکار و ما کان و انما تحت عموم ما ندب الله الیه

اور شعله خونی غیر العج انتهی و اگر عدم بکرت بمعنی خروج از عدم مندوبات شرعی عدم اندراج و مخالفت و مزاحمت است
 مراست پس البته علماء اگر اتم تقصیر بعت سبیه بودن بچو از فرموده اند اما برین تقدیر حاصل مولد را غیر ثابت بانمیست و متقی
 عقاید را در آن حال غواصیت است کسانیکه بمتقی عقاب بدون بعت سبیه تقصیر کرده اند محققین همان کسان را از سبیه
 و علماء کاملین جن بودن مل مولد اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعی ثابت فرموده اند قوله برین باب برین تقسیم
 بعت محل نزاع بود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردد که از بعضی مطلقان خرافات اسما علیه حسب قولش ثبوت سبیه
 اما معینا و یا کانه میگردد لیکن قابل نزاع عدل مولد از بدعات حسن است الخ از منقول بثبوت رسید که صاحب سازش
 دریافته است هرگاه تقسیم بعت بطور حاکم سیمولی و مطلقا علی قاری و علماء برین بجهت و غیر هم همان نزاع اقرار و تسلیم بسیارند
 پس با وجود صدق معنی بعت حسب تعریف تقسیم شان بر عمل مذکور با وجود تصریح شان بیهوده این امور چرا بمنزعت و مخالفت
 آن بایم و برین می پردازد و مجوزین برین عمل از فقهاء و محدثین گویند بجهت بدین بالاستقلال مدد و بنا شد اما اینجا چه عاقت بجهت
 استقلالی است شامی در رد المحتار گفته المالحاق بما ورد فیہ النص فی العدة التي فيها اخذ من النفس ايضا الخ و تفصیل آن را
 سابق مذکور و هرگاه که استصحاب بعبادت موصوم در یوم الاثنین بقصد شک و لاوت بحجت بودن یوم الاثنین زمان لاوت
 باقرار مستندین صاحب کماله از ائمیه برین نصا منقول است الحاق بیع الاول یوم الاثنین الحاق بایر قربات و عبادات
 بعبادت موصوم همان نیست که علت برنش از نفس باقرایمیه دین از مستندین صاحب کماله است متعلق منصب اجتهاد استقلالی نیست و بلکه
 بعت حسن بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحبان مسائل فیز محمد کوثی و موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما ندای و
 اجتماعی مردم بر خرا شدن یا شنیدن قصد و لا کسی الخ **اقول** برین مقام حال تعریف بی ادبی و یدیت که چنان بجهت کلمات
 درین بحث بر زبان آرد و مطلق خوف خداست و اجتماع اهل اسلام بر آن اجتماع استلزام است و ذکر تجزات وقت و لاوت حضرت
 سر و نام علیه الصلوة و السلام که فردی باین کار پی است و ذکر آنحضرت افضل از عباد موصوم فعل است پس همچو ذکر شریعت علیه الصلوة
 شخی **قوله** اجتماع مردم بر شنیدن قصد و لا کسی بجهت کردن آبرو ایمان خود و برودن امت با آن مسائل بر بودن آنرا
 خیر البشر و بجهت عزت مسموم و دشواری اجتماع بر آن اقرار بترجیح نموده **قوله** و تسعین عبادت مانند اعدا و رکعات و نصب
 آنرا کوه و مقام و عید و رکعات عقل با تدبیری و اختیار نیست پس تسعین موصوم الی قوله مدول زنیاس بودن الخ **اقول** الخ
 که بای استقامت حال شدت ایام لاوت با یکدیگر انکار فضل محاسن آن کار برانوار گاهی برین منقول و گاهی برین اصول یافته اند و از
 آنکه بپایانداستنی بلفظ نه میباید و مسلم آورده فصل فی الشرائع للقیاس منها حکم الاصل ان يكون منقول المعنى من العدم ثم
 ای مایه رکعاتها اما عدا و رکعات و مقام و لا رکوة الخ و تجزیه فرموده فصل فی الشرائع منها حکم الاصل ان لا يكون عدولا من
 سبیل القیاس ای بمنزل سنا و بجهت فی آخر عالم یصل کاعدا و رکعات و آن طریقه و مقام و لا رکوة الخ نیز گاه که علت آن موجب
 تسعین معنی بوده از زمان لاوت وقت نگارند نعمت با و کلمات حضرت رب العزت باطنی میباید و برین اقرار مستندین صاحب کماله

به تفسیر حضرت شایع که در مملوک عقل است و جهان را در بر جی الاولیاء و جلالی که حضرت خیر البشر صلعم باقر استغفر الله عنهما
 به سبب و این هم از تفسیر بعد از آن تفسیر است و در رسالت اشکله اعدا و کلمات و غیره سفین کلامی است تا تمام در خیالی است تمام بعضی
 که تعبیر می بودن مجدد اصل هم پیش می آرند و این را مانع و حجاب است و دیگر عبارات بقیه آن اشکله نیست می بخارند پس از این چهار
 بیش نیست تعبیری بود که در امری است که از آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر و هیچ مقام با وجود و تبدیل وجود و علت قیاس مشروع
 باشد و در محض کتب بقیه نقل شرح منته المصلی و غیره باید دید که از مملوک تطوع و موم تطوع را بر نفس هیچ و عمو ثابت و دل
 فرموده اند ما الاصل هیچ و عمو تعبیری محض بوده اند قوله تکرار ادای شکر نیست بعد از تفت حد کثیره از زمان حصول الی
 قوله ان عقل العاقل ان شریک است **الحاق قول** اول این دعوی معاد و علی المملوک است و ثانیاً در عقاب تفسیر است بر
 بیانی خود چنانکه حضرت شایع که عقل عقلا را و لاین فرین بودند بران عمل نمودند و تبیین آن بیان فرموده اند از انشویک
 و هم در دلی دلیل محض قرار دادن خطی عقل خود کشیدن **اقوله** شاه مذکور از احداث این عمل شریک می بین من سسته سینه
 خود را محو و سیهات ساخت **الحاق قول** اول باید دید که درین مقام احداث را داخل من میگردد و اندانچه در سابق خود
 گفته بود و میرا فراموش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لا طایل سابق باید دید قوله ناقلا عن الرساله المجهوله لنا المجهول
 سنان عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم **الحاق قول** هر گاه که لازم نبودن نفی وجود از علم تسلیم کرده چگونه نفرت بفاکها فی
 نفاذ رسید بعد از اثبات حرمت و کرامت هم حکمی است از احکام شرع پس از مجود عدم علم اصل خاص است که باید در عبادت مندر بشود
 ندیج و داخل باشد و چگونه مزاحمت و مخالفت عدد و دین در آن نباشد جز هم حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستند
 صاحب حال اگر این حکم را افزا و بر او است که گویند درست است که ما را نفهم قوله ناقلا عن الرساله المجهوله لنا المجهول
 انما ان استخراجها بود و این جبر فلیک با صلیه ان الاصل بالنسبه علی محبتین مجتهدی الامت **الحاق قول** سابق ازین انا و انا
 مستندین مبارک زان ثابت گردیده که برای استحقاق به شایسته که مدار آن بر انداز تحت عبادت مذوبات و منیه و عدم
 مزاحمت و مخالفت عدد و شرع و عبادت منصب است و یا تفصیل مجتهدین سابقین ضروری نیست ما لا در اینجا سند و دیگر باید
 سولوی خرم علی سها علی و در حبه قول الجلیل شاه ولی الله صاحب الهوی از شاه عبدالعزیز صاحب علیها الرحمه و رحمت استین
 انداختن در مگو وقت و عا که از بعضی شیخ منقول است می آرد سولانسه فرمایا که بعضی واقفون نے اعتراض کیا ہے کہ
 گردین و ان کیونکہ کما یزید و کما لا یزید و ان عدیه توره من بیہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب و اجنبی جاو کا اٹھا
 یقیناً نہایت تقارین سول علی السلام سے ثابت ہی نا حال عالم کا بدل جاری تو سب طرح استین گردین و ان کیونکہ
 اٹھا کیوں سے معنی تفرع کے یا وہی کہ در حق آن حصول مقصود کی کیونکہ کما یزید و کما لا یزید و ان عدیه توره من بیہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب و اجنبی جاو کا اٹھا
 و مشر و عدم مزاحمت و کما بر ملا دین از عہد مجتہدین پاشا و ولی الله صاحب و شاه عبدالعزیز صاحب بلکہ نامسا ایمن یا زید و
 در آثار و تات آن اسو مخصوصها از تفصیل مجتہدین سابقین فرموده آمده اند اگر بر موافق سها علیہ انہ علیہ اعلام انہ علیہ

که او باشند و از عجایب بقوات است اینچنین مقام برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی معتبر و طایفه
 لا طایفه بر ما شایسته را بر تو قسم که علامه اش نیک است لال ابن حجر علیه حدیث محدثش چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
 قصه سیوطی شکر الله تعالی نعم الله علیهم فقال صلعم نعم ابن و ادلی موسی بن حکم بر سر هم آنحضرت صلعم بر او افتت حضرت موسی بونه انکه
 فصل این امر را بر من حضرت حق در یوم حسین از ابد انعت و رنج نعمت از آنحضرت بطور رسید که با وجود خدمت حدیث روایت
 صحیح بخاری و سلم هم بنظرش نرسیده و بنیسا کان ما مورایا ابتلع الانبیاء بن قنبره وحیند لا حقیقه الحدیث لمن جواله و من غیر
 تجدید انتم تسکما بعد و لا ان مورد کان لا تابعه موسی علیه السلام لا لا بشاره بجا به و انوار فرعون و قد فعل السیوطی و ابن الجوزی
 استدلالها الخ **بخفا قول** الله ان الله انزل من قبل منزی چه بی منزی چه کم حوصلگی است از خواندن لشکوه شریف خود را محدث قرار داد
 و در بی گستاخی کار بر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و تحقیقان این دو کلام فتاد بن ضیالی است خام سودا است ای مقام
 حافظ ابو الفضل ابن الجوزی امام سیوطی استدلال خود را بجا بردن معلوم آنحضرت بجا افت حضرت موسی علیه السلام متنبی نموده اند تا از
 بودن انصود محبت موافقت استدلال شان محدثش گردیده و طعن بر شان باینکه حدیث بخاری و سلم هم بنظر ایشان نرسیده
 صحیح گردیده حال آنکه که برگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم حسین شکر نیست و بشاره عبادت سوم بر او تعالی بجا آوردند
 و آنحضرت صلعم در مثل آنروز که فاصله مد سال داشت بی تجدید نعمت او اشکران نیست سابقه که در مثل آنروز شده بود بموافقت
 حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل مقصود ما حفظ ابن حجر و غیره بنبوت رسید و استبعاد لشکران هر دو گردیدند
 اراعی بودن معلوم آنحضرت بر او اشکر کنی که در آنروز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
 آن شکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام نبوت آن صحت از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم ترجیح
 فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال ما لم الکما و بعد ان روی الحدیث نفی بذالحدیث ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم انما صام شکر الله عز و جل فی الظهاره موسی علیه السلام علی فرعون، فذلک علی الاختیار علی العشر
 و بنیه بحث لانه تعاقیل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار و ان العشر لانه علیه السلام اربعه و منه الامم الجوزی و ابن حجر
 یدل علی الوجوب کما نه مسلم صام شکر الله لانیانی کونه للوجوب کما فی عبده صوفان اصحابا لشکر مع انهاء اجنبه الخ قوله
 تا قلا عن الرساله المجهوله لانا طر الجوزی نه الحدیث لمام یوجده اصل فی کتاب لاسنته و لا اثره و لا اجماع کان مخالفاتها
 و رد الی الخ اتقول فی نظر ان تعصیم علماء کرام و بیان کفایت نبوت اصل عام عدم نزاحت که از سابق لحاظ است قول
 امام شافعی وریان بدعت مذمومه باین طور که چیزیکه بحث باشد مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع ترجیح
 است و دیگر را در مخالفت نزاحت یکی از اینهاست نه نه فعدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امر کلی اصل مخصوص
 برای آنکه در کتاب موجود نباشد و او نیست باشد از مخالف کتاب که گویند و امریکه وجود اصل مخصوص بر آن در کتاب
 و سنت نباشد اما در اجماع و او نباشد از مخالف کتاب سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکور معنی حرف او نرسیده

و عمل مولد را مخالف کتاب سنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** الحسن انهار الفصح بولادته صلى الله عليه وسلم بعد وفاته
 فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات و ایهیه جهالت است از مضامین احادیث صحیح و مجید حضرت
 سید المرسلین که ایمن دین استحقان مجلسین در مبارک ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت ازان
 بتفصیل قلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین تبریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت آن
 همچنان یوم وفاتست معجزه ادا عبادت صوم بر آن آید شکر نعمت شریع است و انهار جزع و حزن و نبات و را
 غیر شروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پس این فراهم حسن ادا شکر آن نعمت
 انوس که صاحب حال را قول ته المسائل یاد دیناند ورنه قول ما بر مجهول بر زبان نمی آورد و انوس بر انوس آنکه ناصر را
 مقوله علامه ابن حاج منصور بحال نگذشت تقدیرت ابن حاج نمودن بر امام سیوطی اعتراض کردن جمیع میرا لتا تغییر
قوله ناقلا عن الرسالة المحمدية لنا المصير المجلد لابن الحاج بل حاصل از م عل المولود بان الاثین بهذا الزمان جزو زیاده العباد
 و الحیات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده و کان یجب ان یزاد فی من السادة و الحیات علی ما دلالات
 سن هذا المنية العظيمة و کان النبی علیه السلام لم یز د فی علی غیره من الشهور شیئا الخ اخره و بعد ان گفته تشریف نه الیوم
 تشریف نه الشهر الذی و لد فیة فینبغی ان یحترم عن الاحترام الخ و بعد است الاثر ان صوم هذا الیوم فی بعض عظیم
 صلح و لد فیة فی هذا النبی ان اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و نعظم بحترام الاحترام الاثین به ایتا عالمه صلح
 و ان ینه یحیی الاوقات الفاضلة الخ و بعد ان فرموده فی هذا تعظیم هذا الشهر الشریف انما یكون زیادة الاعمال الخ
 فیه الصدقات و غیره فکس القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه نعمت علامه ابن حاج دم زند اگر بر انعت علامه
 حاجر باستجاب یا دت خیرات و عبادت و خصوص ما به ربح الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیاده
 آنحضرت صلح و غیر باستحقاق این ماه مبارک تشریف تخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قابل باشد و خصوصیت او
 مختصم لغضی با امام سیوطی محض خفاست و اگر آنهمه را ضلالت و مخالف اوله شریفیت میداند چنانچه از کتاب ناصر
 و ناصرین ناصر فرموده است و در نصیوت نام نصرت بر زبان آوردن محض بجا بلکه مخالف عقل حیات **قوله** لا تقدر فی هذا
 فاذت فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم و الصلوة و الصدق علی الفقراء بدون جمع الناس تذکره قصه الحیات
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احد و باز نیست نمودن آن بدان بحث کذب افتراست علامه ابن
 حاج در کلام سابق که باستجاب زیادت خیرات و عبادات را شکرست نموده و قابل تعظیم ماه مبارک اعمال را کثرت و زیاده
 غیر ذلک من القربات گردیده هرگز انرا مقید بقید بدون تذکره قصه البلاء و قید بدون جمع الناس نموده و چگونه
 ربات مقید باین قید میتواند شد مالا که عموم قربات و خیرات مجالس کار و محافل پر انوار و اجتماع اهل اسلام
 ریاست و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنین است اهل اسلام بر ملاوات قرآن و دعا جمعی بر شمول بکت دعا

و ختم آن آمانت مجالس فرخنده را بخند آنگه روایت کرده مسلم لایقند قوم مذکورند الله الا حقهم الملائکة و عیبتهم الرحمة
 نزلت علیهم السکينة و ذکرهم الله فیمن عنده الحدیث صاحب ترجمه شارق الانوار که از مستدین طایفه است گفته قرآن آورده
 پیرها خدا کا نام لینا گویند و وعده نصیحت که نادر و او کلاه پیرها پیب ذکرین داخل بی الخ و نیز مسلم روایت کرده عن ابی
 قال خرج صاویة علی حلقه فی المسجد قال اجلسکم قالوا بئس ذکر الله قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا و الله ما اجلسنا
 غیره قال لی تم استخلفتم به لکم و ما کان احد من خلقی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثا شی و ان رسول الله صلعم خرج علی حلقه من
 اصحابه فقال اجلسکم مینا قالوا اجلسنا ذکر الله و نحمده علی ما انا لاسلام و من جلینا قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا و الله
 ما اجلسنا الا ذلک قال ما الی لم استخلفتم به لکم و لکنه ان فی جبریل فاخرنی ان الله یابی لکم الملائکة الحدیث و نیز مسلم روایت
 کرده ان نبی ملائکة سیرا یتقون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر تعدوا سمعهم و حفت بینهما بعضا با حقیق الحدیث
 و در دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فی علیه محمد صلعم الا قامت منه رائحة طيبة حتی یبلغ عنان السماء فنقول الملائکة
 یذا مجلس صلی فیه علی محمد صلعم اما اجتمع اهل اسلام بر آن طاعت قرآن حصول برکت ختم آن پس انداخته آنکه مسلم روایت
 کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله و یتدارسون بینهما الا نزلت علیهم السکينة و الرحمة و ختمتهم الملائکة
 و ذکرهم الله فیمن عنده الحدیث و طایع تاری و شریع عین العلم آورده و علی الحاکم بن عبته قال کان مجاهد و ابن ابی لیا بیه
 یضران المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی وانی سلم بن کبیر فقالوا انا لکننا نغفر المصاحف
 فار و ان ختم الیوم فاجابنا ان تشهد انا فانه کان یقال و ان ختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمة رواه ابو شیبة فی تحفه
 ابو بکر بن داود فی کتاب المصنف بسند صحیح الخ بالجله انکا یرون ابن امیر از قربات و خیرات انکالاحاد و ث و ان است و فیض و
 و کلام لاحق ابن جابج تفرقة باین القلوة و الصدق و ما بین مجمع ناس ذکر حال میلاد فیض نبی و ان حضرت صلعم من و
 بکلام سابق مناقضت ثابت کرد آن همچنانکه تطوع صلوة و تصدق برای شکر نعمت عظیمه و تعظیم خصوص شهر مبارک از
 قربات است همچنان اجتماع اهل اسلام بر آن طاعت قرآن و اجتماع ذکر ان حضرت صلعم از اعمال زکیات است و همچنان است دعوت
 اهل اسلام ایصال ثواب طعام بالجله فرحت و لادوت بابرکت و اظهار سرور و ذکر که خواندیم و اجتماع بر آن ذکر شریف
 و دخل اصول شریعت است که مصاباة المسائل هم اقرار بدان نموده است پس ازین موله اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه
 و تعظیم اوست مبارک بدیجیت و ادک انزل عبارت مرآت پرورشیت صالح و هر دو بر استر همچون فرقی نیست و اگر معنی دیگر
 مراد باشد تا ما من یمن مع وجه تیج آن بیان نمایند تقشیش نموده آید اما همچنان ناصر محمول نیست موله را بتذکره
 و صفة میلاد و ان حضرت صلعم تغییر نموده اولاکا نواتفسیر لفظ نیست قرار دادن فی مقبول است و دوم من ذکر شریف و در
 بر بی تمک انرا سناط تیج قرار دادن و وجه خاص هر تیج آن بیان نمودن محض فهو انما مقبول است اگر ناصرن ناصر
 حال ابراهیم انشا تیج ذکر شریف و اجتماع اهل اسلام بر آن طاعت ارا صا و نضال حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله

او صاحب اجاب و مسلم باز شبهه قدیم عدم نقل این محل آنحضرت صلعم بنابر مذکور طایفه اسماعیلیه بعدم نقل از قرون گذشته
 بنابر مذکور بعض طایفه نیز همین پیش کنند تا اول تعلیم خصوصاً و مبارک استقبالیات و احوالات و اکیالات از صحت
 و غیر ذلک عن القبریات بحجت فخر کثرت عظیمه سابقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون گذشته نقل نمایند و ثانیاً دلیل بر عدم
 اجتماع اهل اسلام بر آن استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال اکیالات و افعال قریات از آن خواهند
 و این امر دعوی حضرت علامه صلعم نمودن قابل بحث و انتقاد است علم نیست **قول** همین سخاوی در ترجمین شیخ غریب
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن من را غیر اهل حقایق که احقها ندانستند بحجت چند از علما و کرام
 برسانی لغوی طایفه هر چه نموده اعتراضات دارد فرموده اند اما جهلنده محققین که مصطلحات و مراد آن علم مفصل و افاضه
 کتب و رسائل کثیره در دفع اعتراضات تصنیف نموده بلکه بسیاری از مسکنین بعد تحقیق مقصد از انکار صریح فرموده اند
 و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ بر خلاف نسخ مصحح تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند که یکبار
 مطلع نشدند و آن کلمات خود را مخالف شرع شریف و بدیده روان فرمودند پس بر آنها ملامت و بلکه باجوراند و شواهد این
 از کرام مستندین و مستندین صاحب رساله نقل فرمایم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزیری یا دیگر کسی از علما و کرام
 در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را متوان داد و چنان که اگر از
 ائمه مستندین علوم طایفه نقد و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بحجت عدم اطلاع بر مصطلحات
 آن علم از کلام دیگر محققین و ائمه بر صریح دانسته آید لازم نیست که در رسائل نقد و حدیث هم استناد با قوال شان در رد و
 ردیف ایشان نسبت استخوان ضلالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه مضاعف و سهفت از انکار
 امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع الزام غیر لازم داده حال آنکه از شواهد آنچه در سبب گفتیم باید شنید و در حقیقت
 از علما و شفی ائمه السوء و بریان مثال تصور حکم آورده نموده کلمات بتائین الشریعه و تکلف بعض السلفین لا رجاء لها الی الشریع
 لکنما یقینان بعض السوء و افتراء علی شیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما شنئنا علی شیخ
 بعض و صافه غیره از حق لکن بعض کتب کلمات کثیره اشکلات ظاهر و ذکات سبباً لا عراض کثیر من لایحین الفهم و یلم
 یقیناً لکنما قال غیرهم من الجهابذه المحققین ان ما و هیته تکلف الظاهر لیس را دا و اما المراد امور اصطلاحیها ستا خود اهل
 لطیف الخ امامنا بطبی و مطالب فیه آورده و فی طبقات الشعرا و جمیع المحققون من اهل اقله قال علی جلاله فی
 مایر العلوم و ما لک علیه من کلام لا لادقه فهم کلامه لا غیر فاکو و اعلی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الزانیة و قد ترجمه
 شیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایة الکبری و لقبه شیخ ابو مدین سلطان العارفین کان شیخ عزالدین بن عبد السلام
 بدین علیه کثیراً فلما صحب شیخ الجلی فی الفتاوی و عرف احوال القوم صار تبرجاً بالولایة القطعیة الخ لم یفصح شراً فی
 البیوات و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه یقیناً بالکلام السلف و یقول کل من رمی میزان الشریع من ید

بأنه جميع ما لم يغيره الناس من كلامه فاعلموا رتبة وجمع ما عارض من كلامه الشريعة فهو وسوس عليكما خبرني بذلك الشيخ الطاهر
المعز بن نزيل الدنية المنورة ثم أخرج لي نسخة الفتوحات التي قابلها على نسخة الشيخ التي بخط فلان فيها أشياء ما كنت توقفت
فيه وحدثت عن غيري انقضت الفتوحات الخ وهدر انت امان شي على الشيخ رحمه الله تعالى من العلماء فقد كان الشيخ محمد بن أبي بكر زابا
يعتقده غاية الاعتقاد ويكره على من يكره على الشيخ ويقول لم يزل العلماء يكتبون على الاعتقاد في الشيخ الى ان اراد الله تعالى ما
اراد من ان تصاب شخص من الذين سجدوا لال الدين بن الخطاط فكتب السائل في ورج وارسلها الى السلطان وبلاد الاسلام وقال فيه
عقايدهم الذين بن العربي وذكر فيها عقايد زائفة وسائل غارقة لاجل المسلمين فكتب العلماء على ذلك بحسب السبل الى مشنوا على ان
يعتقد ذلك الشيخ من ذلك ما بلغ لال الغير زابا وادري اوجدان بن الخطاط تلك المسائل في كتابه وسوس على الشيخ
او فيها من كلام الشيخ على خلاف مراده الخ وهدر انت ومن اشئ عليه ايضا الشيخ كمال الدين وكذلك الشيخ قطب الدين
الحمدى وكذلك الشيخ قطب الدين الرازي ومن اشئ عليه ايضا الشيخ فخر الدين الرازي الخ ومن اشئ عليه من شايخنا الشيخ محمد
بن المغربي الشاذلي شيخ الجلال السيوطي الخ وهدر انت قال قد شرح كتاب الفصوص جماعة من الاعلام الشافعية
وغيرهم منهم الشيخ بدر الدين بن جماعة الخ وهدر انت قال الغير زابا وبالجملة ما ذكر على الشيخ الا بعض الفقهاء الصغار
الذين كظم لهم في شرب الحقيقين اجمهوا العلماء الصوفية فقد اقرابا انه اهل التحقيق والتوحيد وانه في العلوم الظاهرة
وحيد الخ وهدر انت قال الشيخ سرخ الدين الخنزوي وقد بلغنا ان الشيخ تقي الدين تكلم في شرحه للمنهج في حق الشيخ
بكلية ثم استغفر الله بعد ذلك ضرب عليها من جديد في بعض النسخ فليضرب عليها الخ انما يخص منعه آيد شواهد ايجبت
بكثرته توان ياد منيت حاجتي يقول كثر شاه ولى الله دلهوى انما قب كمال شيخ تحقيق وتصحيح اقوالى ما لا مال
واو صاحب السال را برين هم تلى ياد بيديك در سايل مولوى حيدر على قولك علم علماء طائفه مرجع شيخ واستناد باحو
وى موجود وافرغ را از كالمين ما فنيين اورا انما نصين شمرده قوله اكثر ان جمال مجهول نال الخ اقول الكثر الذين
مجهول مجهول بحسب نادا قفى ولى على مجهول انما مضاهى نادره بحسب قول مستدين معتدين او شل حسب سيرت شامى و
على قارى وغيرهما مستند انهم مقبول حيفا يخفرت كه علماء وتجربين سندا از شان بگيريد مجهول قرا يابند و صاحب
سند مصرى و ناصر فاكهاني و صاحب شريعه غيرهم ملاترد و مستند مقبول و تحت باشند قوله چنانچه در رساله
رو وحدث وجود نوت الخ اقول مسلك وحدت وجود واز ادق قايين علم حقايق است اگر حضرت طالعلى قارى ياد بگيرى
از مستدين تجربين علوم فقه وغيره بحسب عدم التفات مبطلان آن مراد آن مسلكه و ديگر سايل حقايق نرسيده بصورت
كلام عتراض من ايند مضاهى نادره و ديگر محققان فن از زمان شيخ ماشاه ولى الله دلهوى وشاه عبدالعزيز مولوى شيخ
صاحب غيرهم فتاوى محاييل مستعمل مثل مکتوبه فى درسايل رفع الباطل وغيره ودين باقضيضه كره حقيقت محققان
مسلك با ثبات رسانيد اند و شبهات لزوم اتحاد و حلوله نادره افعال الزام بان داده اند رفع گرداننده اند مضاهى

باید که تنبیه السیف الملول و غیره در رو و انفض که معروف و مروج اند سطله نماید قطع نظر از ایضا عدم اطلاق کلمات
 تاری و غیره از علماء کرام بر حقیقت مسلک من حقان مسلم آن نیست که تحقیقات آن محققین در باب کلام تحقیقیه متدا
 هم قابل استناد و مانند و مردود و باشند و نسبت ضلالت بان ایضاً منوره آید که لکل من و حال قوله تسلطانی فی الخ قوله
 رفع جمله ارام از ما سبق باید دریافت استحقاق فرمودن نام تسلطانی علی مولد را و تقسیم بدعت بطرف جنبه و سیه
 از همان مواهب بطوری ثابت است که بن دین اهما علیه یکسند قوله بیان حاصل و ایت ترمذی و یطفت و یغسل
 بربان مغافر خالی از تحریف نیست زیرا که در تواتر ترمذی مشکلاوی است در تفسیر کبیر این در جمیع مردوخ **اقول** انشا و این
 درازی نیست مگر جبل از خانی الفاظ بر تقدیر روایت یا نه جم ذکر مارج و مغافر انجالی ان است یا لغت نمیدارد حضرت
 محدث و بلوی در مارج النبوة فرموده و آنحضرت میهناد بر احسان غو منبر و مسجد کمی استاد بر مارج آنحضرت و عجب دشمنان
 وی فرمود آنحضرت ان الله یوحنا بروج القدس اودام یا نه عن رسول الله و در روایتی لیفا خزل قوله نوبت قدیم یا
 تعظیم التی قوله عطاست **القول** ششمی که بیج و قول اطل با عت همه تطویل لایا لیت مگر چهار ارم اول جبل از روایا
 سنده فقها و محدثین و دوم بخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جبابیر ارمی عظام از محدثین و فقها و کرام
 چهارم تحریف و تبیین ذکر عبارات علماء کرام امام اول پس بدانکه امام نووی در اذکار معربیان مختار برون استیجاب قیام بر
 کرام و احترام نوشته و علی بن ابی طالب اخراسته السلف السلف قد جمعت فی ذلک خبر از ذکر ت فیه الاما دیت و ان الله اول
 السلف انما لهم الدلالة علی ذکر ت فیه خالفها و اوضحها الجواب عن من انشکل علیه شی من ذلک و غضب فی سطله ذاک
 الجز و رجوت ان یزول انشکال انشا الله تعالی علامه خجایی و شرح شفا فرموده کان مسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام و لطفه
 الی آخره و قاضی حیاض علیه الرحمه و شفا فرمود و عن عمر بن الکساة ان رسول الله صلوا کان جالسا یوما ما یقبل ابوه من الرضا
 فوضع له بعض ثوب ففقد علیه ثم اقبلت له فوضع له ثوبین من جانبی الاخر فجلست علیه ثم اقبل اخره من الرضا ثم قام رسول الله فقال
 فاجلسه بین یدیه الخ علامه خجایی در شرح بذیل این حدیث شریف فرموده و شنید دلیل علی ان یحجز القیام تعظیم السجی التعظیم
 خلد فالمن قال انه کرده مطلق الخ و تفسیر عزیزی را فرموده و الدلیل آورده که حضرت ابو بکر کفره شریف آورد و بذیل آنحضرت مسلم
 بر خاسته و برایشانی ایشان بر سطله خاند اما امرانی پس بگو که شاه ولی الله و بلوی و حجت بالنعمه و کرد و و اما دیت مختلفه
 نوشته و عهدی لا اختلاف فیها فی الحقیقه فان الکتاب التی یدور علیها الامور الهی مختلفه فان العجم کان بر اینهم ان یقوم الخ
 بین ایدسا و تهم و بر این فرایطهم فی التعظیم حتی کا علیه بیاتم الشکر فثبوا عنه و الی هذا و قمت الاشارة فی قوله علیه الصلوة
 و السلام کما یقوم الا عاجم و قوله علیه السلام سره ان یثقل یقال مثل من یدیه من لا اذ اتعظیم یا علیه الخ اما اذا کان استرا
 ادا کراما و تطیبا القلب غیر ان تیش فلا یسیر الی الله علامه خجایی و در شرح شفا بذیل حدیث لا تقوما الا کما یقوم الا عاجم
 ذکر اختلافاتی فرمایند و الا سبب ان الله تعالی ذکر باری فی شرح الروض المستحیل بل العلم و الصلاح و الحاکم الی رسول الله

اذا خشي من تركه فراء يستحب لمن قدم من سفره لندوى الاحترام كرماء و البرهم و يدل على ذلك قوله سلم للانصار لما قدم عليهم
 سعد بن قيس قال سمعوا السيد كرم و المنهي عنه انما هو ما كان على سبيل الرياء و النكر و حل حديث سعد بن علي ان كان من رفقاء و قدم را كرماء
 ان من سلم بالقيام بسعيه في النزول من و ابته غلات الظاهر كرماء و قد فعله صلعم كان يقوم بشفاعة اذا جاء به و انما
 ليلا يلقوه سنة و يتخذوه عادة الخ و انما م نوذي رساله قيا ثم لي حديث بن مسهره آورده و اما الحديث الثاني فانما
 الناس في الاجتماع في الجواب عن من اوجبه الامح و الاوان معناه الصريح الظاهر من الزجر الماكيد و الوعيد ان لا يلائق
 ان يحجب قيام الناس و ليس في قهر من القيام به و لا غيره و هذا تنق عليه في المنهي عنه بهجة القيام فاذا كان مني الحديث
 ما ذكرنا من الترخيم على الحجة فلا يصح الاحتجاج بهذا الحديث الخ اما ما يحض صاحب له آورده كه حضرت معاوية بن جعفر
 ابن زبير بن عوف حضرت ابن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود و حديث بن مسهره روايت فرمود بن مسهره و انما يترك قيام
 براي قطع و اگر اكرام است بلكه ظاهر است كه حضرت معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود و انما يترك قيام
 از قيام جدا گردد و در كتاب عبادت خود قيام حضرت معاوية بن جعفر بن اهل نعت ثابت است اما ابو الفضل قاضي عياض عليه الرحمة در
 شفا آورده و مبلغ معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود و انما يترك قيام معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود
 عينية و انما يترك قيام معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود و انما يترك قيام معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود
 از حضرت سفيان كه لي از ردة اين حديث اند قيام براي اكرام كرم ثابت است اما علي قاري در مرقاة آورده و انما يترك قيام
 الشورى فاجتمع الي الناس لغرضه فاما ابو حنيفة فقام اليه سفيان و اكرامه و معه مكانه و قد بين يدية و لا تفرق الناس
 قال اصحاب سفيان را ياكه فقلت شيئا عجبا قال هذا رجل من العلم مكانه ان لم يلقه منته و ان لم يلقه منته ان لم يلقه منته
 لورصل الخ اما امر ثالث بن نيد و انما يترك قيام معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود و انما يترك قيام معاوية بن جعفر بن قيا حكم جلوس فرمود
 فيه استحباب القيام للسادكذافي الكوا في قال في الجمع استحباب الجاهل الاكرام اهل الفضل بالقيام اذا قبلوا اما القيام
 فانما هو فيه يعقرون عليه هو جالس قيا طول جلوسه حتى يختصر قال النووي في هذا القيام للقادم من اهل الفضل استحباب
 مني عنه كما نوه في اخره و غنية المستطاع لايكه قيام القاري للقادم تعظيما اذا كان مستحقا للتعظيم الخ و در مختار
 فرموده و في الوهابية يجوز بل بغير القيام تعظيما للقادم كما يجوز القيام و لولا قاري بن يد العالم الخ شامي و حاشا شامي
 اي ان كان من يستحق التعظيم قال في القنية قيام الجالس المسجل و فعل عليه تعظيما و قيام قاري القرآن لمن يحكي تعظيما
 اذا كان لمن يحكي التعظيم و في شكل الاثا بالقيام بغيره ليس بكيه بعينه انما المذكور بحجة القيام لمن قام الخ قاضي عياض
 قوم يقرن القرآن من الجلس او يقرب الرجل الواحد فدخل عليه احد من الاجلثة و الاشراف فقام القاري لاجل القاري
 دخل عليه عالم و ابوه او استاذه بازاله ان يقوم لاجله و اسود ذلك لا يجوز الخ و مجتهد و عالمي اما امر رابع من تعظيم
 شيئا انما يترك قيامه ابو او او امامه يولى آورده و نازع فيه طائفة الخ و عيات ما سبق را ترك خود حاله كذا بن حسب

تقصیر و کوتاهی را شایسته علی است و قول تو را می پسندم ای مصنف انصاری سلم علی شریعتی القیام قال سلم لا علم فی قیام
الرجل للرجل حدیثی اصح من نهاده و از نهضت طایفه از آن و از آن جمله آنکه گفته و مطالبه یونین نوشته ما را که محدث و بودی و نوشت
فرموده و فی مطالبه یونین لایکه قیام الجالس برین فعل علیه تطبیقا و القیام السکونیه الغنیة و انما لایکه و محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام و قام لایکه الخ و از آن جمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی و از این نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ و در این مصلحت خارج از بحث من می باشد و محض تلبیس است چه که یک قیام جایز و مستحب بوده اند و این
هم موافق حدیث نوشته اند امام نووی و او را که نوشته و اما اگر امام داخل القیام خانه و آنرا مستحب می دانند فی نفسه و فی قوله
و یكون هذا القیام للبر الاحترام لله بالبر و الا اعظام الخ و از همین جای این هم حسب قدر کلام حجج الامام که بر این مسند خود آورده
بجمله رسید که روایتیک از آنها بحسب طایفه بر من قیام مفهم میگردد و حسب ادر استندش از آن منی قیام مکرم و اکرام ثابت است
و از آن جمله آنکه گفته شیخ علی بن و در لغات شرح مشکوئیه نوشته الخ و صرف بقتل بعض القیام نمودن و مذنب صحیح که همان شیخ علی بن
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تسبیح غلبه است و کید غلبه است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
و الصیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جایز الخ و بعد از کلامش من سره نوشته قالوا انما
اذا طلب من احدنا ان یطلب لم یترحم ان یتقوم له و قد احدث لقاء نف طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما را فی حدیث انفس من کراهته صلی الله علیه و آله و سلم فانما من حبه انما و العجب انفسه لکلف
و الحسنة لا الهی عنده و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقاء اهل الفضل مستحبه جاءت فیها ما شایسته و لم یصح فی النبی عنه
صریح الخ قوله عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب قول مستدین صاحب رساله برگزیده بر حسب کتاب و ثبت که است
غیبت فضل ان المرتبه و استحقاق آن انداختن در عموما مکرم و اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم فرستادن نام و در حدیث
کفایت میکند که بحسب استحقاق علماء و الدین و عدم مخالفت شرعیه و رواج و عادت حرمین طبعی و غیره از عامه بلاد و هلاک اگر این
عمل را موافق تحقیق مستدین صاحب رساله است گویند بجهت جنانچه حضرت امام حجت الاسلام در کیمیا و مسأله و ادب و حدیث
و این همه اگر عیب است و از صحابه تا بعضی نقل کرده اند لیکن هر چه عیب بود شاید که بسیار است نیکو باشد پس شی که در کتب
آن که مخالف سنتی بود اما من خلق و دل مردم را کردن در شرع محمود و بر قوی را عادت و اینان مخالفت کردن از اهل
ایشان برخلاف بود و رسول الله صلعم فرموده خالفوا الناس باخلاص و چون این مردم با این موافقت نشا و خود تقویت ایشان
سنت بود الخ قوله مراد از مخالفت و تفسیر بدعت سیه الخ **اقول** سابقا گفته که انچه اسماء علیه السلام میگردانند
فعلی را که بالخصوص است که انما آن حضرت صلعم امر آن فرموده باشد مخالفت فرمایند بدین اثبات این دعوی که
هر رطب و دیابس میکند و او را که مندرج در عموما باشد و بات اند و چگونه تراحت با مومعه و در شارع خداوند است
فرموده علماء و این ائمه سلیم را که میگردانند این او را محض فاسد و باطل است حالا شایدهی دیگر برای اهل انان

با ششید و در صراط المستقیم گفتند اینجا صلعم و در شب برات تنهایی الطلاع و اعلام آمد و در قیاس تشریف بردند و ما فرمودند که
 از صفا یا بر نفرمودند که درین شب بمبار باید رفت چه جای که ناکید کرده باشد پس الحال اگر کسی اتیان غیر بنظر داشته و در شبیات
 در مقبره صحیح صلحا نموده او عید افزوده کند و اینجا گفت غیر صلعم طام کردن غیر صلح قولیه تسلیم بدعت حسنه از وجود اصل
 و نظیر عدم وجود آن ظاهر البطال است الخ اقول منشار این نزاع نیست مگر تجاہل از نزاع عامه طائفه مخفی نیست که از تصریح
 صاحب شایع ظاهر است که لفظ اصل سینه معنی است یافته شدن اصل بدعتی برای جملہ بدعات حسنه و درین کلمه استون
 اسم غلام و در کتب از سجیات باطل شود و در اقوال مذکور بالا اصل معنی ثالث است بنابر آنچه در مجمع البحار و غیره سابقا نقل
 کرده ایم و از شایکی که قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب است میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
 و مخالفت و بدعت سینه بودن نمی بود بگویند یکدیگر در مقبره صحیح صلحا نموده او عید افزوده و در آن شب کذب بجهت این است که
 غیر ما سوره شارع طام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیکردند فافهم قولیه بدعت لا اصل بر بدعت حسنه الخ
 اقول قطع نظر از ظهور سفاقت در بیان معنی مخالفت این تنہا و ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال کابلهست روا یا چند
 که کبرای طائفه برای تدلیس و برپا نهادن خود صحیح کرده و زناد پس ماندگان طائفه با وجود ظهور کشف تبلیس بار بار اعاده همان
 سخا فتنه نموده خود را فائق بر انبیاء اعلام می شمارند و تحقیق حق بهمت نمی گمارند و عار بر ما مقدم میدارند بر اتف کتب سینه
 مخفی نیست که علما و دین با وجودیکه تا لحاظ از حسن کتب سابقا از صراط المستقیم لفظ لا اصل از فرموده و مجمع البحار آورده
 تقدس فی شان الصلوٰۃ علی النبی صلعم عند الطیبین الشیخ علی الشیخ قدس سره الی اصل کتب البحار عن شیخ شیخنا ابن حجر
 قدس سره او غیره ما فی سلسل نفع اللہ به باصورتی که عادت الناس بهم اذ اعطوا الطیبیا و دریا حین او غیر ما و شموله ان
 یصلوا علی النبی صلعم قبل ذلک صلوا علیہ ما حکم ما حاجب فی اللہ فی بدعت بقوله و اما ان الصلوٰۃ علی النبی صلعم عند ذلک نحوه فلا اصل لها و
 ذلک فلما کراہت فی ذلک عندنا الخ لمحضاً و راؤکار آورده قال بعض اصحابنا و الشیخ المغدسی سجد ان یقول المستوفی فی ابتداء
 او نحو و بعد التیمتہ اشہدان لا اله الا الله و عدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبده و رسوله و بذالک قاله لا باس به الا انه لا
 اسلح من لیسنت الی اخره قوله من شیخ ابن الحاج دنفی الدین سیکلی الخ اقول الا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
 ابن مبنی محتاج نقل صریح صحیح است و تا نیا اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده با این قول بجهت مخالفت تحقیق
 بنابر آنکه کدام تطبیق احادیث شریفه التی تحت خود با بود بر خلاف قیام شیخ که مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالف
 بنابر آنکه کدام است و ثالثاً منع قیام تعظیمی کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی توان چند دلایل قائلین منع بقرینه
 تمامیت صرف عنده که است قیام برای دیگری وقت مواجبه و رتیش قیام و قوت در بر آن بطور تکلف و اعظام اعجاب اند
 و پس این خیر است این قیام نمی تواند شد باقی ماند طعن بر امام علی با تمام تعصب غیره پس جز آن در روز قیامت خوانند
 قوله با بودن بدعت لا اصل لها عبارة النعم بدعت سینه الخ اقول سابقا معلوم کرده که اطلاق لا اصل بر آنست

و مباح هم نموده اند اگر بر این تکیه شود تا بپسند که در این بین اجماعی در مسئله سلامی در وقت نوشته است و نیز بعین
نحوی مسلم اصل این چیز باخته نمیشود مگر ظاهر این قسم چیز مباح باشد که قول اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول و مجمع البهاری تقریب بدعت است و سبب گفته بی نوعان بدعت هدی و بدعت ضلالت من الاول
ما کان تحت عموم مذهب الشارح الیه خفض علیهم لایزم لوعلا لای علیة ای بحدیث من حسن سنة حسنة و فی مقدمه
من حسن سنة حسنة و من الثاني ما کان بخلاف الامر بنیدم و یکر علی التراویح من الاول لانه علی الله علیه و سلم
لم یسبها لهم اما صلا یا لیا فی ثم ترکها و لا کانت فی زمن الصديق ثم هدی سنة لحديث علیکم بسنتی و سنت الخلفاء
الراشدين الخ لخصوصاً امام متطالی و کشرح صحیح بخاری نوشته سما بدعت لانه صلی الله علیه و سلم لم یسبها لهم الاجتماع
لها و لا کانت فی زمن الصديق ثم هدی سنة واجبة و مندوبه و محرمه و مکروهه و مباحه و حدیث کل بدعة ضلالة من الخ
الخصوص من قدر غلب عمر بن عبد الله بقوله ثم البدعة هی کل شیء یخرج للمحاسن كلها الخ ای صحیح بخاری آورده اند و اما
بدعت لان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یسبها لهم لا کانت فی زمن الی لم یفرغ و غلب فیها بقوله ثم یل علی نفسها و لیس
یسبها لقلب من قبلها و البدعة فی الاصل حدیث امر لم یکن فی زمن رسول الله مسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت مما تدرج
تحت مستحسن الشرع فهی بدعة حسنة و ان کانت مما تدرج تحت مستح فی الشرع فهی بدعة مستحیة الخ بالجملة کما اصل
یشکست آنحضرت است اما اجماع التراویح کذا هی جماعت پس بدعت فیهما حضرت امیر المؤمنین بدعت اما اظهار تکریم
الامر و مداومت امر که خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد بخش قرار قرار باید و آواز کرد خود باید و باید که جابر را
و التراویح و تکریم و اجماع مویکله اصل اینها از اصل آنحضرت مسلم است حکم حکمالات بی نمایند قوله این بدعت است و تراویح
اقول این چه صفت انما است یعنی سید که در اول کلام فقدان اصل بدعتی است یعنی است قوله مقصود شافعی الخ اقول
اگر ما شافعی بیا ی این قول نقلی دیگر می فرمود که مودای کیس شی من الامور فی المال اصل المعنی الشافعی فی اداء و نمود
ما البتة کجایش ذکر مودای این مقصود مودای فی مودای که بفریح و تقسیم ماس خیر علی احد من امة محمد صلوات الله علیه
خود و افق مقصود مایه دوم اصول اشباع الکلام فیهما و غیرت اصل معنی شافعی فی اداء خیریت و تراوده و ثبوت این امر
که امر خیریت همان است که برای آن اصل خاص مسلم است او ماعنون و در نه اطلاق خیریت نمودن اول دلیل است بر کمال و افضلی
از محاوره لسان عربی قال الله تعالی و ماس لایة فی الارض الا علی الله و رزقا لایة و قال رسول الله صلوات الله علیه
بنیاء الارعی الغنم و در حدیث شریف مناظرت بنی بر روی غنم نیست که سبک رمی این غنم را ثابت و معلوم باشد انرا بی
سبب من الله باید گفت و در انزوتش نگار باید که و مساو الله منه بلکه در لزوم این فعل برای جمله انبیا و رسولین است پس
بر کسی که در زمره انبیاء داخل است بموجب این حدیث این فعل او را لازم و ثابت است آنرا و اما ثبوت مقصود این فعل بخلاف
معلوم و ثابت کرده و یانه و ایضا فی الحدیث ماس بنی الاوله بطانان لبطانته ثامر و بالمر و بطانته ثامر و بالمر الحدیث

وایضا ماسن جو وودر لاله الشیطان سیه الحیث وایضا ماسن بحیثه تعصیل العلم الا دی قفاره له وایضا
 ماسن نبی بعثه الله تعالى الا کانت حواریون و اصحاب یاخذون بسنته وایضا ماسن نبی الا و قد اذکر
 الامور الکذاب ایضا ماسن عبد الا و لصیت وایضا ماسن یحس الا و بایان فی السرا فاذات بکی علیا کراش ان عیقال
 ورا حدیث شریف تنبیغ کرده اید و فتر فیم کدو بسین دین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکرمجتمعات و جهالت صاحب
 رسالت بی توان بود بالجله از معال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل بر اهر خیر نیست پس خیر که خیر بودن انچه قبول
 و اذکر ان تحت عمومات مندوبات و عدم فزاحت شریعت ظاهر باشد حکم خوبی آن حقوت بر علم اصل خاص نیست حیث بود
 اصل خاص بر اهر خیر بر وجب این قول ضروری است گو ما را معلوم نباشد اما اینها سناط حیرت بر علم اصل خاص است
 پس از کلام امام علامه منیدارد قول اینجانب حسب بقل کلام نووی و روشوی پرداخته اند و حکم مصاحف یوم العید
 بران متفرع ساخته اند الخ **قول** اگر چه صاحب رسالت را ذکر اقول علم طبع بر ائمه اعلام افزاشه اما اینجا باید
 از بیان روشن حواس باخته آری **ع** نه هر جای مرتب ان تا فتن که با ما سیر باید انداختن + ای عزیز برگاه
 که شاه ولی الله صاحب دلی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران متنبی از طرف خود فرمودند قول امام نرزشان
 مسلم بودند سخره منکالت و مرد و بس طلب صاحب شبلع با حسن وجهه بد نبوت رسیده مذنب بخدی باطل و مرد
 گردید باقی ماند دعا اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دلیوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت
 باطل محبت صاحب شبلع از آنچه صاحب دلی بند عبادت شکر بر تاقض افزا و تحریف چندی از اقول سیال مجید را
 پیش نموده و در نه مسکه هم خرم حکم بطلان قول امام نوو و شاه ولی الله صاحب دلیوی نمیتوان نمود اما تاقض
 پس از آنچه نگاشته ام از مجالس الا بران نقل نموده علی ان الفهم ماسن الحنفیه و الشافیه و المالکیه صرحوا بکراهتها و هذا مقتض
 منهم شیعا بالاجماع الخ با وجودیکه خود از نقل علی قاری نقل می آرد و اما سابقه کلام مصاحف بعد العبد الفخای عند
 ان الحنفیه الخ اما اقترا بس ان آنچه نگاشته ام بنها و فتاوی ابراهیم شابی مذکور نموده و دیگره القضا الخ حاله و فتاوی ابراهیم
 شابی و فصل مصاحف و مساهله بقرع و جودش فی الله القضا سنه مستتمه عندک لقا و ما عتاد بعضنا بعضا و العبد الصالح و لکن لا یاسر
 انی اما تحریک این از آنچه نگاشته ام ترجمه کتبه شریف نه شده و از آخر ان این عبارت ترک نموده اما سنیت مصاحف که علی
 الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن نگرده
 بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله سخنان مخصوصه صلیم دین که بوجهی سنت می توان گفت بوجهی
 بدعت و قول حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نعمت البدیهه بر اثبات کافی است و همین جهت علامه طحطا و از ابو السعود
 سنت بودن مصاحف عندک لقا و بعد صلوات و فصل نماز عید ذکر نموده اما آنچه صاحب دله از ترشح و ایضاح
 و غیره را است نقل می نماید بر تقدیر صحیح نقول و اما معارض است از آنچه در طالب المؤمنین غرابه مجمع البحار و حائیه

و غیر و کتب مشهوره خفیه حکم با اباحت فرموده اند و ثانیاً و عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح
 ترجیح اباحت فرموده اند از آنجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده دی بعد الصلوة بینه عندنا و الاصح انها
 الخ و بر همین بنیاد فتوی ای که گنجینچ از سال امام شهرستانی ظاهرست و ثانیاً در صورت عدم نقل مخالفت از اتیه
 مجتهدین سابقین عدم لزوم تراجم و این مستحقیق و تصریح بسیار از همین مستندین صاحب الدل با وجود اختلاف هم
 ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازمست و در بیان استیلا کما غیر مره قند کرد و الباقی مقتدا طایفه خود و در سال
 زنجیکه در زبده الفصلی مطبوع هم گردیده است بدون مصاحفه بعد نماز و مناقضه عید از قسم بدعت حسنة اقرار و تصریح
 نموده است فافهم قوله ناقلاً عن المجلس المصنف فی فیض المال الشافعی کونهما عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو
 السادة فی زماننا فالحديث سکت عنه یعنی علی دلیل مالا دلیل علی نهی و در دل این کلام حسب تصریح و نهی
 مستندین بسیار در روایت پس استدلال آن مطروحه خواهد بود قطع نظر از آنکه از مابقی بطلانش بخوبی ثابت و ثانیاً
 برای سکاات صاحب الدل نقلی بها علی نقل نموده میشود و در نشر گفته شان المبلح ان کیون سکاات لا مامور
 و لا ینبای عنه الخ ازین قول ظاهرست که از سکاات حدیث حکم در روایت ثابت نمودن هر دو در طرفه آنکه صاحب الدل
 خود تقسیم بدعت یک معنی می نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان و لا اضلال و لکن ترک الا
 الخ پس از نفس قول صاحب الدل نقلش هر دو در روایت صاحب الدل نقلش هر دو در روایت صاحب الدل نقلش هر دو در روایت
 این اقامت و دلیل قبیح و مزاحمت علت و دلیل هر دو در روایت آن عادت قرار داده پس حسب نقلش جمله امریکان
 حدیث شریف ساکت است و صاحب کرام و دیگران عظام عبادة با عاده نموده اند و بر سکاات حدیث هر دو و شوند و این
 کمال جهالت است قوله قول با بانه حسن چیزیکه مصداق نیست بشی است قول هر دو است الخ اقول قط نظر انیکه
 اولش بل که صحت الطلاق پس بشی بر صلیح و سند و ب نوشته از در مختار و غیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند از اندین
 و این اوجار عام بقله رسانیدن موجب سفاقت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکور صاحب الدل هم هرگز مرود بودن قول
 با بانه مصداق نیست بشی علی الاطلاق بنبوت نرسیده چه با آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچرا که
 از عبارتها مذکور بر تقدیر بحت جمله قول مستقام است و خصوص سکاات تعریف اولویت و ترجیح که است تشبیه حاجیان
 و این بحث آخرست و عبارات شرح منیه موجود است بشی مندوب لاکم و قلیل مکره الخ ازین عبارت ظاهر است
 که بعضی تعریف مکره میگویند و همین است الخ و بعضی لیس بشی میگویند یعنی نه مندوب است نه مذکور پس بودن اباحت
 لیس بشی ثابت است اگر ترجیح قول لیس بشی را نباشد بلکه راست را باشد و از فتح القدر که ظاهر مطاوعه لاجتناب نقل نموده
 در همان عبارت مستانج القدر فرموده و فی النهاية ای لیس بشی تعلق بها الثواب هو یصدق علی الامانة الخ ازین
 مقام بصراحت ثابت است که در این مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب الدل که از بودن اباحت مصداق

ليس بشي الكون كما سيكند وانرا على الاطلاق مردود قرار سيد اين ادعا را وفاق تحقيق مستدين او خود مردود است و انما قول
 مقال در اين بحث از قبيل مناقشه في المثال است چنانچه رسايل از مساييل قرار بين مستدين صاحب رساله الغليس بشي برباع
 و مندوب ايمدين فرموده اند پس قل صاحب رساله بمقابلشان مردود است و در شرح منيه و سجده شكرا آورده و ذكر الهادي
 عن ابى حنيفة راجع قال لا اراه شيئا قال ابو بكر الرازي مناه ليس بها حيلة لسنون بل هو يصلح الخ قوله جواز اجتماع
 بر وزن عربيه براي شرف روز عرفه ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از آنكه صاحب اشباع از در مختار نقل نموده قال الباق
 او اجتماع الشرف ذلك اليوم و سماع الوعد بلا وقت و كشف اس جازا لثنا في التماسي الخ و محطاه و عبارات منقول
 و غيره حذ عبارات نقل نموده و آخر عبارات جازا لثنا بر اشرف روز عرفه موجود انرا ترك ده و راجع روضه آخر عبارات
 منقول گفته و التعليل شعر الانه اجتماع الشرف ذلك اليوم لا للتشبيه بل لثنا في التماسي الخ و محطاه و عبارات منقول
 و عبارته اوله تغيد لكرامه بها و كان ككشف اللاس فاناداه انوا كان بغير ذلك لا يكره فيوافق ما للباقي الخ و محطاه
 عبارات غريبه غرائب كه و نفس حذ عبارات منقول الشرف في فهم من نقل نقل نموده و فقره آن موجود پس من آن مردود است
 از اخبار و عبارات شامی موجود و ما في جامع التماسي و اجتماع الشرف ذلك اليوم جازا لثنا عليه بلا وقت و كشف الخ و عبارات
 منقوله نهايه موجود حتى لو اجتماع الشرف ذلك اليوم لا للتشبيه بل لثنا في التماسي الخ و عبارات منقول فتح القدير موجود و اذا ماتت ما في
 جامع التماسي لو اجتماع الشرف ذلك اليوم جازا لثنا عليه بلا وقت و كشف اس الخ و عبارات منقول اده الفلاح موجود و محطاه
 ما ذكره في الكافي بقوله عن ابى حنيفة راجع ان ليس خبته و انما هو حدث احدته الناس فرغ له جازا لثنا في التماسي الخ كونه بلا وقت و كشف
 راس الخ از آنچه ذكر شده چون آفتاب روشن بطور رسيد كه صاحب رساله مطالبه جازا لثنا في التماسي الخ كونه بلا وقت و كشف
 نفس خذات منقول او بموجب تصريح تحقيق و تطبيق تحقيق مستدين مردود گرديده قوله ما شرف از روز و مثل از روز
 از به سلا ممنوع الخ **اقول** محروم است آن با وجوديكه مستدين از حديث ثابت نموده اند فاسد نقل است از انجمله علامه
 ابن حاج بعد از حديث موم اثنين گفته فستر لغيره فاليوم فستر لغيره هذا الشهر الذي ولد فيه لعل الخ و او غلبه الطالبيه و
 يكصد و پنجاه و هشت آورده و لان يوم عاشوراء ان تجزيه لغيره لغيره باولى من ان تجزيه يوم عيد و فترت و سرور لما تدهنا ذكره
 و فضلها و ان يورخي انه فيه انبياه و من اده ادهم الى تو انده عاشوراء مثل لغيره الايام الشريفة كالعيدين و الجمعة و عرفه و غير
 الخ قوله بقدر بحث نقل بر بنجي شخصي بمجمل الخ **اقول** منتهى وى عليه الرحمه از اعيان علماء المشهورين حرمين طيبين بود
 و رساله عقد انور كه در سير حضرت في البشر جمع فرموده و صاحب اشباع نقل سخنان امير كرام قيام كرام انان آورده است
 و در حرم طيبين و غيرهم و غيره انرا ايمدين تبركا و تيمنا و محال انرا ذكره شريفة بخوانند و در صرح حكيمه و مني مطبوع هم گريده و ملها
 كوسه و فاني بان استا فرموده اند و منيه حضرت مدوح الزا نظم نموده كه انهم مطبوعه مهر و عامه بلا و انتهار و انرا و ارسا
 صاحب رساله ان سواد حرمه قبول كنند و صاحب رساله ان سواد حرمه قبول كنند كه خود روي و دوا آنها علامه بمجمل نباشند

و نهاده اند که باشد قوله از شواهد مذکوره صدق منبری هرگز مضبوط نگردد و **اقول** این گفتار شایسته است و بعضی از علماء
چنینهاست و بعضی از علماء غیر اینست و بعضی از علماء دیگر اینست و بعضی از علماء دیگر اینست و بعضی از علماء دیگر اینست
قوله فاده از این مسود برین معنی نقل فرمودست و تصریح در مختار قائل اعتبار نیست **الح** **اقول** و اینهمه خرافات از جانب
روشن گردیده اند و حال قوله در مختار اینکه اولاً با سحبا بان لغزش و ثانیاً با الفتنه که میگوید اندک است و
و عدم اعتبار و البته گفتیم که سحبا سحبت **قوله** دیگر کتب ما مال از منبع آن بوده اند فی الهدایه و هو مقبول الصلوٰه المعرفه
الح **اقول** و لا حصه ساله مطایفه اشتباع رسیده نام حق در باب مناقشه فی المثال گردیده و ثانیاً در حدیث بیان و
تکبیر صلوة مغر و نه ستم هرگز نداشت از آن ثابت نیست پس حواله اش از مختصر است و همچنان است این عبارت منقول **الح**
و این **قوله** شکان تکلیف **الح** **اقول** با اینها شبهه دارد و باید راسخ بود و **قوله** سیکار از اقاوال شیخ الی **الح**
غزالی چنان بوده اند **الح** **اقول** این الزام هر چه اشتغال الکلام تمام نمی تواند شد چه اگر در بیان اختلافیه مجبور علماء و اگر غلط بود
ترجیح و قوت قول بعض علماء معمول تر و در او آمده و قول بعضی مرجح غیر از خود پس این نیز شایسته ندارد که نسبت باختلاف
رحمت بخلات نملک اما علیه که شقاق ضلالت است چه در مسائل فروعیه اختلافیه جز حکم تفسیق و تفصیل و تعیین بلکه الزام شرک
کفر و اختلاف اصل ایمان یکسان است پس یکسان است خواهش خود ستان علماء کرام و اولیاء عظام یکسان است اگر این الزام بر ایشان
دارد کرده خود البته گنجایش میدارد و رجحان قدر عقل نیست نهایت اختصار بر آئینه طایفه باید شنید صاحب که از اشیاء شامی
پر در مختار و با وجهی بی فهم مطلب است و میگردانند و در بیان شامی در بیان مختار و در بیان مختار و در بیان مختار
و التعمیم الشیاب علی قبول الصالحین لا اولیاء قال فی الجواب که استور علی القبول لکن نحن نقول ان قصد التعمیم فی عیون
الاستاتة حتی لا یحققوا صاحب القبول جلد المشرق و الاولاب لعلنا فلیل الزائرین و یبایز لان الاعمال بالنیات و هو ان
بدعت من قولیم بعد طرف العود رجحان القبول حتی یخرج من المعبد اصلاً لا بالنیة حتی قال فی المنهاج انه لیس فی سنة
مرویه و لا اثر محلی و قد فعله اصحابنا که ان فی کشف النور **الح** و نیز همان شامی در باب تیلاد که فرشته الاول ان مامر
عن الهدایه لیس سنیاً علی ان الاصل الاباثة لان الخلاف الذکور و نه ما یقبل رد و الشرع و صاحب الهدایه انما اثبت **الح**
بعد رد و الشرع بنقض الدلیل بقی ان مقتضی الدلیل باجتها لکن ثبت العصه مبایض و قد صرح بذلك فی الاصول القبول
سیت قال بعد رد و الشرع الاموال علی الاباثة بالاجماع **الح** و بطریق دلیل الحیث لان الله تعالی اباحها بقوله جعلها
جسیماً **الح** الی قوله **الح** الی نسبت الاباثة الی المعترض الخاف لما فی کتب الاصول من تعریض الی الیه **الح** و الاباثة **الح** و
و انما فیه و فی شرح البرزوی للسلامة الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر صحابنا فی ان الاشیاء التي یجوز ان یراد الشرع بها
و حرمتها قبل و رده علی الاباثة و بی الاصل منها **الح** و نیز همان شامی در بخشش همیشه شامی مذکور است من کتب البقیة و
قرار الزیادی ان الانسان انما خلق له شی و اراد ان یرده الله سبحانه علیه فلیقف علی طاعت الله **الح** و غیره و الله اعلم

و بهیمنی تو ابا الهی سلی الله علیه و آله وسلم ثم بهیمنی تو انک سید احمد بن ملوان میقول یا سید احمد یا بن ملوان که ترد
منالقی والان شریعت من دیوان الاموالیاء فان الله تعالی یرد من قال ذلک ضالک بهیمنی که از کذا فی مکتب
شرح المنهج للدودوی رحمه الله تعالی بجا دازا کان اربعه بحرا العلوم که استناد میکند در همان ارکان اربعه انکار سماع اموات
را باطل قرار داده و در شرح معنوی شریف و شرح و تفسیر اول بیان سماع اموات را در متن نوشته حاکم و عقیده من
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب نیست و اجماع است و نیز در همان ارکان اربعه و شرح جده الله العالی
تفسیر و تخیل این تمهید موجود است که ازان بطلان عقیده طایفه هم ثابت است و از غنیة الطالبین که با نسبتا بسبب جناب
غوث الفقلین رحمه الله تعالی علیه سندی آرد در همان غنیة و با ثبوت موجود و مصرح است و نمون بان المیت یعرف من
یزوره الخ باید دید که بموجب عقیده طایفه نوبت فرق کفر و ایمان رسید و نیز حضرت و رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح
الغنیة شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا اقول بشی کن فیکون الی الله
اجعلک تقول بشی کن فیکون و قد فعلت لک بکثیر من خواصه و اولیایه من بنی آدم و نیز ملا علی قاری در زبیرت الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبدالقادر و شیخ عبدالحق و راجع الالاجیا و شیطونی در بهجت الاسلام و امام یحیی و تالیفات
خود و دیگر امیر کرام از حضرت دی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده اند قال من توسل بی فی شدة فرجیت عنه
و من استناث بی فی حاجت فقیست اید من حلی عبدالمغرب کعبین ثم یصلی یسالم علی النبی صلعم ثم یخطو الخی جبهت العراق
احدی عشرة خطوة یدکر فیها اسمی قضی الله حاجته الخ و از ملا علی قاری که سندی آرد همان ملا علی قاری در مرقاة
و غیره مابجا بحقیقت اعتقاد سماع اموات و کلام زایر را تصریح نموده و در شرح عین العلم در بیان سفرین
و شرح حدیث شدر حال گفته و لا منع هذا زیارة بقول الانبیاء و الاولیاء و اذ کل من یتربک بشأه فی حیاته یتربک
بزیارته بعد وفاته فبحوز شدر الحال لهذا الغرض لان المحضر فی حق الساجد دون سایر المشاهد الخ و همچنان است در مرقاة
و در شرح شفا ر قاضی عیاض گفته فان روجه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام الخ و از وظایف النبی که
سندی آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمیکند مصنفش شیخ عبدالنبی است و این تمهید که حسب عقیده طایفه شرک
مطلبی است در جان طایف النبی و را د ابی سفرائین هم نوشت که چون اراده کند فریاد رسنده را یا گم کند چینه را یا بگوید
یا عبدا و الله اعینونی یا عبدا و الله اعینونی و نیز در همان وظایف تعریف بر وز عرفه را مستحب قرار داده و بکلام شاه
ولی الله و ملوی که استناد می برد و از و الفاظ کمال مدح و منقبت بجهت رسیدن سلسله طایفه و باطنیه مولانا خا
بایشان تحریر میسازد و کلام بر طریقه مختصر طایفه شریک و کفر شاه صاحب باثبات او را که علم و سماع اموات و استناد
از اولیاء و انوار ارواح و توجیه از بزرگ وقت ندای و شغل مایه و بوسه قبول ملک طراوت آن و امثال این کلام
نخواهد این امر در کتب و رسائل شاه صاحب بسیار بسیار دیده و بر قدری ازان از مصلحه کتب ضعیف و ضعیف

قدس هم می توان رسید و بچنان استاد شاه عبدالعزیز صاحب علیه الرحمۃ هم از کمیت است چه قطع نظر از اندک فائده
 شاه صاحب بدیاج حقیقت سماع احوات و حوائج استمداد و جواز خواندن با شیخ عبدالقادر رشیدیته و اعراض اولیا بر
 دستخوار تقطیع ترکات و دیگر سایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعضی طایفه و بعضی اوقات برای مگو خلاصی خود نگاه
 از نسبت آنها می نمایند از کتب غیر غریبی هم بواسطه کثرت و بطلان مذہب طایفه ثابت است که بعضی جمله دشمنان
 و عاقلین طایفه بودند لاجار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب و رجحان خود و تفریح بمنائیه
 انما تجمله اینکه در بیان حالت انقطاع متعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعضی
 از خواص اولیا را اندک که الجارحه تکمیل و ارشاد و بنی نوع خود گرد آورده اند درین حالت هم تصرف و در دنیا داده اند
 و استغراق آنها بجهت کمال حسرت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نیگردد و اولیایان تحصیل کمال باطنی از آنها
 ینمائید و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فوائد و منافع و فواید
 که در مدفن کردن چون اجزای بدن تمامه یکجا می باشند علاقه روح باین از راه عنایت و نظر بحال ینمائید و توجه روح
 باین زمین دستنشین نبهوت شود که بسبب متعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات
 و ناسخ و تملکات و فراق مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسبب ولایت و فیض و پس وضوح گویا روح را
 بی مکان کردن و مدفن کردن گویا ممکن برای روح سامعین است باینکه اگر اولیا و مؤمنان و دیگر صالحی مؤمنان متعلق استمداد
 جاری است و آنها را فاده و اعانت نیز متصور الخ و در بیان تعلیم فرموده و بعضی تعبیر نیز این را روح را می باشد که بعضی
 زیارت کنندگان اقرار می گیرند و ستان بر قبر مطهر و ستایش می کنند زیرا که روح را قریب بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود
 الخ و در رساله فیض عام که در لکهنو و کلکته و غیره مطبوع هم گردیده افزوده اند بعد از نماز عشاء و در دو بیهوشی که باشد صد
 متوجه سمت مدینه منوره شده و اختصاص صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند الخ و بعد از آن بعضی از اهل قبور
 مشهور بکمال اندر طریق استمداد از ایشان آن است که ما بنسبت قبر اوسوره بقبر انگشت بر قبر بناده تا مفلحان بخواند یا بگوید
 یا مین قبر باید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و زبان گوید ای حضرت من بر آفتابان کار و رجب الهی القی میکنم و دعا
 نیز بخواند و شفاعت ادا و من غایب الی قول لکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ نیست مشتی نمونه از خواص و اولیا که از هزاران
 هزار یا بلحا حسیطه طایفه خاسر و گمراه بلکه مشکوک و محال نفوس کن بسبب کثرت و کاف و مشرک بودن علماء و مذکورین بلکه کافه
 ایتمه دین لازم می آید پس اکثر استدالات صاحب سالادوست محض اند قوله اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خضم
 یافت چه بخند و در لازم آید الخ اقول چون قول ابن شیخ متذکر بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
 بهوالمؤمنین است و در روان البتة مخدوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را محمداً علیه السلام تراز و آن
 لبسین چه است قوله قال الشيخ الفراء فی المنحول اما بوضفیه فقد تلک بنسبته الخ اقول اولاده آوردن از این

عبارت باشتار بنقول دین عام محض است و نفی است و ثانیاً اگر چه بجهت اشتباه از تحریر محمول بعضی مؤلفان احوال
شان در بعضی کتب این کتاب منقول بطرف تحجیه الاسلام غرالی و بگردیده است اما جرات این کس باید دید که در این
این کتاب بکار این عبارت را برای الزام الهنت پیش نموده بود و محققین الهنت اصل اشتباه ظاهر فرمودند اما
دین اغصا که کتب شافره طرغین بطبع رسیده این امر کاتمنی نصف النهار گردیده با وجود آنهمه باز باقی
روافض الهنت را الزام مالا یلزم نمود باید دید که در آنجا بطبع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابو حامد غرالی
در احیاء العلوم که بالاتفاق و با شبهه از تصانیف است بمخلاف منقول که عند التحقيق از محمود غرالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل سنی و اهل بیت اید نیست از انکار سیف را بدلیل و مناقب اربعی حضرت امامنا
الاعظم هم را یاد الوصف ذکر انداخته قول اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس از کار شریفه
و قیام برای شاعت غفلت و محبت و اگر امام حضرت سرور امام مسلم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
منسوخ است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور محموده علی الاطلاق است و دیگر شیهه او امام
که بجهت تعادل آورده است رفع آن از سابق باید طلبید **قوله** یا عجباً که محبت گرفتن حصه بایه به توارث حرین الخ
اقول عجب آن خود عبارت به این نقل میکند و باز گفته است عجباً که محبت ناهنجی بر زبان می آرد مالا باید نهید که صاحب بایه
در بیان مذہب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته توارث اهل حرین حجت گرفته است و انچه از طرق دیگر
ایمیه در جواب آن اقول آن حضرت صلوات بر او باد از این امر مردود بود و آن احتجاجی فی نفسه عموماً ثابت نگردد
بلکه مرتب ترجیح توان گیر ایمیه که دلیل حدیث خاص است به ثبوت رسیده پس در امر یکی از حدیث مخالفت نداشته باشد
و معمول به و مرتب ایمیه حرین طبعین باشد البته بموجب قول بایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف می آید و غیره آن
است استدلال بان میتوان نمود که ایمیه دین نداده اند و قطع نظر از این همین بجهت مناقشه فی المثال حیات
جبال است که خود بایه دیگر کتب فقیهه از استدلال بحدیث حرین بر حجب بودن امری مالا مال است از آنجمله در بایه
در بیان تراجم فرموده و المستحق فی المجلس بین الترمذیین مقدار الله و تحقیق و کذا این الحاشیه و التورع و اهل
المؤمنین **قوله** سلف الصالحین شریان اهل بدعت حرین خطاست الخ **اقول** اگر چه بموجب علی علیه السلام طایفه متبع بلکه شرک بودن صحابه کرام
و تابعین غیریم از اهل حرین و غیر جماعه از منیت بلکه از منین علیه السلام معاذ الله یعنی بود و لکن در بعضی از صحابه و تابعین معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر از این میگویم که علما بر حجر بن عسافر و علی بن ابی حمز و سایر علما بر اهل حرین طبعین اگر چه می نمایند و تا بر آنند
و قسب چنان از ایشان و متبعین و معتقدین شان در علما اهل سنت باستناد و اسناد خودی در رد و الا از احوال
و افتاال ایشان نیز استخوان بسیاری از بدعات حسنه عموماً و احتیاج علی مجلس از خصوصاً ثابت است و آنهمه مورد
موافقت مذہب اسماعیلیه بدعات مثاله مثل انداز اصل ایمان اند **قوله** بقا الهنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر دو اقسام من احاد و شش نفری نخواهد بود که روح شرک کفر و حرمین علی حسین امانی آن بلاین مقدسین
 بگزین تصوف است پس بوجب قول اسماعیلیه بدعات مثل شرک خلل انداز اهل ایمان انداز استحسان تعامل تمام ایمیه
 عظام حرمین شش نفرین بدعات مثل مجلس سلو و دغیره اگر که لازم میگردد البته مخالفت احاد و شش نفر است از انجا
 شش نفر ثابت است که دین حق در حرمین جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه روح
 کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق بانی فائدا ماسهند انوشک فتوح دار الاسلام و الامان باشد و مجتهدان دین
 و محمدان حق را اینجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در رفاة و در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم
 ان الذین یبازر الی الحجاز الحدیث نوشته ای نفی من ظهور الفسق و استیلاء الکفره الی الحجاز و هو اسم کتبه و الدنیه و حوالیهها
 الخ **قوله** عندئذ یقلل کثرتهم در تسلط و باید بودند الخ **اقول** این چه جهالت است از تسلط علی بن عبد ربین
 طبعین بودن آن شیاطین این اسم عظام حرمین علماء کرام بلاین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده حساب شرک
 حقیقت سجد بکارگردان میکنند و اسماعیلیه اختراع هجو عقاید فاسده نموده ایم حرمین طبعین را از اهل سنت و جمیع سادات
 شرک کا فر قرار داده اند از کما شد شیخ نجفی تسلط یافته شامی که بمسود قلیع عهد نیرید و حجاج بودند و آن بلاین مقدسین
 طایفه بودند و در سر است از منتهی بوجب عده صادقه حضرت مخبر صادق صلعم لایکید الی الدنیه احد لا یخلف الی الخ فی الامواله
 ما زاره آب شو بمقر اصلی خود شش نفر است که تفصیل این قلیع باخبار معتبره معروف میشود و تاریخ حرمین مذکور و کما رساله
 خراج و انکار از آن است شما خود ساز و تارهای هکات او عقاید کما علامه شامی که از مستندات است نقل ننمایم که در حاشیه
 او مختار در باب البغاه و رجوعت خوارج نوشته نو که دیگران محاسبینا صلعم علمت ان ذلک غیر شرطی سبی الخراج بل هو بیان
 الخ و غیره پس سیدنا علی و اهل البیت فی فیهما اعتقاد و هم کفر من خرجوا علیه کما متی فی زماننا فی ابتداء عبدالوهاب بن خرجوا
 من بنجد و تغلب علی المومنین کان یقولون مذنب الجنا بلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و
 استباحوا ذلک قتل الی السنه و قتل علماء هم حتی کسر الله شکم و خرب بلادهم و طغیرهم عسا که المسلمین الخ **قوله** قول منکرین
 القواب الی قوله لایق به تکلف اولی الالباب الخ **اقول** هر کجا یکبار یا بستان مشهوره و مشهور مستنده و فساد
 و حاشی مستنده اند و قاید و کثر و مختصر و توفیر الالباب شرح معنی و در مختار و بر جنبی و قاضی خان و دیگر صد اکتب محتمه
 و معروفه لفظ بنیت لایق به خیر من مستحب افضل نوشته اند و چه محققین هستند و کما رساله اثر محقق و مستند و صحیح قرار
 داده و تولد منکرین امر و دو نموده باشند پس لایق به تکلف اولی الالباب شش طبعین است و بصوت غرابی که
 قال القسطه فی القلوب الخ **اقول** صاحب رساله عجبه و لا درست برای اثبات لایق بودن استکمال احتیاط لفظ نیست
 از مواجبه بار نیکو در آن ذکر اختلاف است نقل نموده عبارت نیکو از آن بودن احتیاط مذکور است و محققین و دو مواجبه
 مدح بود از آخر نوشته همان فرمود متصل همان عبارت است لایما و الذی استقر علیه انما بانا احتیاط البطلان بها الخ

قوله مقتضای این دریده دینی نسبت بعضی کبری است بنوی شیخ احمد سرزندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب است
 اللفظ بعضی عیان بلفظ یعنی تعین نبودن باز ایراد کردن که در کلام غفلان کس این امر یک است بلکه غافلش چنان است
 و برین بنا دل و قاحت کشودن کمال لغایت و سخت دریده دینی و سفاکت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
 بیان پس بر تقدیر صحت نقل و محمول بودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از سئله بخونه باند بهب مختار صاحب را به بجهت وجوه
 مخالفی دارد از انجمله آنکه در کلام منقول عامه نیست را رافع سنت و نسخ آن قرارداد داده شده است حال آنکه صاحب را
 به ثبوت استحسان آن از اثر مردی حضرت این عمر غرض از قرار دارد و در یقوت لازم گردیده که معاذ الله حضرت و رفع سنت و
 نسخ آن تجویز فرموده باشد علی هذا القیاس بسیار از صحابه کرام و دیگر ائمّه عظام در بسیاری از سقیاب با وجود تصریح بر صحت
 بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفا در شهرین نیز حکم استحسان داده اند واضح باشد که تعبیر صاحب
 رساله از شیخ موصوف بعضی کبری است بنوی و توصیف شان استناد و بمکاتبتشان محض خدمت و کثرت است چه
 موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعف و ادعا غفلت بنوی هم توان شمر و غفلت کبری و اکابر فضلی امت چنان
 توان ذکر کرد و مکتوب سدد و از دهم جلد اول فرموده مخدوما اعاویش بنوی در باب جواز اشاره سباب بسیار دارد
 شده اند المی قوله ما استقلال را نمی رسد مقتضای احادیث منوّه حرث و اشاره نمایم الخ فصل شصت که صاحب رساله حسب
 اصول مذہب خویش چه حکم صادر نماید **قوله** که حدیث صحیح هم در باب کبر الخ **اقول** در شکره شریف جروایت صحیح مسلم
 آورده عن عبد الله بن زبیر عن قال قال رسول الله صلعم انما سلم من صلوة يقول بعبوة الاعلى لا اله الا الله وعدة لا شريك
 له الملك لا اله الا الله و هو على كل شئ قدير الحديث محدث و ملوی حضرت شیخ عبدالحج جنفی و راشعته اللغات فرموده این حدیث صحیح
 است و چه خبر که آنحضرت با و از ملحدین خواند اما بعضی میگویند که ملحد خواندن آنحضرت برای عقیم اصحاب بود و چه خبر که گفته
 که افضل خفانت المی قوله حدیث است که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور و اخفاقت و بعد گاهی در شوق و غیبت
 مشروح است بمانند به الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس عن ان رفع الصوت بالذکر معین حضرت
 الناس من المكتوبة كان علي عبد الله بنی صلعم الحديث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند و راشعته اللغات در باب
 الذکر من الصلوة فرموده بدانکه خبر ذکر بر مطلقا و بعد از نماز مشروح است و درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
 روایات کراست رفع صوت آمده تحقیق مستدین صاحب رساله ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند و در اینجا چیز سه
 مختصر از اقوال مستدین صاحب رساله باینشید علامه طحطاوی گفته جاف فی الحديث ما اتفقنا عليه و هناك ما لم يثبت
 اتفقتنا عليه و لا سراد الخ بینهم ان ذلك يختلف باختلاف الاحوال و الاختصاص كما جمع بين الاحادیث الدالة على
 الجهر بالقرارة والدالة على الاسرار بحيث ينفذ الرياء و تاذی المصلين اجماع النیام فالأخفا و افضل عليه كل خير الذکر
 الخفی البه افضا حديث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و مقتدی فایده للسامعین و بوقط قلب الذکر اما قوله تعالى و لا

فالراجح فی تغییره ان لا اعتد بهما التماز عن الماسورة الاختراع فی الاصل فی الشرع وتفسیره بالجبر بالذکر مردود
 ومانی الخاتمة من ان رفع الصوت بالذکر حرام فحول علی الجهر المفرط فی الزاوية عن الفتاوی ان الجهر بالذکر فی المسجد
 لا یمنع عنه احتراز من الذکر تحت قوله تعالى من اعظم من من ساعد الله ان یذكر فيها اسمه الآية ابر السعد والنج
 وشمی ودر المختار نوشته و فی حاشیه المحرر عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً و خلفاً علی استحباب الذکر الجماعی
 فی المساجد و غیره الا ان یثبث جهرهم علی نایم او معصی او قاری الخ معانی قاری در مقاراة و رباً و تر در شرح بند
 کان مسلم او مسلم بقول سبحان الملك القدوس ثماناً و رفع صوته بالثناء الی ریت نوشته قال المطهر بن ایدل علی جواز
 الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب انما احتسب الریا و الطهارا للدين و تعلیما للمسلمین و ایضا الذکر بالکثرة الذکر الی مقدار
 یبلغ الصوت الیمن الشجر و الحج و الدار طلباً لا اقتداءً بالغير بالخیر و یشهد لكل طیب یأسر سمع صوته و بعض المنشیخ یخیر
 اخفاء الذکر لانه بعد من الریا و لهذا یشتلق بالنية الخ و لمعات بذیل اربعه اعلی انکم نوشته فی اشارة الی ان المنشیخ
 من الجهر للنية بالکون الجهر غیر مشروع الخ و جمیع الذکرات فرموده جهره ذکر مشروعت بلکه سناً تا آنکه فرموده انخفضت
 و رد فیکتله لمنه که در صحابه آوازهای خود را ذکر فرمودند ایها الناس اربعه اعلی انکم الحديث مضمون اربعه اذکرات
 و ارد که منع از جهت شفققت بوده از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است انخفضت صلعم با ذکر او و عید و دوا لمن
 بکثیره و همچنین سلف از صحابه من بعد هم جهر کرده اند بذکر و باینها دلالت دارند بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و باینها
 قطع یای مخصوصه اند پس آنکه نظر کرد بجنب سحری علت اجازت کردن آنرا علی العموم و آنکه نظر مخصوص کرد و فکر و طریق اول
 موافق است بمقام مشروع و مطالب آن الخ مخصوص ذکر العباد و آورده فی عدة الابار و فی مجموع النوازل الخ الخاتمة
 و الی ایدیه السحیة و الصغر و الملقط لتجنیس المزیدان قرأه القرآن بصوت رافع فی الحمام بکیر و بصوت خفی لا بکیر و
 و لا بکیر و التبیح و التهلیل و ان رفع صوته قال الجایع علیه الله تعالى و معلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات و انما
 کلها غافلاً فاذا کان جواز التبیح و التهلیل فی الحمام بصوت رافع من هذه الاشياء فکلان یجوز فی المساجد و البیوت
 و الزوايا و الخوة فی مکان طاهر کان اولی و دویده ما ذکره الفقهاء الزاهد ابو الیثم مع فی کتاب التنبیان حرمة
 المسجد خمسة عشر و ذکر فی محله ان لا یرفع الصوت غیره فی غیر ذکر الله تعالى و فی لسان الفتوی فی باب الاذکار
 ان النبی سلم کان یجهر بحصاة یسبح بها الله تعالى علیهم بالاذکار و التهلیل و التبیح الخ و همچنین است و در بسیاری از
 کتب مشهورة نفع تخفیفه بالجهر و تحقیقین طلق ذکر جهر ممنوع نیست بلکه ممنوع افراط جهر است که مفسد باشد اگر صاحب
 رساله را بر اینچنین دیگر مستدین او نقل کرده است نشود تا بریند که شاه ولی الله صاحب دهلوی و قول جمیل بعد بیان ذکر
 جهر نوشته اند المراد غیر المفرط فلا منافاة بینة و بین مانعی عنه الخ قوله قال ابن الهام فی فتح القدر الخ اقول
 قول علام ابن الهام و ربیان اختلاف حفرت امام اعظم با ساجین و رحیم الله تعالى و بکثیره غیره البطر و انست حقیقت

این تمام اختلاف و اصل کبیر برای فطرت بلکه وصفت جبر و اخفاست صاحبین شیخ علی بن فضال و فطرت جبر را مستنون
میدانند و امام صاحب اخفا را مستنون میدانند و جبر را در آن بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله
بر تقدیر ترجیح این روایت هم خلاف اینست که آنکه امام صاحب در جبر کبیر فطرت حکم از دم ضلالت و عبرت
فرموده باشند در شرح صغیری مندر نوشته و انتخاب کبیر جبر را فی الطريق یوم الاصحی اتفاقا دیوم الفطر را بجهر عند
الی حنفیه عند ما بجهر و مورد وایه عند الخلاف فی الافضلیه اما الکراهه منسقیه عن الطریقین الخ و بجهان است و در شرح
کبیری و چگونه حکم از دم ضلالت میتوان نمود که احتمالی با فضلیت جبر از بسیاری صحابه کرام و مجتهدین عظام درین
خصوص مشغول است و نایا قول ابن همام را دیگر مستندین صاحب رساله تعقب هم کرده اند حضرت بحر العلوم را یکی
از مجتهدین بوده قال فی فتح القدر ان الخلاف هنا هو فی الجبر یا التکبیر یا نفس التکبیر فند و قطعانی کل وقت و الجمیع ان
الجبر یا التکبیر سائر الا ذکر مشروع و مند و بالنبه قطعاً کلا اخفا و لکن الکلام فی انه بل لهذا الوقت بخصوصه شرع التکبیر
ام لا و هذا الصیغ الخلاف سوارکان الجبر و اخفا و فالحق ما یفید البحر الرائق ان لیس عنده فی وقت الذمافی بخصوصه
من التکبیر عند ما ذکر مخصوص به اما نفس التکبیر مذکر است مشروع و مند و بی کل وقت جبر اخفا و قال الفقیه ابو جعفر
یوسف فی زی البیوم ان التکبیر للعامة لا فیهم بها و اما من الذکر فلیذکر و ان شاء و بنیایا فشدک لی ان لا کراهه فی الذکر
یا الجبر و لا حکم بجم المشیخ الخ و بعد از آن استلال بقوله فی ما و ذکر ربک فی نفسك فخرها و خفیه و ان الجبر من القول
بانه یل علی مشیخ الجبر بالانکاب ارشاد فعل الصحیح فاسد لا یجوز بالانکاب و انما یجوز فی کفی فی نفسه کثره فی نفسی و من ذکر فی
فی طایفه ذکرته فی ما و جیه منجم الا عبادیت فی هذا المعنی کثرت لا بد ان تكون متواتره و فی الاية يجوز ان يكون دون معنی
عمر و المعنی ذکر کراهه فی نفسك ان تضرب و الحرف عند الجبر بالقول المقصود انه یجوز الحاطة القلب لسان لا بالجبر
مع قبول القلب لایة تاویلات آخر مذکوره فی مواضعها الخ و ثالثا قول ابن همام با وجود یکسبک از مذمات صاحب
رساله و عامه طایفه را در دو میانه و اما صاحب رساله کمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد و قوله در در المختار سلطنت
الخ اقول صلح محتمل نیز که در دلیل امام اعظم علیه الرحمة این قول برای مستنون بودن جبر کبیر علی الفطر ذکر کرده بآن
صاحب در مختار و در همان سکه در رد المحتار گفته و لا یجوز بالتکبیر فی طریق بل تخفیة هو الاصح خلافا لما فانه بجهر و الحلف
فی الافضلیه اما الکراهه منسقیه عن الطریقین الخ باین بر گزیده که بدو قول امام صاحب باین روایت اگر چه جبر کبیر فطرت مستنون نیست
و بطریق ثبوت از سنت بدعت فرموده اند پس هذا شبهة و تحقیق مستندین صاحب رساله کرده نیست چه جای حرمت و
ضلل اندازی اصل ایمان نظیرش قول حضرت ابن عمر رضی الله عنهما اگر چه سلوة الغفری را بطریق ثبوت از سنت آنحضرت سلم نزد آن
بدعت فرموده اند پس هذا مکروه و حرام نمی دانستند فاهم و لا لکن من المتعصبین قوله در فتاوی بزازیه مذکور است الخ اقول
کلام بزازیه و رایت البیضا اضطرار بدار و چون که مستندین صاحب التقریر کرده اند باین از آن بر یک نفره پسند کردن

و بر آن خورسند گردیدند نهایت است علامت حموی در تاجیه اشباه گفته قدامت بطول الم الزمانی فی هذه المسئلة فقال فی
قنادی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فی قلت الذکر فی القنادی ان الجهر بالذکر لو فی المسجد یا فی احتیاج
الذکر تحت قوله قال فی من یمنع مساجداً لشدائک کرهها باسمه و صنع ابن مسعود من غیر مخالف قوله قلت الاخرج عن
المسجد لوسیالیه بطریق الحقیقة یجوز ان یمکن لا اعتقادهم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و الفعل البایز یمکن غیر جائز
مفروض لیس فی حقیقة فکذا غیر الجایز یجوز ان یجوز لغرض مادی فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال اراضی امواتهم بالتکبیر و لم یجوا
علی انفسکم لحدیث یحتمل انه لم یمکن فی الرفع مصححاً فقد رکنه فی غزوة و قد دفع العسکری فی البلاء و قد دفعه المارغی فی القنادی و کان فی اللذان
و الخطیبتین قوله بر حین بعض نقباء استحقاق توبیخ الخ اقول هرگاه که تحقیق در زمانه است و شرح معتبره تقریر
استحسان زمره و اندام صاحب تطویل نیست و در متن و شرح باید دید قوله تعمیم الخ اقول قطع نظر از آنکه استدلال
صاحب اشباع که بکتابت بقید است و در آن از مستحبات متأخرین شمرده اند صاحب رساله را چنین تقریر نمود که عدان از محای
روان بود هرگز و او نیست بدو وجه اولی از کلام کار حساب رساله بودن عام نیست نسخ است و رافع آن ثابت جنانچه
خود نقل نموده و دوم بقول صاحب رساله از محدثات و بدعای همان تحت محایب کرام خارج آنکه از جمیع محایب یا اکثر
یا سکوته یافتن مرجح بودن آن ثابت باشد قوله تعمیم نیز مختلف فی الخ اقول منسوخ نه از اصول است و
خبری دارد و نه بسبب طلب صاحب اشباع خیالی می آید قوله چون ذکر خلفا را را شنید الخ اقول کلامی است مختل عین
وجه اولی که بتصرف کار بر طایفه نیز یکسان نیست نیت از عمل آن نسخ نیست و رفع آن ثابت می شود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام مهم ثابت و معروف باشد بلی آنکه در سنت ما لغت آن داشته باشد و بلی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد
تا نسخ سنت و رافع آن و موجب نهائات قرار یابد پس در ذکر خلفا را را شنید و همین شیخ یقین و در خصوص خطبه نماز جمعه
و عهدین و التزام آن که منقول از بعض تابعین باشد و نسخ و رفع سنت باشد برین تقدیر الزام یارایست
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز عاقلان که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بطریق تقاریر و ایه طایفه متواتر گفت
که التزام همین شیخ یقین و خلفا را را شنید و اتمام آن و همین خطبه نماز و تفصیل آن نیست مردود بطریقه کدائیة از آن حضرت صلوات
بلکه از جمیع صحابه کرام و آل اطهار بلکه از ائمه اربعه مجتهدین منقول نشده پس غالی نیست یا ذکر مدح و اخضرات و خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دین می شود و نه از امور ذکرشان سبب نزول حجت فی خبر و اعلام بودند یا تمام ازین خبر مردود بودند
الی آخر المغالط سوم ادعای تواتر از عهد تابعین حسب قول صاحب رساله آنوقت قابل تقدیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد و علم اتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب سطر اراطیف مستدر و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متواتر بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متواتر بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده قولاً بر حین
بودن تسلیم نان منوع است الخ اقول قطع نظر از عدم شهرت شریعه اصبه و ذخیره اصابه لکلیع عدم رجوع قول آنها

بر جوان صاحب الفخ و غیره هرگاه که محققین مستندین صاحب رساله استخوان مای ترجیح داده و صوابی شسته باشند پس بنا بر قول
 انفس قطع نظر از جهالت حال شان البته منقح آن و نسبت منکالت بسبب اصل استخوان مردود است و نیز الفایق آورده و بعد از
 من الاقوال نه بدنه مستند **قوله** استخوان این چیز را بنا بر حفظ وین حکم انفرادی متبع المخطوطات **راخ اقول**
استخوان تعلقات کتابت قرآن که صاحب اشباع از چند کتب آورده گوید بعضی امور این عذر رنگ جاری کرده اگر چه
 کبر صاحب رساله را سفید نخواهد بود اما در بعضی نقل جاری شدن می تواند از آنجمله است اینکه بجز تحلیف المعصف لما نیه من تعطیله
 حجة الاسلام در احیاء العلوم و در بحث تحقیر کتابت قرآن و علامه حمزه و غیره بعد اختلاف نوشته و لایسنخ و ذلک من کونه
 محمد بن احم من محمد بن حسن اما این بدنه نمونه ماقصد الم سنة القویة اذ نکات و نقضی الی تغییر الی لغضا **قوله** لازم است در بیان
 مقدم و تالی ابن شطیط **راخ اقول** در بیان نقل نمودن چند نفره رساله دعای مولفه مولوی خرم علی کبیر بنجدیه که در کتب مشهور
 گردیده برای اسکاوت صاحب رساله نبردست در رساله مذکور نوشته اگر گوی که دست برداشتن در دعای صریح نمودن از احادیث
 قولیه فعلا البته ثابت شد لیکن در عاقبت صلوته خسته بیت که از این چه دلیل است گویم و بانه التوفیق که چون ثابت شد کفر
 الیدین از ادب عاست و جالب عایت و موقت بوقتی دون و قتی نیست پس حاجت دلیل دیگر مانده داعی از اجاب شایر
 منخیر است بعد نماز بجزین و عاکند یاری آن تنها یا با جماعت **راخ** صاحب رساله بیان کرد که لازم است میان مقدم و تالی این شرطی است
 یانه و نیز در آن رساله است دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنها بعد آن با حدیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً در استغناء
 غیر آن ثابت است گو با التزم عقیده خسته بیت که از این مروی باشد **قوله** تمین و تفصیل مکرده بوده اند **راخ اقول** اول
 معنی تفصیل باید فهمیدن بعد تحقیق حکم که است باید نمود از ماته المسایل و غیره از مقامات متعدده معنی تعیین کرده و هر یک است
 که آن تعیین لازم استغناء کرده و طلق شرعی را مفید خصیصیت و اندو قابل جواز اطلاق باشد از آنجمله و رجای الی شانزدیم
 گفته و تعیین کردن روزی برای ایصال ثواب برده که با تحقیق بمون روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطاست الم
قوله علامه در موصوعه و غیره چه نوشته اند **راخ اقول** ملا علی قاری در شرح شمایل نوشته و اما حدیث مسلم لا تقصو
 الحدیث فحول علی النبی عن افراده بالصوم بحیث لا یصوم غیره ابد التوهم منه انه لا یجوز صوم غیره **راخ** و صلاحت من بعد
 نقل توجیهات علامه نوشته تری جمعه که روزه کهستی بین جوشنا حین توجیهات لکبین تویر بر مجب مذنب ادن کی کنایه
 جواد سکوک کرده کهستی بین او بر موجب مذنب خفیه کی حاجت ان توجیهات کی نهین اسکی که ادن کی نزد یک سید مکرده نهین به
 چنانچه فتاوی عالمگیری مین لکهای که مایز نری جمعه کار روزه بلکه در مختار مین سخب لکهای اسکوال **قوله** بدعت سیئه
 است ان معذرات را میداند که سنده یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد **راخ اقول** اولاً حکم زلت صاحب اشباع درین باب
 نمودن با وجودیکه امام حجة الاسلام و امام معنی و امام شافعی و غیر هم تقریح آن فرموده باشد از لایق است عظیم چنانکه از اسبق
 بی ثبوت رسیده و انایا واجب رساله را قرائی نیست در اسبق خود قابل نزاع لفظی گردیده است **قوله** انهدام بنیاد اجماع و تالی

اقول بر گایک نهی عام مطابق عدم فعل از محاب که گرامر ملکه عدم فعل از آنحضرت صلعم اگر چه محاب گرامر هم آنرا کرده باشد
 دلیل عدم جواز گردیده تا مجید که از آن شخص سنت و وضع آن لازم میگردد و این در صورت البته انهدام میباید و قیاسی
 است که اهل اجماع و قیاس بر گز احزاب نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات و همان صورتی که نهی نهی بوده عدم
 فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد و الا بر تقدیر ثبوت مثلثات و عدم جواز دلیل عدم فعل از عدم مردودیت ثبوت
 حدیث چه گنجایش اجماع و قیاسیست محرات مشرعی امور مثلثات را مندرج بنا بر قرار دادن و نسخ و وضع سنت نمودن اهل اجماع
 و قیاسی ها شاکه کسی باشد اهل انصاف نگوید می دانند که برهان مولانا رشید الدین خالص که محال تجرد این از شوکت عمری
 و غیره چون کتابت کلام است بجز اعتراضات و ایه پیش نمردن و معنی کلام نفهمیدن سوا کرم الوالی خویش نایده و بگویند و بگویند
 که اصل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر مضموم است که ثابت از اجماع و قیاس نبوده **اقول** اولاً این که این کتابت
 از عقل چنان قول مولانا رشید الدین انصاف را باطل از عدم جواز عدم فعل آنحضرت صلعم و محاب یاد آید گردیده
 پس چنانکه از آنحضرت صلعم و صحابه پیش ثابت نباشد برین تقدیر موجب این دلیل البته تا ما بر آن گردانید و اجماع ثابت
 پس لغویت اجماع و قیاس لازم آمد برین بحث چه گنجایش تعبد باین قیده است و ثانیاً شاید اسماعیلیه بر گز ثابت و قرار نیست اگر
 فی الواقع این کس سایل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت می دانند پس سبب از دستورات
 سابقه او که بحریف عبارات یا عدم فهم مطالب آن روشه ابر باشد نه مذکر **قوله** مخالف و مزاحم قواعد شرعی بود و بنویسند
 بدعت سبب باشد **الح** **اقول** بن تقیم صراحت مخالف است بحقیقات تأییدین که ما سابقاً **قوله** پس مویید جواز مجوعه بگویند
 باشد **الح** **اقول** قطع نظر از آنکه یک کس هم صاحب رساله در سابق و وضع گردیده است از مشروعیات اجتماع برای حق
 و نیز از بودن ذکیلا و آنحضرت صلعم سبب بدعت و غیر ذلک بن الامور بنفرد و منفرد افکار نمودن عین تمسک است اگر یک کتاب تأییدین
 عبور نیست ماته السایل السحاقیه چه بدعت و در جواب عرس نوشتند و مویید و ذکر ولادت حضرت خیر النبی است و آن موجب بدعت و
 سرور است و در شرع اجتماع برای زحمت و سرور که خالی از بدعات و منکرات نباشد آمده و اجتماع برای حزن و شوق نباشد
 و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست **الح** **قوله** بر چند مورد عدم تأییدیت علی از قرون ثلثه موجب سبب بودن
 آن نیست **الح** **اقول** اولاً هر گایک عدم تأییدیت علی از قرون ثلثه موجب سبب بودنش نباشد پس برین تقدیر تقریر می
 عام مطابق را چه باشد یعنی اگر آن عمل بدینی بود و علاقه از حسن نیست پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قرون چهارم
 فرمودند **الح** التلبیس و ثانیاً برین تقدیر یا سوره که از مجتهدین سابقین مروی باشند بدعت بودن آن تسلیم داشتند چه بدعت
 و ثانیاً تقدیر محتمل این مذنب آثار که در تأیید معنی شری آورده اکثری از اهل باطن نباشد و را با هم می دانند تا بعد از این
 نقد خصب حکم نمودن به بدعت سبب بودن امری بگوید حاصل شده چه احتمال اجتهاد مجتهدین باقی بوده است و بدعت سبب
 بودن موقوف است بر اینکه امری از قرون ثلثه هم تأیید نباشد و از مجتهدین هم منقول نگردد خامساً چه در حدیث است که رساله

درین مقام صحبت اعدا و مناقضت مطلب خاکبانی و ابن الحاج سزا قلیس کمال تصیف نماید اما موافق نزد ساجد علی
 این بود و نیز کسایر علماء و بوجه کثرت از مساجدین بکلام مسلمین هم خوانند شاید باجمعه درین بودن چه رسد از آنکه بطلان کلام
 خاکبانی و ابن الحاج مانند دیگر علماء اعمیقین محدثین معتدین قابل تکریم و تصفییم از ابن مبارک نه قوله ادراک مقصود
 شارع و تفسیر آن بدون بیان شارع غیر کافیه است ما الخ **اقول** دیگر گفته که قبیل ازین علامان حاج را از
 اجماعین قرار داده آید اما نام بهام که مستند چهار ساله بکلام است مقصد و مراد بسیار شیخ را تصریح فرموده است و کفایت حجته
 بر آنکه صیغه اله از غایت غضب جهت تبریزی کند و آن امام را از مؤیدین خارج نموده و از کتب ذریع و جامعین و تفسیر کلام
قوله خصم میگردد که دل متعارف فیه دلیل اندک لایک شرعیه ثابت نیست ما الخ **اقول** اگر ادش عدم ثبوت و صحت آن
 دلیل خاص از دلایل خاصیت پس عدم صحت دلایل لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل باطلی قاری و شریع ابریدن آنرا که
 موضوع بودن حدیث سلوة الرقاب و دلیل نصف شعبان و اختلاف در این مآخذ و اگر است آن از ابن حجر آورده و نیز
 و فیه ان الصلوة خیر موضوع و احیای هر یک بلیه با عباده شروع و اذالم مع حیثیلم بلزم عدم غیبتها نعم لایقتدیه استیها
 مع ان جاء فی الیلة نصف شعبان قوما یلهوا و موموا یوها و قد ما ائمة تعالی فی القرآن الیلة مبارکة فممن هم الکرام الذین
 و منازل البرکات فسلوة ما ذکرته فی کل کتبه قراوة الاخلاص مشروبات بای طریق لایکون من البدع المذمومة مع ما ورد
 عن ابن مسعود رضی الله عنه ان اراة المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و منین است حال دیگر امور که از قسم خبر باشند و مخالفت و حذر
 بایک شرعیه نداشته باشند اگر چه بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد انعمی بقدر موضوع بودن حدیث فضل خاص
 هم اگر آن مرتحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعیه مندرج باشد از احرام آن توان گفت علامه خطا در شرح قول محدثان
 اما الموضوع فلا یجوز العلم بجماله لا و ایتة الخ نوشته ای چیست کان معافا للقواعد الشرعیه اما لو کان داخل فی اعمال
 فلا مانع منه بالجمله حدیثی بل دخول تحت الاصل العام ما الخ **قوله** محدثین اعمال احادیث مستند و درین بابیه بوده اند
 و تصنیف الخ **اقول** شیخ عبدالحق محدث و دهری و شمس سفر السعاده ذکر کرده و احادیث درین ابوابیه بیشتر از بعض
 موضوع موضع و بعضی ضعف الخ و ملا علی قاری در سبیله فضایل نصف شعبان نوشته قلت جهلا ببعض الروایة لا یقتضی
 کون الحدیث موضوعا و کذا النکارة الالفاظ ضعیفی آن حکم علیه بانه ضعیف ثم یل الضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
 نفس الصلوة انما قلنا فی تلك الیلة تنایبه عن النبی صلی الله علیه و آله بطریق صحیح فلا یفترض بیان الکلیة و کیفیة فان الصلوة خیر موضوع
 و شریع من عند کل مقبول و بطریق بینه اتین جواز فیصله الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرن و الهند و غیره
 سن اما ذکرته کل کتبه فیها سورة الاخلاص مشروبات علی ما ذکره کتاب القوة و الاحیاء و غیره ما فانه دان لم یصح و کلک لایست
 در فیه و یوم علی و جماله و اعم نعم اعتقاد و کون سسته غیر صحیح عند علماء و کذا ادعاء جماعه کرده و بعضی انفعها ما الخ **قوله** در
 فضایل اعمال غیر ثوابه از ادب شرعیه جانب از آنان غلط است ما الخ **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر جان ثبوت بود

خاتمه از دیگران و محصوره عدم ثبوت باین معنی است پس حکم تعلیل علیهاست چه بجهت تحقیق و تحقیق مستندین صاحب رساله
 صحت ثبوت اعمال بود و قول تحت اصل عام و لایک عامر شده غیر برای اعتبار حدیث ضعیف و فضل اعمال مخصوص و عمل بدان
 کافی است ثبوت آن بوجه مخصوص از دیگر احادیث صحیح و حدیث ضعیف ضرورتیست و در جمیع حدیث ضعیف که در فضایل اعمال
 می نویسد چیزی ندارد و در دوزخ و رحمت استجاب و حیدر اعضا و وفود و ریشه و عمل با حدیث ضعیف گفته و آن بدخل
 تحت اصل عام الخ علامه طحاوی نوشته و ذلک الاصل بهناهم و مطلوبه الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیه اصلی
 نوشته و سبب ان مسج بدنه بمبدل بعد الفضل لما روت عائشه عن عائشة قالت کان للنبی علیه السلام خرقة لیستشف بها البهائم و رواه
 الترمذی و هو ضعیف لکن یجوز العمل بالضعیف الخ لا علی قاری در شرح حصص جمیع بذیل قول ما تم انی ارجو ان
 یکون ما فیہ تمجید نوشته فالمراد المعنی اللغوی الشامل للحسن و الصبح و الضعیف لم یجوز العمل به فی فضایل الاعمال بالاتفاق
 و رفع المبین آورده اتفاق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضایل الاعمال لانه اذا کان صحیحاً فی نفس الامر
 فقد اعطی حقه من العمل و الا لم یترتب علی العمل بنفسه تعلیل و لا تحريم و لا مصلح من التعلیل و الا لیسوا اشارة المصنف بحکایة الاجماع
 علی ما ذکره الی الرد علی من نازع فی بان الفضائل انما تتلقى من الشرع فانها بما بالحدیث الضعیف اخترع فی الدین مالم
 یأذن به الله و وجه الروان الاجل که ذکره قطعاً تاره و طیناً اخرى لایرید فی ذلک لولم یکن عن جواز تکلیف و جواز اخص اذین
 ذلک من باب الاختراع و الشرع الذکورین و اما ما یروى باشارة ضعیف من غیر ترتب فعدّه علیک انما تقر الخ
 لا علی قاری و در سایر کتبه موضوعات و شرح رتبه نوشته و الضعیف یعمل به فی فضایل الاعمال اتفاقاً و ذلک اقل ایتیان صحیح
 الرقیبه استدل به مستند الخ و هدران و بجهت حدیث من بلذنه عن الله عز و جل شی من الفضیلة فاخذ به یا ما نادر جاد و ابان علی و الله
 ذلک و ان لم یکن کذلک نوشته ففی الجملة لا اصل لکن یکمل بان اذا حمل ما ملحه علی الحدیث الضعیف فیاخذ به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
 اذا اعتقد الثبوت استناداً لاقول یا ما نابه فانی کون الحدیث الذی بلذنه ضعیفاً لان الضعیف لا یطلق الاحیاء لم یکن
 المضمون ثاباً الخ و در جواب این اشکال و لا نقل کرده و الجواب انما مختار الاول و قول عقدا و الثبوت لا یتوقف علی
 الجواز ان یکون من وجه کما اذا کان عاماً و درجه فی العمومات فا الثبوت من حیث هذا الدراج لا فی الخ و لم یجوز جواب
 نوشته کذا انه الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انه حمل رجحان الضعیف فی قوله فانه به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
 و الا بانه راجع الی شی فی فیضیلة بمعنی اخذ بلای علی قولاً و فعلاً ثم قوله یا ما نابه ای یا ما یأبى الله و اقلنا ما رجا و اقلنا
 المعنی یا ما نابه کذلک الحدیث کما حمله الشیخ فانه الخ الی عمل فی الجواب الخ و غرضه استکمال لفظة و الاصل ان الوصل من الاول
 و الاقائه کیره فی کل الصلوة لما روى الترمذی عن ابن سول الله صلعم قال البلال اذا اذنت فترسل و اذا اتممت فاعط
 جعل یرى انما کانت اقامتک و لا یفرغ الا کل یمن الکلام و الشارب من ثریه و المعطر ذایل و القضا حاشته و هو انما ضعیفاً
 لکن یجوز العمل به فی مثل هذا حکم الخ

محدث دلموی در شرح سفر السعادت فرموده که احتیاج در احکام مجتبه صحیح مجمع علیت و مجتبه بحسن الثناء بود و یا نیز
 نزد جماعه علماء و آن مختص به صحیح است و احتیاج اگر چه در تکرار است از آن چون حدیث ضعیف متعدد و طرق بر تبه حسن رسد
 آن نیز محتاج به است و اگر چه مشهور است که حدیث ضعیف و فضایل عالی متبرک است در مساموای آن خردانش را است اما مجموع
 طرق داخل حدیث ضعیف مرجع به حدیث و سوا المختار و المستند و لیکن گفته اند که اگر حدیث ضعیف بحجت سود حفظ بعض
 رواه یا اختلاط بود با وجوه صدق و بیانات منجز میگردد و متعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب یا بیان باشد یا شد و در مخالفت
 احتفظ و انضباط با بقوت ضعف مثل فخر خطا اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجز نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
 فضایل اعمال معمول الخ شاه ولی الله دلموی در ابتداء که رساله استاد و الاستاد خود علامه ابراهیم کروی آورده اند و در
 مرقوم است و من الايام الفاضلة يوم عاشوراء و يوم النصف من شعبان و در فضایل حجب اجماع حدیث ضعیف
 لا بأس بالعلل بها فان وجد في نفسه قوة فليعمل بها رجاء بفضل الله تعالى الخ من مولى خرم علی در رساله دعائیه گفته اند
 برین صفات و فضایل اعمال دنیا سخن فیه با اتفاق علماء و معمول است الخ در سطر حق بعد از آنکه ضعیف بودن حدیث
 فضیلت صلوة او برین منکر حدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشته اند: احديث كذا كذا في غير وجه
 ضعیف کیاهی لیکن فضایل من عمل کرنا حدیث ضعیف جایز الخ و بذیل حدیث فضیلت شریف شیعیان بعد از
 از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اند و بریه حدیث اگر چه ضعیف ہی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف بفضایل
 عین با اتفاق جایز الخ قوله اگر چه جمیع عبادت و مسامات مثبت احکام می بود الخ **اقول** قاضی سناء الله صاحب در
 سیف السلول در رد و انقضای بیان بودن حکم الهامی یکی از اسباب علم ذکر کرده اند که انچه بدانست آید از این امر است که
 بر اگر شرع انرا قبول کند از اذن باید و انچه شرع باید کرد و انچه شرع انرا کرده اند از احتیاط و اطلاق نیست و در باید کرد و انچه شرع
 اذن اسکت باشد از انرا قبول باید کرد پس در ضرورت بعد از من عدم ثبوت هیچ حدیثی و فضایل این نماز را نیز هر گاه شرع نکات
 است و شارح انرا در نموده است و دلیل دفعی حرمت است و ادوات و منیت در قسم ثبات خواهد بود پس باطل شد الزام بانکه در الهام
 بود و بدعت خود را بدعای باطله خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اهل شرع تابقا مدت آن نمی توان آورد که از آلات
 الملازمة **قوله** خصم شنیدن بقطان از زبان حق ترجمان سر و پیران بگویند با و نماید الخ **اقول** الاشیخ عبدالحق در ترجمه
 مشکوٰۃ شریف در بیان بحث و تحقیق این مسأله آورده که منکران حال تقدیر کبریات اولیا و کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد
 ساقط شد بحث باوی زیرا که وی منکر است چیز را که اثبات کرده اند کتاب سنن و اگر دارد این از جمله کرات است باعث
 انکار حبسیت الخ و همچنین است و شرح یکدیگر غیره تا انرا که رفع از محرمی اعتقاد که انابی نصیبی از ان برکات آن تبه علیه را
 با و می نماید تا بم اوداری مزاحمت و مسامات امور شرعی در امور الهامیه نیز حکم تعلیل و اولیا و الله تعالی نمودن کی رسید

قوله صاحب جنة الاسرار منهم است بانواع **اقول** قطع نظرا انك بر بزرگان بن نهبتها بنادون ودر سب سلف مسلح
افتادن بايضا و ناله جوار است باري و غيبت لعل بدير. که مستند و ادا کرايت پيسته کبرای تا مکيه صلوة الرغابت
ضعيف براسه روم است و همچنین در صلوة البراءه اجر کبر فضل عظيم سطور است **قوله** عمل زرع صلوة مخففه است و نه است
في فضائل اين شبها **اقول** کايه غيبت و پيشنها عموما است گريده پس عمل صلوة صلوة مخصوصه اگر ضعيف
هم مراد او شوند تا هم در مجروح بلان لي التزم حکرات و ممنوعات شريعتي همچو غلبه نيت چنانچه قطب هما عليه بر ظاهر
بعد نقل نگاه صلوة براءه از بعض علماء گفته ملا عتاي کي گهي بين که مجازي مي گي گرا ن حدیث ضعيف بر او
علامه رني جو انکار کياهي و کاسب بلاق بر مي حکرات کي انکار کياهي حاصل شده که اگر تنها بغير خرابيون مذکوره
کي پڑهي تو مجازي ري **قوله** تفوه صاحب جنة به نفي کرايت ري **اقول** ادعاء تفوه صاحب جنة بتني است
بر قلت نظر سوي اتوال بحد دين چه بسيار از ادا کرا بر و عطا و خفيف ري تمام جزو عدم کرايت بدون جماعت شده اند
بلکه بعضي از نشان مجواز جماعت بدون تداعي هم رفته اند علامه کفوي در اعلام الاخير کاشف مشهور بطبقات حنفية است
و ذکر حال امام صد کير صحت محيط بر مانی آورده و في کتاب المحيط لا کيره الاقناع بالامام في التواضع مطلقا نحو القدر
الرغائب و دليله النفس من شيعة و نحو ذلك لان ماراه المسلمين حسنا فهو من الله حسن خصوصا اذا اقر في بلاد الام
والامصار لان العرف اذا اتم نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا اتم نزل بهشت است و في اکثر بلاد الاسلام مصلحت
الرغائب مع الامام و صلوة ليلة القدر ليالي رمضان لم يشتهر ان النبي صلعم صلى ليلة النصف من شيعة ان دليله الرغائب
والقدر مع ذلك صلى المومنون مع الجماعة في اکثر اصهار المومنين و بلادهم و ماراه المومنون حسنا فهو من الله حسن و
في تلك الصلوة مع الجماعة مصلح و فوائد نحو رغبات المومنين في تلك الصلوة و اعطاء الصدقات من الدرهم و
والاعطاء و غير ذلك منع بعض الفقهاء و ذلك لکن انما درهم اکثر من مصلحهم لان في المنع منع الصدقات و منع رغبة الکفا
عن الحضور في الجماعة و ذلك ليس مرضيا عقلا و دعما و ن انفي بذلك فقد اخطا و في دعواه الحق لخصا و بعد از آنکه از
محيط سري و حاوي و بزرگي کرايت جماعت تطوع و و تر خارج رمضان از امام تدری عدم کرايت آن آورده
می نویسد و رایت في فتاوى الصدوقية لا کيره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغير اذان و لا اقامة لعدم التداعي حقيقة
و هو الاذان و الاقامة و قد مر في شرح الکافي الناصي ايضا في صلوة الکاتب حيث قال لما کبره التطوع عجا
اذا صلوا على وجه مستعداء الناس اليها بجماعة کي يدعي الى المكتوبة و لا شک ان مستعداء الناس الى المكتوبة ^{يكون}
الا بالاذان **قوله** اذا ناديتهم الى الصلوة الاية و الله و ليس الا بالاذان فکذا الاستعداد و ذکره في الجامع الصغير
الحفي في باب ادراك الغرغرية و يؤيده ما في الظهير فنعلم ان التداعي رفع الصوت بالاذان و الاقامة و في
الاصحاحية ان امامه النبي عليه السلام ليلة المعراج كانت في التواضع و ذکر المولى الفاضل بصيرت في شرح الشرح و است

ماجا بن نوائل صلوة السج بعد نقل فی المقدمة من صلوة الرغائب والبرقة والقدر بقی بهما بحث هم واوله
 مل یکه امثال تلك المطرعات بجماعة ام لا قال فی خزائنه الفادی الطیوع بجماعة فی رمضان مکروه وقال شارح
 النقایة لا یکه الا فتدا وبالا م فی القدر والرغائب والنصف من شمس شان لان ماراه المؤمنون خنا فمعه عند
 حسن الخ لخصاً قوله شیخ نووی الخ **اقول** انما مام نووی یح و دیگر چیزی از علماء کرام فرموده اند اگر چه مجرود
 وکما رجحان مستغرب نیست اما چندان مبانه که فرموده اند با وند و تصریح اکابر متفحصه غیر هم بخلاف آن البته محل تعجب
 است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه شیخ عبدالحی بن حزم در اثبات بایسته فرموده و ما اشتبه فیما بین الناس
 فی هذا الشهر لیلۃ الرغائب المشیخ فی صلوة مشهورة والمحدثون انکروا واشتد النکار حتی قال فی الدین النودی روح الخ
 وبعده قول امام نووی روح وعلما بن حجر ح نوشته اند ما ذکره المحدثون علی طریقهم فی تحقیق الاسانید بعد الاحادیث
 وبعجابهم ان یالغوا فی هذا الباب هذه المبانیة وکیف یفهم ان یقولوا لم یصح ذلك عندنا و اعجب من الشیخ النودی
 مع سلوک طریق الانصاف فی الابواب البقیة عدم تعصب مع الحنفیة كما هو دایل شافعیة فافمن فی ادلی بذلك
 نسند الی الشیخ العظام و العلما الکرام رحمهم الله تعالى وادق ذکر صاحبنا مع الاصول فی کتابه حدیث من کتاب زین
 الخ قوله این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقها و اهل کمال هر ذکر را اگر چه در مسجد باشد شیخی فرمایند مگر بعضی
 همچو عواض غاصیه پس این احتمال لهذا تحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد قوله هر حال درین اثر احتیاج است
 الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رضی صلوة شیخی را بدعت و ابتداء میفرمود و همچنین حضرت ابن مسعود
 بر آنکه نشول خواندن این نماز میداد انکار میفرمود و همچنین حضرت ابن عمر و در باب اذان جمعه که از حدیثات حضرت عثمان
 است اطلاق بدعت کرده است و روایب آورده عن ابن عمر رضی قال لا اذان الا اول یوم الجمعة بدعت فیحمل ان کل
 قال کل علی سبیل الانکار و ان یکون اراد انه لم یکن فی زمنه علیه الصلوة و اسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلی الله علیه وسلم
 بسمی بدعت لکن منها ما یکون حسناً و ما یکون غیر ذلک الخ و همچنین دیگر از صحابه که از نسبت حدیثات تحسین و دیگر صحابه کرام
 فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداء که صرف بر تسهیل بر عباد الله بوده تا بجهت قرب الهام و عدم تدوین احکام در
 اشتباه نیست پس همچو قول اسماعیل را چه مفید و چه قابل احتیاج و ثانیاً و خصوصاً که هر چه بسمی است بدعتین حسناً رسالاً
 اهل کمال نوشته اند که منع نمودن شیخی شاید و حضرت ابن مسعود رضی که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز یکدای غیر ضروری
 جائز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران غیر ضروری نیست بودن آن بوده باشد پس این احتیاج بر تقدیر
 هم مفید حسناً و از نسبت ثانیاً احتیاج معنی اسماعیلیه باین اثر بر گزار تمام و درست نیست چه بحسب ظاهر نیست و نیز عدم فعل و عدم
 آن حضرت مسلم و یصلح عت و کرامت و مخالفت شدن شیخی تواند آری عامه طایفه که بدعت معنی الیس نسبت به رسول الله
 و ما احداث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکنند و هر وقت را شایع که انکار انداز اسلام

میدانند اگر بدین اثر احتیاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر و دیگر صحابه کرام در بسیار از امور با وجود طهارت
ابتلاع و اقرا عدم مجعودیت از حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام حکم جواز بیکه صحابه استخوان فرموده اند البتّه بجز بطن بر آن احتیاج
تلبیس پیش عوام تمام میگردد **قول** کسی جانبی قایل شایع این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولاً که صاحب اشباح خود
اجمل و اکمل تلمذه صاحب تحفه است و مخفّض ای تفصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است و ترش را به چشمه است
نفعی عام رود و نمودن محض سخاوت است و نایماندای صاحب تحفه درین ابواب رجس شهرت و تواتر رسیده اند و ثانیاً آنکه
در بسیار از بلاد هندوستان صاحب تحفه موجود صاحب رساله را باید که از نشان استخرا نماید و از انکار تواتر باز آید **قول**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب روح است **اقول** بر چند صاحب رساله بسیار از اکابر ائمّه دین و تفسیق و تفصیل تحصیل
مینمایند اما در اینجا که شاه عبدالعزیز رح صاحب را آنچنان قرار دادن مخالف بیس و تلبیس طایفه اسماعیلیه البته لاجرم مفری غیر از
انکار تواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب روح قرار داده حال آنکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله مقتدران
خارج از امت قرار می یابند و بموجب طایفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت تحفه علی سیدما الصلوٰۃ و التحیة سید
بلکه مشرک قرار می یابند و همان تحفه موجود که حضرت امیر ذریت طاهره او را تمام امت بر شال پیران و مرشدان می پرتند و امور
مکرمه را بایشان و ائمه میدانند و خود را در صدقات و نذر و نیت نام ایشان رایج و قبول گردیده و چنانچه با جمیع اولیاء الله
همینکه لا اله الا الله را بیان کنند که نذر و نیت مجلس عرس نمودن امور نکویند و البته تحفه و لهن که مرجع و قبول است
چه حکم دارد **قول** از عجایب این مقام آنکه **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض و روح قدس نفوس منسوب جانب صاحب تحفه بقول
نیت بلکه عبارت خط صاحب تحفه علی محمد خا نصیب رئیس مراد آباد مذکور است که لا استجاب لیک بی دیدن محبت نامه کتاب مفرغ
گودین یک لفظ بجا لفظ دیگر این تدریج و تابد در اصلاح خیانت و تحریف مائه المسایل و نقل عبارات مرقات و غیره در
رساله تعمیر بنفیرم افقد رشتو و اطالبان نه انشی عجایب عجایب اغرب غرائب آنکه با وجود مطالعۀ مجرّده فیوض ابرواح قدس
صفت شایسته دل اند صاحب و احاطت انکشافات بر زبان می آرد و مطلقاً حیاتی ندارد و مطالعۀ مجرّده که ده گشت ثابت است که بر مذکر
اسماعیلیه شاه صاحب و کافران و خلافت انکشافات با تسبیح و بلکه نذر و نیت قرار می یابند فانهم **قول** منیخ آنما روز عاشورا روز
غم و ماتم وضع و اعطاء ذکر قصه شهادت بروز عاشورا پراخته اند **اقول** صاحب شجاع که نقل فیوض مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
نموده و مصلحان بیان فرموده و در روان فقره منیخ آنما روز غم ماتم افزون در ولایات مخالفت جلوس با محبت و اتحاد ماتم پیش
نمودن نوبت جلوس بر انداختن محبت و اجتماع برای نیاحت و اتحاد روز ماتم چیزی دیگر ذکر کفایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین
با حدیث شریفه و روایات صحیح و طرق رقت و عرض عز و ادوا استرجاع و حش و بصیر و عبادات و بیان حال ربانی بی ادب
که از جمله جرات نویسمتوان گفت چیزی دیگر از منیخ این ذکر سرچ نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بجز طاهر و هم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک دل و آخر همان عبارت که مضروب مخالف بوده اثبات آن مدعا نتواند

افصوا عن محرمه که آورد ما و ایاه ان شتمعل بیدع الرافضه و نحو هم من الذنب و اقباعه الی آخره اول
 ان عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب به الحشین رستم الله تعالى عنه سنة لوم عاشورا که سبانی
 بطرفه که ناما سوا الشهاده الدالة علی نیر خطوطه و رفته و درجه عند رب من ذکر ذلک الیوم معاصی لم یتمتع الشتمل الا باکتساب
 استنلال الامر و احراز الماتیه تعالی علیه بقوله اولک علیهم صلوات من ربهم و جمیعته و اولک هم المبتدون و لا شتمل
 ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عطف ایم الطاعات کا الصوم و ایاه ثم ایاه ان شتمعل بیدع
 الرافضه و نحو هم من الذنب الخ و اینجا صاحب مال از رساله اصول مناره نوشته و مسلم فی الله تعالی فی معنی امضا لک
 فی یوم عاشورا بجزم الاقال لان ذلک من شعائر الزمان و غیره باینکه اخوان قول بوده ترک کرده و بی یقه فان را و تذکر
 المتقین یعنی تذکر الصوابه و لا تم یقتل الحشین معنی الله تعالی عنهما بتمثال لا مقصود و اغنیه لایاسق انتهی عبارت غنیه الطالین
 خارج از بحث که آورده و عبارت منقوله البطل قول کسانی است که آنروز را بزم صیبت گردانیده انکار صوم آن روز عظیم
 و البطل اشرفه تعظیم آن میکنند و توسعه و تصدق تقریر و خصوص آن روز فرح و سرور قرار داده و بر قائلین طعن می نماید پس
 عبارت منقول را از زمانست ذکر احوال شهادت و صا و در دیگر امور و غیره علامه انوار که حسب رساله را از عبارت منقول غنیه الطالین
 آنچه در آن مذکور نیست معلوم گردیده و آنچه مراد است بطریق رسید حلال بینه که بجات نبیا و خلق حضرت آدم علیه السلام و غیر ذلک
 بدان روز و بر فضل عاشورا قرار داده نوشته نصرا عاشورا مثل بقیه الايام الشریعیه کالعیین و المجتبه و غیره الخ و آنچه از
 او یا و العلوم آورده و الا ان عبارت را از بیان فضائل ذکر شهادت حضرت دی رضی الله تعالی عنه با حدیث مشرفه و
 روایات صحیح و بیان حال بد مالی بی ادب ان که آن روایات از احوال صحابه کرام هم مروی و ما نور باشند بی آنکه هیچ بعض صحابه
 کرام باشند چه علامه شیخ ابن حجر که حسب رساله در همین مقام دو دیگر قائلان باشند که آنرا بحدیث معتبره که ذکر تقصیه است و شریف
 و حالات بد مالی قائلان بقیضین که نموده بقتل منقول امام غزالی گفته و ما ذکر کن حرمت روایت نقل الجعفی و ما بعد ما
 لایانی ما ذکرته فی هذا کتاب لان هذا بیان الحق الذی یحبب مقتدا من جلاله الصوابه و بر اکتساب عملنا ما نقله و ما نقله
 فانهم یاتون بالاجار الکاذبه الموضوعه و نحو اولاب منون الحمال الحق الذی یحبب مقتدا من جلاله الصوابه و بر اکتساب عملنا ما نقله و ما نقله
 و معلوم نیست که حسب رساله در باب الشهادتین که بسط تمام موضوع است و ذکر شهادت است و چه بگوید و آنچه از این تمیله و در پس قطع نظر از
 عدم افاده مطلبی که شتمل است بر افراط و غلو باطل چنانچه توسیع بعد را در ذیل لم یحببها احد من الایمه آورده و از مبتدعات
 قائلین قرار داده حال که در عبارت منقول غنیه الطالین بعد عبارت منقول از صحابه تابعین منقول قد و در عنهم الخ علی الترتیب
 و نایا الزام از قول ابن تیمیه بر شاه عبدالعزیز حسب درست نمی تواند شد چه نزد شاه حسب اقوال ابن تیمیه در دو هستند چنانچه در
 رساله مکاتیب هتک کج نموده و سولی حاجی رفیع الدین خان صاحب را و ابا و کتا مسطر کلا بر ابن تیمیه فی منج الله و غیر
 من المکتب و من بعض مدعیان بعض المواقف لایسما فی تقریر حق اهل البیت و فی شرح زیارة النبی صلی الله علیه و سلم و فی الله و الله

و القبط الابدال و تحقیر الصوفیه و اثبات لکن بهما الموضع منقول و سجوده غدی و تدفیدی و کلامه فی زمانه جهادیه علمای
 اشد العرب بر سر شتم ابن الیقیم تمیزه الرشید قد بالغ فی توصیه کلامه لکن لم یقلده العلماء حتی ان الحمد دم مدین الدین السندی
 الحلال رسالتی در ده و اذاکان کلامه مردود و اعد علماء اهل السنة نای من یطیعهم فی ذلک لم یقول شیخ عبدالحق و بعض علماء
 اهل القول شیخ عبدالحق و بعض لغوات اگر بعض عوارض خارجیه چیزی بحیث منورده باشد از ان نگار جواز مودع و عرس المذ
 بدعایتهم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود که این ابو بکر که محافظت اعراض حق است آن شیخ از اساتذہ متعقیر و عرس است
 میناید و راجحت السنه فرموده قلت فلهذا الروایه یكون عرسه ثم تاسع ربيع الاخر و هذا هو الکذا و در کنا عیسیدنا شیخ الامام
 العارف الکامل شیخ عبدالوهاب المتقی الکی فانه قد مر سه کان محافظه فی یوم عرسه فمعه من هذا التاريخ اما اعتمادا علی هذا
 الروایه و علی ما راکن شیخنا شیخ البکیر علی المتقی اوس غیره من المثلج رحمته الله علیهم اهل المذ و انچه صاحب رساله از شرح غیره
 آورده و آخر همان قول و مسئله نشان قاریان نزد قبر بنما و بدون عدم کراست با ستاد قول بن بهام تصریح کرده و در
 جابج ابدا گفته اگر در اعراض بعضی طما برح فلان بخت اینم نگونید و بگویند طما حاضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عیای
 برح فلان بن مراد است که ضیاعی کرده ایم یا و ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا برح ایشان
 برسانیم باکی ندارد اهل و بعد از آن در حال ستاد خود شیخ اهل عبدالوهاب کی نقل کرده و ایشان نیز در مودع و مودع غیره
 صلی الله علیه و سلم و در عرس حضرت غوث الثقلی صلی عرس شیخ خود و عرس شیخ علی تقی عرس الدفوع و افرقی
 و بخودان صلی و علماء و فقرا و مریدان و انچه صاحب رساله از رساله تقویت یک فقره آورده حالش بعد طما اصل
 منقول عنه بدیافت آید اما اگر محمول بطایر باشد پس لایه مخالف است بلسان کالمین صلیف صاحبین علامه عینی و شرح
 صحیح بخاری شریف نوشته بایع خط الحدیث عند القبر و قد مر اصحاب جولا کانه اشار بهذه الترجیح ان هذا الجوبس المصلح
 عند القبر انکان لمصلحة متعلق بالمحی و المیت لایکونه ذلک اما مسئله المحی فمثال ان یجمع قوم عند قبر فیهم بنهم و دیگر
 الموت و احوال لآخره و اما مسئله المیت فمثال ان یجتمعوا لقراءة القرآن و ذکر کفران المیت یتبع به الخ و در شرح بدان
 آورده و حمایل علی هذا ان المصلین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القرآن و یدعون ثوابه لکونهم و علی هذا ال
 و الدیانت بن کل نهیبان المالکیه و اثنا عشره و غیرهم و لایکون ذلک مشکوکا ان جماعا عند اهل السنه الخ و مودع ثوابا اگر
 مخصوص بقبره نیست اما در خصوص مقبره اسید زیادت نفع است چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته و در ضمن کردن چون اجزای
 بدن تمامه یکجا میماند علامه روح بحال می ماند و تو جبر بزار بر حق تعالین سهولت میشود و انان این عالم از صدقات و
 و فاعلمه و انما و قرآن خوانی چون در آن مقبره که دفن است واقع شود سهولت مانع میشود الخ و عجایب صاحب رساله که بیانات
 منقول رساله تعزیت است و میکند فی نه که غایبه الامر انما اختلاف بنیوت رساله از تصحیح چه علامه حالانکه در راتنه مسائل
 اصحابه نوشته حافظان را بر اقرار قرآن نشان ندن نزد قبر و اما اختلاف است مختار و این است که جایز است و بلیکه با و ان

صحیح شده و حرارت مکنزل الخ **اوله فی الزاریه الخ** **اقول** واصل صاحب البین این روایت بزازیه از نقل شریح
 منیه آورده و حسب احوال خیانت خود مرد و نمودن صاحب شرح منیه اینست ذکر نه نموده و دیگران هم بهمان راه میروند
 حالا بایستند که در شرح منیه که مستند صاحب رساله و کبر اوست بعد قول بزازیه نوشته و لا یخجلون نظر لانه لا دلیل
 علی الکراهیه الا حدیث جبریا المتقدم و انما یدل علی کراهیه ذلک عند الموت علی انه غاضه مارواه الامام محمد در شرح
 صحیح و ابوداود و عن عامر بن حکیم عن ابنه عن جابر بن الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازه قرأت
 رسول الله صلعم و هو علی القبر و یروی الحافظ فی قول اوس بن جلیله و عن راسه فمارج استقبله داعی امرته فنادی و حی
 بالطعام الی ان قال فیه ایدیل علی ما توضع ابل الطیاء و الدعوه الیه الخ **قوله فی فتح القدر** **اقول** نقل نمودن
 عبارت بی مقدمه تحقیق و بطریق کمال سفاکت است لاطلی قاری و در شرح شکوة شریف در ذیل حدیث و غیره
 نمودن زن میت بعد دفن شوهرش اجابت فرمودن آنحضرت سلم بهای صحابه بجانه میت بعد از قول علامه ابن هباز
 و دیگر علما که فرموده یعنی ان یقتدوا کلهم بنوع خاص من اجتماع یوجب احتیاط و ورثه المیت فیطعمونهم کرنا و یحل علی کل
 بعض المورثه من ذلک و غایب و لکن المال من عند احدین الخ **قوله فی و صایا شیخ و لی الله الذی ولی الخ** **اقول**
 شیخ موسوت که از اسرافات مخالفت کرده است بان شیخ قتال عزم نموده و محافظت بران از اسراف و اکابر خود و تالیفا
 خود روایت نموده و قال تحسان ان معتقد فضیلت مجلس شریف و تبرک بودن ان گروهیده پس شیخ اسرافات حساب الیه
 بر مفید و حساب اشباع را چه ضررت **قوله فی المقامات المظهره الخ** **اقول** میرزا صاحب موسوت که عقید نمودن بر سمیات
 عرفیه بیان فرموده ازین جهت امداد بدعا ختم و نیاز طعام و نقد و اصل مولد و عرس و محافظت اینجه ثابت نگردیده حال
 و قال سلاف اخلاف ایشان بایستند و در تطهریه مطهره و بی مبدیان فی التزام سمیات زایده گفته از اینجاست
 که معمول حضرت شیخ و عرس شایع رضی الله عنهم چنین بود که بر عرس در خانه میگفتند که امر و قدری در طعام معمول اضاف
 باید کرد و لی قوله چون فقیر عادت بطعام بازار دارد و ناچار عرس یک و پیر و شامینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
 میکند و آنچه فروع از نقد نیاز حضرت میرسد بخدمت پیر زاد و دیو کا احتیاق دارند بطور مخفی پیر ساند الخ و شایع عبد الغنی
 صاحب و در سالناتیب خلیفه مرزا صاحب که جامع آن مناقب الهیه بوده اند نوشته برانیا نیز ان سیاست حضرت خواص
 بهاء الدین نقشبند حلوا و غیره تا یکدیگر دهند و انرا بفقر تقسیم می نمودند و نیاز از خود میکردند الخ و همدران از خلیفه مذکور
 آورده اند یکبار در عرس حضرت خواص محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنند الخ و نیز
 باید دریافت که جناب صاحب موسوت و کتب باز و هم نوشته اند ذکر که اگر کسی یا مخصوصه غیر مراقبات باطوار معمول
 که در قرون متاخره رواج یافته از کتابی سنت مانده و نیست بلکه مضرات شایع بطریق الهام و اعلام از بعد فیض اند
 نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل ایره اباحت و فایده و ران تحقیق و انکار آن ضرر و الخ صاحب بایا

مبايد در امور خود معصوم و در اهي نه شرع ازان ساكت است داخل نايه يا حث است يا ضالت و در ان نايده و مينه حق
است يا مضرت و الكا ران ضروري نيت يا ضروري نيت و تقديرش ثانی که جناب زجاست با وجود اقرار در وج يا نفع در قدر تلخه
و ماغذ خوردن از کتاب سنت و ساكت بودن شيعه که محقق نايده و غير اقرار در اقبال فرموده مقبول است يا مردود و حکم غلات
و جهالت همچنانکه در حق و ديگه ايم دين و اوليا رکالين کرده است و پنجاهم ميکنند يانه و انچه صاحب رساله از قاضی مسنار ائده آورد
سبط اخلاص شنيدم جهال است و از اجتماع سليمين برای قرارت قران و از کاخير که اصل عرض معمولي مرشدان و اساتده شانت
چه علامه دارد خود و در تذکره الموتی نوشته اند حافظ شمس الدين عبدالواحد گفته از قدیم در شهر همدان جمیع ميشوند و بر اسماوات
قران بخوانند پل جمع شده و خلل از نشيبي روايت کرده که بودند انصار و قتيبي که کسی می مرد از انجا ميشنوي قهرا و بر آو
قران بخوانند الخ قوله تشبيه عاده مجلس ميلاد الی قوله باجم کهنيا الخ اقول حسن کر انحضرت صلعم و اظهار غلظت و کثرت
آنجاب و ادواشگر نيست که بدلايل کتابست عموماً ثابت است کافيت برای حسن جمیع افراد خاصه و جهات مخصوصه و کثرت
ايمع هلام که مندرج آن عموماً و غير مزاحم کتابست باشد پس بر احسن محسن ذکر مبارک که جمیع چندی از امور خير بريت برکت و شرف
زمان و ولادت حاجت بدليل که حسب تعريض معتدين صاحب رساله نيت بلکه مخصوص استجاب عاده و شکر نعمت و ولادت و نظير يوم
ولادت با دای عبادت حضرت رب العزت ايمدين از نص صريح حضرت سيد المرسلين ثابت فرموده اند و غير از کافه کين
بودن ذکر ولادت انحضرت موجب سرور و برکت و شرف و عيت اجتماع بر افرخت ثابت است يا اليقين چي که صاحب الرساله
هم بآن قائل است و در ضيقت ذکر و مواقع اراعات و معجزات سرور کانيات و اجتماع سليمين بر استماع آن حالات اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر مبارک باعقاد و بقا و شرف و نظير زانه ولادت با سعادت و استجاب اعاده شکر ان نعمت يا که مجلس
ميلاد و شريف عبارت از همين است تشبيه بچشم کهنيا و ادون بلایب کمال اساتذ است نزد ان دين هلام انچه صاحب رساله بر ارفع
لام و تفسير مرادش گفته که باجم کهنيا و نفس عاده سرور و ميلاد بدون تعبد و نعمت ميلاد الخ پس درين فقره زيات تعريض جاهل
بی ادبی و کمال بيدي است پس نفس عاده سرور و شکر ميلاد بدون تعبد و نعمت باقر استند صاحب رساله ثابت است از تعريض
و فضل ارشاد انحضرت مسلم که استجاب عاده صوم انشيس بکري نيست ولادت با وجود عدم تعبد و آن نعمت مقرر فرموده اند پس نفس
دين ان تشبيه بچشم کهنيا و ادون زياده تر موجب بی ادبی بيدي است قوله و الا تشبيه صلوۃ جانب تورا با عبادت از عبارات
مبوس الخ اقول الا چون فضيلت صلوۃ جانب نايه و شرف و برکت آن از مضامين عموماً مذکور است ايمدين ثابت
نفس عاده اند پس گر که اوست صلوۃ جانب بچشمی بر از دم شايست و توافق صوری عبادت بموجب نموده ايد ستم زن نيت
که عقد محله ذکر شريف انحضرت و اعتقاد و بقا و شرف و نظير ايام ولادت با سعادت و استجاب عاده و شکر نعمت حضرت رب العزت
با نواع اخلاص عبارت که ايمدين از مضامين احاديث شريف ثابت فرموده اند مانند چشم کهنيا و ادون ايد و چگونه اين مثال
ستم زن اين مثال چنانچه اندر حال لا که فضيلت نفس مواجبه ناروقت عبادت که از شتاب موجب است برگزيه و انقواء

شرع شریف نیست و نفس را ده شکر نعمت ولادت آنحضرت با وجود عدم شکر نعمت مراحمه انوار شاد حضرت شارع الیمین در کجا
 مستندین صاحب سالامت فرموده اند تا نایا قطع نظر ازین فرقی دیگر محبت و آن یکدیگر در مواجبه اوقات عبادت توانی مهور
 بشمار مخصوص محبوس لازم نمی آید و دو عقد مجلس نکر مبارک الهی شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول آنحضرت
 این توانی مهور هم مفقود است بنیادی که فقها و محققین در ذیل سئله مذکوره عدم کراهت صلوة جانبی راجع در شمع مختار فرموده اند
 چنانچه از شرح کتبه و غیره ظاهرست بجهت زوال افتت و عدم لزوم شایسته خصوصیت شعاع محبوس و خصوص مجرور بوده است
 پس چنین اگر کسی عقد مجلس سرور در یوم جمعه کنیا نماید تا البته ذکر آن مقال استدلال باین گنجایش بدست و بدون آن عقد
 مجلس ذکر شریف در ایام مبارکه ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نیست باغضال اکیات لطافت شرف آنزمان
 که خصوصیت شایسته بحکم کنیا موافق این شالاشته باشد باینکه از حدیث شریف موسوم عاشورا ثابیت میتوان نمود یعنی چون حضرت
 شارع راضی از دم شایسته بود در خصوص آن موقوفه مقرر گردید بیکجا آن همراه آن صلوم ششم سوم دیگر یوم هم مقرر فرمودند چون
 ازین قدر تفسیر شایسته شاعر مخصوص مفقود شد پس با وجود مغایرت یکدیگر محضه عقد و شرف یوم جمعه کنیا و شکر آن که شاعر مخصوص
 سهو و از اعتقاد شرف ایام ولادت باسعادت و الهی شکر و سرور این نعمت بجز در تشبیه مجلس مبارک باجم کنیا قطع نظر از بی ادبی
 درست و صحیح خواهد بود **قوله** شایسته فعل باضل کنایه از آنوقت مقرر در منع فعل میشود **الخ** **اقول** اگر در ادوات ثبوت فعل
 مخصوص مخصوص حضرت شارع دلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شاعر ثابیت نیستند مانند
 تهنیتی براتعلیم کعبه شریفه که خود هم برای سعاد خود بیل از تشبیه تکریم کعبه شریفه به تعظیم منام و مسابده کنیا و غیره و ادوات
 بیابان طایفه اسماعیلیه که مجلس ذکر سیلا و شریف را تشبیه بحکم کنیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شوق لسان بیاعان
 بی اسفل نشان نسبت ایمنه وین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضایقه نداشته باشد و اگر در ادوات ثبوت بطور اندراج عموماً
 مندرجات شرعی است که حسن آنها بدلائل یقینیه ثاب باشد برین تقدیر حسن اطوار خاصه و بیات مخصوصه مستندین صاحب سال
 از افراد تکریم کعبه شریفه و غیره که عموماً حسن آن بدلائل یقینیه ثاب است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبه شریفه به تعظیم
 مسابده کنیا و غیره مضایقه داشته باشد بر مجلس ذکر شریف و ادوات احوال اکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
 شریف که شرف آن و احتیاج عاده شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثاب است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بحکم کنیا
 بر مضایقه ندارد و چرا هم که نزد طایفه هواییه لفظ مضایقه بمعنی دارد که در هیچ مقام مراحمه ازوریده و بی غوغی آن
 در تشبیه بحکم کنیا بر زبان می آرد عیاذ بالله **قوله** استحسان اعاده صلوم مخصوص از شارع **الخ** **اقول** صاحب سال
 که مانع تاثیر شایسته صرف ثبوت بدلیل یقینی می باشد از لازم که بر اثبات استحسان عاده آن بدلیل یقینی محبت برگمارد
قوله تفهیل استحسان بدعت **الخ** **اقول** کلام صاحب اشباع که مبتنی است بر تمیز فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم و
 نشر و تعلیم مضامین معجزات و تهنیت قرآن و غیره فلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط انفضیلت بر صلوم که این نیز

خبر بوده اند و بر گزیده نیستند و تفصیل آنها بر عموم از احادیث شریفه ثابت است پس لزوم مخالفت حدیث و دیگر
سطحین صاحبش را دادن و در جهالت کشاوت اعراضه نعم ان النبی سلم قال قراة القرآن فی الصلوة افضل
من قراة القرآن فی غیر الصلوة و قراة القرآن افضل من التسبیح والتکبیر والتسبیح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم الصوم افضل من البیت و البیت افضل من البیت و البیت افضل من البیت و البیت افضل من البیت و البیت افضل من البیت
کما لا یغنی و اگر امور مذکوره را بطریق ایت جماعیه بخدی از قریب و خصوصیت افعال اجتناب اهل اسلام بر استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک بحث حسنه منجبه گفته آید تا هم در بیان زیاد و منافع و فوائد دینیة مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولا بدعات حسنه تنجیه می دین که مندرج مذوات شارع باشند و چگونه مندرج است و مساوت حدودین و در آن باشد
و حکم سنت موافق حدیث شریف داخل است و ثانیاً تفصیل سنت صلیه من حیث آنهاست الهی و بر هر یک حسنه منجبه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفصیل بر سنت بر هر یک حسنه تنجیه بهر وجه با وجود فرق متعدد فی اوقاف و احوال
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت است و در مسلم مستندین حساب رساله همین ملا علی قاری که رساله در اینجا است و نشان
منوره است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده و اما مسئله الطیبی اولاً تفصیل اما اولاً فخلان البیت
الحیة من حقها بالنسب لکن لما لم یوقف فی الصدق الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فخلان المدرستة فمع عام و اید و غیر اینها
متضاعف باقی بقاء باکیف بافضل علیها قاصد و ثانیاً منقطع علی و بعد کلام در آن خود فرموده و الا فخلان را
المباينة فی متابعتها و ان سنه من حیث اینهاست افضل من بدعة و لو كانت تحتست مع قطع النظر عن کونها مستندة
قاصرة او ائمة او منقطع الخ قول اجماعی مخالفت کفار دینی از تشبه مدامو که مذکور نیستند الخ **قول** محل بحث در حدیث
خاصه از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار و افعال مخصوصه نسبت ذکر این امور دینی معنی است هر گاه اینها منجیل
محل بحث همین قدر است که امریکه مخصوصه مخالفت آن از اینهاست خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از درم شایب
بی آنکه آن امر مذموم باشد ولی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد و تصبیح مستندین حسب فتوی و داخل تشبیه
ممنوع نتوان نمود **قول** شادی جمیع کهنایان مذموم است الخ **قول** از مذموم بودن جمیع کهنایان مستندین که از حضرت ار
تجیم اعاده شکر گفت ولادت با سعادت لازم گردیده حال آنکه بقره یقه تصور نموده بودن موافقت و شایب نبود انسانی
اعنی موافقت و درین امر مذموم قطعاً موقوف است آری اگر کسی بی قصد شایب نبودیم آن امر عینی شادی جمیع کهنایان را
البته توان گفت که احداً از این موجه است زیرا که شادی جمیع کهنایان مذموم است **قول** مع هذا فقد تشبه بافضل نصاری و درین
عمل از کلام ابن الجوزی الخ **قول** اولاً کلام امام ابن الجوزی حسب مضمون جمیع این ائمة مشهورین این مرتبت موافق
در حدیث شریف واقع گردیده که یهود و همایم بر روز عاشورا بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام گردیده ارشاد فرموده
احق بوجهی منکم ثانیاً و درین عین شریف همین عقد مجلس ذکر مبارک اشاعت و اعلان شکر گفت و تشکر نمودن آن لا باسعاد

و دیگریم ذکر آنحضرت و جمیع اهل اسلام بر استماع علاج حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم کمال اعظام و تعظیم
 حبله چاه درخت و دیگرین شرف و فضیلت حضرت ختم رسالت اهل اسلام را مقصود می باشد پس از تشبیه بیاری چه علقه دارد
 آری اگر کسی تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقصد حصول تشبیه بیاری حکم و شرف گوید تا الله تعالی تشبیه بیاری بر او صادق
 خواهد آمد قوله در حدیث مسلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن خودم یوم لاثنین فیه ولدت الحیة حیة بیان علت شریعت معلوم است از آن
اقول کلام کار علامه کرام که میفایین لطیفیت از آن قطع نظر نموده میگویم که این بیچاره ترجمه بنده مشکوکه هم که بطریق
 هرگز تفصیه نایق و در اهل ابطال شرف مجلسی که آنحضرت سید ابرار صلعم و انکار شرف یوم لاثنین با کرامت گردیده و بجهیل و حق
 اگر محققین برین مرتبه خود را دریده و از رسوا گردنیا و آخرت نترسیده و خود را خواسته خواه و در زمره موفیقین داخل گردانیده حالا
 بیند که قطب استا علیه را بنایه حدیث مذکور نشسته احتمال می که بوجهی تشبیه تشبیه تشبیه که روزی که نبی که یو یا اوس و بنی
 روزه کی مستحب نیاید که بر تقدیر سید کاهیه که میبوی نعمت او پس می که آنحضرت پیدا شود او درین او ترا اسک تشبیه تشبیه
 بین الخ صفا رساله را باید که از تجرید التقلیل ببردین با آید و عار را برنا رسدند اند و ترجمه مشکوکه از قطب سماع علیه بنمیده
 بخواند قوله فی عیاض و شرح مسلم الخ **اقول** اینجوعلامه قاضی عیاض رح بجهت تشبیه سعد و بنودن خروج حضرت
 آدم علیه السلام قیام ساعت بجهت برودن فی حال احتمال باین دلیل خصوص حدیث جبهه ظاهر فرمودند لایکی مستلزم
 آنست که ولادت شریف آنحضرت صلعم هم فضیلت یوم مبارک نشین نباشد و انکار شرف آن هم باین وجه نموده آید تا نشان
 دیگر محققین حدیث جبهه هم آن احتمال را بجهت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرموده اند اما مام نوری
 در شرح صحیح مسلم بد قول قاضی نوشته هذا الکلام القاضی قال یو بکلان العری فی کتابه الا حدیث المسج من الفضل فی خروج آدم علیه
 السلام من الجنة یوم السبت و الذیة و جیز الرسل الانبیاء و الصلوات و لم یخرج منها طرا بل القضاء و طار ثم یعود الیه با و اما
 قیام الساعة تشبیه بکمال جزاء الانبیاء و الصلیقین و الاله لیا و غیرهم و اظهار کرامت و شرف و شرف شرف استوار و بزرگوار
 افضل ایام یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض المذیث نوشته مبقر از شرح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که در آن
 متشدد و در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا از اصل همانا آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد
 جو این شرف و فضیلت در قبض آدم تقریب است بجهت قدس رحمت و در قیام ساعت قربان و دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل
 علی نبینا و علیه الصلوة و السلام امات و انبیاء را از نعم الهی شرف و تعظیم سماع علیه و رضا بر حق آورده و روز جمعه را
 و طهر آنرا سید است و آنست فضیلت او یکی معلوم می باشد بهایات تو طایفه است و اینست سی و چهلکی سید فضیلت جبهه کی استی
 که کلمات و انکاس سبب بیان اینها و لایا که او باعث هونی حنات می باشد که او سی و هوا و اسی سی موت حضرت آدم
 علیه السلام کی سبب بر پنجشنبه و یکی کا و گاه را با حضرت من میبوی الخ قوله بودن تعذیه این اعیان و نه تعذیه بعدی میلاد
اقول بنا بر آن اعیان و قبول حساب آنحضرت برافتن اسال تجوده یک چیز تعذیه است و بنا بر این صرف بشتن و محترم بودن آن

روز و اشال آن روز است و آن مخافه شرع و معمول و دفع است و این نیز شرع و حسن است و این روز از ستدین صاحب
 رسالت است اگر این چهار روز در شرح حدیث موم عاشورا و موم اثنین غیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید و یا غایب
 نیست و بی تصریح اطلاق لفظ عید بر اشال و زکریا سابق در آن که ای محنت بفرموده باشد و مقولیت ادا و شکر و روز
 و اشال آن روز تسلی نیاید تا به بند که ما قسطی است صاحب را در موافقت موده فان قبل بل فی العقل و قبل
 علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والا حد و ذلك لان بل الملل اتفقوا علی ان تعالی خلق العالم فی سبعة ایام و بد الخلق
 و التکوین یوم الاحد و کان الفرج یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الالغال فغیروا السبت لهذا المعنی و قال
 انصار ی سب و الخلق و التکوین یوم الاحد فخیل بذایع ائمه خندان الیوم ان یعقولان فها الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
 فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال التمام و حصول الکمال التمام یوجب الفرح الکامل و السرور العظیم فخیل یوم الجمعة
 یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب الزکیا بیان نماید که ان یوم جمعه که در ان اتمام و الکمال خفت گردیده بود و ازین یام
 جماعت فاصله هزار سال ارد پس این روز را با این پنج علامه است یانه و این جمعه را با این وجه عید گردانیدن و نعمت کمال
 و اتمام را بوجبه فخر و سرور دانستن مقول است یا امر فاسد می و اگر بر این جهت نوشته اند تا ببینند که امام و احد تفسیر و
 و تفسیر مقول حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلو و السلام ربنا انزل علینا مایه من سما و تكون لنا عید الی الابد و اخر الالام
 نوشته اند ای بخدا الیوم الذی تمیز فی عید النظم خرج من یاقی بعد الخ و همچنین است و دیگر تفسیر حسب رساله بیان نماید که این
 تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام تنبی عقل سلیم صحیح است یا بروم فاسد فنیج سنا و الله من ذلک قوله جوا حضرت عمر فرمود
 فنهیم عقل ان یهودی است الخ اقول قطع نظر از این صاحب شیع الکلام عبارات علماء کرام از شرح حدیث آورده و
 از ان بطلان او امام صاحب الزکیا بیان است بیگویم که چون آن یهودی را در بر و حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل و شرع
 که معنی بروم فاسد بود بیان نمود و حضرت فاروق اعظم ضرر جواب آن بطلان منع مجبوریم فاسد نفرمودند بلکه کوی بود آن
 روز نمودند اگر چه طلبش موافق او عا و صاحب رساله باشد یعنی کوی نگزینن با وجه نزول این آیت است که تفسیر این روز بوجبه
 معروف است یا موافق این دیگر شرح حدیث دایمه دین نوشته اند باشد اما به صورت مغر و بسماعی حدیث دی جنبه را
 به ضرورت غرض بوده که کمالها حق و صواب موافق عقل شرع را گذشته بموافقت عقل ان یهودی جواب فرماید و
 غیبه العباسی آورده و بار جل من الیبر و الی غیر الخ میضا فقال لیه آیه تقر و بها و علینا نزلت و علنا ذلک الیوم فتم
 عید انقال عمر فیه آیه فقال الیوم الکمل کم یوم الایة فقال عمر فقد علمت فی ای یوم نزلت و فی ای مکان نزلت
 یوم غزوة یوم الجمعة یوم من مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و تو فابعدت و کما هاجب الله عید و لا یزال الیهود علیهم السلام
 باقی و الله و قال جل من الیهود لان عباس رضی الله عنهما لا تفرقه عید انقال ابن عباس رضی الله عنهما و ای عید اکمل
 یوم غزوة الخ قوله از شرح ماثور و مقول نیست الی تولد بس نفی مضایقه یعنی مانند است صرح البطلان بوجه الخ اقول

اسما علیکم عدم نقل از کتاب بدعت بودن آن سزاوارشان لیل منکلات و حرمت است اگر چه مزاحمت نداشته باشد گوئی
 مضائقه صریح البطان بود اما مرام حشمت اشباع الکلام که شرح ابطال و ابهام قول صاحب تحفه است پس نفی مضائقه البته
 درست و قوی است چیزی جز وجهی که عدم نقل از شارع و بدعت بودن و حرمت و دلیل مخالفت نیست و صاحب تحفه قایل انقیاد
 بدعت است بطریق چند و توجیه و بر یکبار از امور که بنصوصها و در حال مخصوص از حضرت شارع آنور منقول نیستند با وجود اقوال
 بدعت و تالیفات خود که مجاز از احسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در سابق آورده ایم
 و این مقام سندی دیگر بایشین و تفسیر عزیزی نوشته اند مصنف را فاشته فرخنده و باجرت نوشتن مبمول در زبان خلفاء
 را شنیدن نبود اولین بدعت و از آخرین آن حضرت معاویه پدیدار شده لیکن بدعت حسنیه است نه سیه و در اول جمله علماء از آن
 انکار کرده بودند چون علماء دیگر نمودند که روایح و حرمت در آن نیانند اجماع بر جواز تحقیق گشتن آن قول که ضرورت بر
 بودن منسوخیت فرضیت و دفع و هم مذکور بنابر فرضیت هر دو هم مذکور آن **اقول** بر تقدیر منسوخیت مجزوفیت با وجود
 بقا و شرعیت و عقاب منسوخیت که مناسبت اول است بود نسخ فرضیت و دفع و هم مذکور در همان صورت خواهد بود که بنا
 فرضیت بر هم مذکور زوده باشد و منتهای دو هم بودن فرضیت موجب نسخ مجزوفیت نمی تواند شد چه نسبت هم منشا دو هم مذکور
 نخواهد گردید تا فسخ **قول** منسوخیت صومیک حضرت مسلم بموافقت پیوسته بود ندینی صوم روز عاشورا بالاخر اذاع **اقول** بر
 ذمی عقل میداند که جوش غمزدین شش منسوخیت صوم تا بر شکر عبادت حضرت موسی علیه السلام و مراد از موافقت موافقت صوم
 دین امر است پس منسوخیت صوم عاشورا با فساد و شرعیت و منسوخیت صوم عاشوراء درین بیان پیش نبودن فایده
 ندارد که بر صورت بودن آن صوم بر آن شکر عبادت حضرت موسی و تعظیم آن يوم از کلام آیه دین بویک آیه من و هم مفروض است
 و سماع علیه ذکر آن چیز یا و نیز ذکر احتمال منسوخیت تاسع و منسوخیت عاشوراء که آن منسوخیت است بر کونای نظریه خود صاحب تحفه
 رساله فیض عام فرموده و روزه و هم محرم که روز عاشوراست بسیار منسوخات موجب کفایت یک است آن قطع نظر از این و آن بر
 در وقتی و فتنه آن حضرت مسلم عاشورا بمقت پیوسته بود که تا و تکیه گرفت بر مقتضایان بود و تکیه نمود بر منسوخیت عاشوراء غیر منسوخات ایشان
 از شرع شریف اتمام اتباع و هم حضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده که فرض نموده و خود که آن امر شروع و قوی دیگر یکبار
 جیت بالکل نسخ رسید **قول** عادی باین قیام نمود نالغ **اقول** دفع جلا و اتمام از سابق بخوبی تمام ظاهر است از بعد باین
 بر سید که نو کتب حلفاء را شنیدن و عین کریم و در خصوص خطبه جبهه عیدین که از شارع درین محل آنور منقول نیست و مستندین حلفاء
 رساله از انشتاب دین میداند و بر تارک آن صوم و طامعی نماید پس آن حضرت مسلم و خلفاء را شنیدن که عادی باین التزام نمودند
 چرا و خصوص این محل تک این شمار فرمودند و قبول حسب رساله آن حضرت اول مورد طامع باشد الی غیر ذلک من الماشته فاما بر حاکم
 انهم با انفس کما رساله در معانی الفاظ شریکه استمال میداند و مخاطب خود را بمطالعه قرآن مستدین خود توجه میگردد تا آنکه
 کوتاه بینی و ناهنجری حکم التزام کفر آیه دین میسر بدو ابطال و تحمیل تکریم حضرت رسول کریم مسلم هر چه خلافات بیجا گاه و در معرض

تحریری بنده **قول** مکان حضور روح حضرت علیه الصلوٰۃ و التحیة و امكنه متعدد و در زمان واحد بطرفین عباد اگر فرض کرد
شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات مجربان جناب کبریا بستاند و نسبت شرک کفر با دلیار کرام مجربان
دی تعالی بجان است که برای این مدعیان عبارتی مجوز و خفیه پیش می آرند و گاهی احوال شاذه مروده و مضیفه را حجب
الاتباع می شمارند هرگز نظری تحقیق و تطبیق ندارند صاسا که یکی از کالیسان طایفه است و در حرارت و بیابانی غایت
بر سبزه و تغنیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور و امكنه متخالف با اتحاد و انضمام خاصه حضرت بل عظام
حالایا بدینستند که مولانا عبدالرحمان بیاضی در لغات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذیل بلینت و جماعت میفرماید بقول فی
انواع الکرامات و خوارق العادات انواع خوارق بسیار است چنانچه با وجود و اعدام موجود و اطنان امر مستور و مستر امری ظاهر
و قطع سافت و در مدت اندک اطلاع بر امور غایب از حس و اخبار از آن حاضر شدن و در زمان واحد و امكنه متخلفه و احیاء و موتی و
امانت احیاء و احداث طعام و رزق حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک الی قول بالجلجرج حضرت حق سبحان و تعالی کی از روستان
خود را سطر قدرت کامله خود گردانند و عالم هر نوع تعریفی که خواهد توان کرد و با تحقیق آن تاثیر و تصرف حضرت حق است و بجهان
که در وی ظاهر شود و در بیان الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را با تبیل مقرر لغز
در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده تحقیق قولش هر دو ساخته اند و در حدیقه به شرح مقاصد
و غیره کتب مشهوره و در این همه موجود **قول** حکم به وجود آن خرق عاداتی قول هرگز در انبوه الخ **اقول** چنین کبر نبوت آن
بطرف خرق عادت تحقیق بلینت شرعاً جایز نموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه با الهام و ایلایا رانده چاره و انبوه
حالایا که تا بنی ساداته و سیف المسلمون در و افضل از بن نوشته اند سابقاً منقول گردیده فقه **قول** مثبت این حضور
متعدد اثبات علم محیط بر این خداست الخ **اقول** منشا نفقه باین کلمات لایعنی جعل است یعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز
تشریف آوردن روح بکی از مجربان خدا و اوقات خاصه و مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحان و اثنایا
آن برای غیر وی باشد نه بجز عباد و ائمه و انبیا و اهل بیت و اوقات و امكنه متخلفه علم غیب به فهم مطلب رده است و الا ایراد
آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض قبول کلام است و تا نیا اگر در اوان اطلاق حکم تکلیف تجویز اطلاع آنحضرت
صلعم غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محذوف تمام و مشکلی عظام مفسرین کرامت که بطنل آنحضرت
صلعم اطلاع اولیا و کرام بر غیب با علام الهام عزیز علام بطر کرامت نزد بلینت ثابت با کلام است پس چه جای ذکر حضرت
سردانام است و در شفا فرموده است فاطمک بطریق قدس اجتماع فیه کل بنه الحاصل الی الا یاخذ مدد لایعرب عنه نقل
و لاینال کسب لاجله الا بتفصیل الکلیه المتعال من حسنة البوة و الرسال و الخلة و المحبة الی ان قال احیاء الموتی و
اسماع الصم و کثیر القلیل و در الشرح خدایا اعیان و الاطلاع علی الغیب بر اولام الخ علامه خواجه نوشته و تفعیل
نشان بستر الایا و کرامت لهم خلافاً لغيره لایعرب عنه فقه و دست او القول تعالی عالم الغیب بطر علی عید اعدا لامن رتضی بر سوال الایا

والمراجع مفضل في كتاب السير الخ ويزيد شفا فصل برادر لایل نبوت انحضرت و بیان مطلع بودن انحضرت مسلم بر غنوب
 فرشته است و در آنست من ذلك الملع عليه بن النينو و يكون في هذا الباب بحرا لا يدرك قعره ولا ينز غمره و بدله البقرة
 من بقراته الملعونة على القطع الوهل الساجز على التواتر لكثرة روايتها و اتفاق معاينها على الاطلاع على الغيب الخ علامه خجايي
 مخرج فرموده و هذا لا ينافي الايات الدالة على ان لا يعلم الغيب الا الله فان المنقضي عليه السلام غير واسطة و اما العلامة مسلم
 عليه باعلام الله تعالى فان تحقق لقوله تعالى لا يظهر على عينه احد الامم ان يقضي من رسول الخ لا طاق قارى كسنة صاحب رسالت و درين باب
 هم قول شان كثرنا و اتفاق بر زبان آمد و در مرقاة از عقيد شيخ كبير ابو عبد الله رضي الله تعالى عنه آورده و فتقدان العبد
 في الاحوال حتى يصير الى نعت الرادحانية فيعلم الغيب بطوى الاماكن و يمشي على الماء و يغيب عن الابصار الخ و اين عقيدة را بايات
 كريمة توفيق داده است و كثره التواتر كفته ثم اعلم ان الاوليا لهم النبوة الخا و من رآه الا نبيا فيجزا عن اهل النبوة ان اعلمهم الله بطريق
 الالهام بظانهم يسير ارباب السنة لا نزاع فيه الخ و من منع كيهت لا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى على كثره الغيبات حتى من
 الخس لها جزئيات معدودة فانك لا تعرف لكسرة قد وقع لانياد و الاوليا من ذلك لا يمكن عدده الخ و در مرقاة البقرة در
 فضائل انحضرت فرموده لا يتجلى لك شيء و يستأذن من آدم تا نفعه و ولي بر كسكف ما خفي ما بهما حال زاول انفس معلوم كروا الخ و
 نبوت و بويكل شيخنا صلى الله عليه و آله و سلم است بر همه چیز از شيوعات ذات الهى احكام متحقق و رسا و افعال آثار و محقق ظاهر و
 باطن زاول آخر احاطه نموده الخ و در تحاف الميركا كتابي است مستند و عقايد فرموده لم يخرج النبي صلوات الله عليه حتى الملعونة و قد قال
 علي حجة ما بهر عن الخ و سال سلك الخ انك در شايه شام آورده و في الحجة ذكر في الملعونة ان الاشياء تقرر على روح النبي
 و ان الرسل يعرفون بعض الغيبات قال الله تعالى عالم الغيب لا يظهر عليه احد الامم ان يقضي من رسول الا لاية قلت بل ذكره في كتب العقايد ان
 جملة كرات الا اذا اطلع بعض الغيبات و ردوا على المعتزلة المستدلين بهذه الاية على نفيها بان الرادوا اظهر باطون و المراد
 من الرادوا الملكى لا يظهر على عبيد اعدا باطون الملكى بالنبي و الاوليا و في غيرهم عليه برهط الملك غير الخ و اگر گشت رساله
 ذكر فرمودم فتاعت كنند تا بيند كه شاه جلوس خست و تفسير عزيزي مطلع بودن انحضرت مسلم نبوت بر رتبه بردين بدن خود
 نشاختن اعمال نيك بدو اخلاص و اتفاق امت و نيز مطلع گردیدن بر نبى براعمال بر روزه استيان كه غلاني چنين چكند و غلاني حيان
 انحضرت فرموده اند و نيز تفسير عزيزي سلق بحث جواصا حشيان كه بايه كرمه لا يظهر على عبيد الامم ان يقضي من رسول هذا لال بر
 ابطال كرامات كروه است بجايزه و اذيع بودن اهل غريب بر اوليا و كرام و نيز حال گردیدن اطلاع بر فضل من خوفه و بر اطفال ملكه
 بنقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دين نفوشان از بعض اوليا و الله يا تواتر تخرج فرموده ان النبي علم كغير عام علم الاطلاع انما كانت
 قوله كمال غياوت و جل و كسبت الخ اقول كبرك از كتب نقد و حديث خبر ميدها و نيك ميدها كه علامه دين صديقا اهل اهل الحق
 سينه شامه زنى نفى رفوعيت حديث بسوى انحضرت نموده انه باوجود كماله از صاحب كرام غير ثابت مى باشد و در كتاب آورده است
 من صام يوم الاثنين فكشف عنى ما بالقاسم فلا اهل علامه شامى و در شايه فرموده و ينبغي عمل نفى الاصلية على ارفق كمال بعض الامم و

فی حدیث صلوة الهیاء باری الله اصل علی ان المراد اصل له لرفع والافتقد ورمو قونا علی مجازة الی عبادة وکذا انما اورد
 البیاضی علی ما علی قاری در کلمه کبیره و موضوعات بعد قول سخاوی قررة انما انزلناه عقیده صلوة لا اصل له نوشته اراد ان
 لا اصل له فی الفروع و الا فتقد ذکره ابو الیث السمرقندی و ابو امام جلیل بن الجبله اصل بر امر که حسن بن امام فورا از دست
 مسلم ثابت باشد درست است و او را در این که بر امر که بر اطلاق لا اصل له می باشد بالاجماع بحث سیه بود باطل محض قول مستبعد
 باین عبارت که زید بن الحنفی رحمه الله عن یزید بن عیینة عن یزید بن عیینة عن یزید بن عیینة عن یزید بن عیینة عن یزید بن عیینة
 بربیع ثمانه و اشجم و معلوم بدین غیر مندرج **اقول** این چه جوش تعبیه چه افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام در مقام
 مقابله ذکر یزید بن عیینة حال تصانیف حسانه اشباع الکلام که در علم و فنون است قول لایف فرموده اند ذکر کم قطع نظر از طول کتاب
 مستغنی بان ملائمه سیده بانتم بلکه ذکر احوال تجربه ثمانه آنجا هم و نقصان ایشان پنج ضروری می اندام ما را بکمال اختصار بر بیان
 حال تحقیق و یانت مذکور عیینة اگر برای او گفته می گفتم که حال نفسانیت صفا روشن گرد و محو کمال بحد سیه المحدثین پسند
 المحققین یا میکنند و جناب صاحب بیاع با مرتبه ثمانه اشجم نمی بپردازد دلیل محکم نفی انرا تقدم که بحث بر ابطال این چه جوش
 الطهر حضرت خیر البشر صلعم تسلیم است بر آنکه آن حواله تغییر بنیادی و دنیا پوری جسمی و مدار که چهارم و غیره داده می شود پس
 از تفاسیر واضح گفت که از تقدم برسنگ بقار آن تا مدت طولانی تجربه مختصه با برسم است اگر این مجوز از ان حضرت هم طایفه بشده مفسران
 ذکرش در مقام سید و ندای مختصه باید دریافت که درین قدر کلام جای قیاس برآمده اول افترا بر نفس جسمی که از ان نثاره هم بنمایند
 معجزه بدین چه در نقش قدم برسنگ برای حضرت ابراهیم ثابت است تا موضوع پدید و دوم افترا بر نفس جوهری و سوم افترا بر نفس بنیادی که
 و ران هم تمام این مجوز مذکوریت چهارم او عاده و موضوعین اختصاص این بنا پوری با وجود و یک عبارتش چنین نقل نموده اما این
 المقام شکی علی آیات لان انرا تقدم فی العصوره العاصیه و ایه و غرضه بنیاد الی الکعبین لیه و لانه بعض العصوره و دون بعض آیه و القاب و هذا
 الاثر و دون انما را بر الانبیاء ایه خاصه با برسم و در خطب کثرت اعداء من البشر کون اهل الکتاب و الملاحده الوفا من انشیا ایه که انانی
 التفسیر لیشنا پوری و کذا فی التفسیر لیشنا و الخ حال آنکه درین عبارت لفظ خاصه و دلیل عجز از ان مذکوریت حرف و چیز است چهارم
 اعمی بقار ان دن انما را بر الانبیاء و کلف خاصه است هرگز دلیل محکم نفی انرا تقدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد و همان نشنا پوری
 در وجه تفصیل انحضرت نوشته و منبأ ان مجزیه و بی القرآن باقیته علی وجه الیه و وجهی هم انفسه علی وجه الیه و در وجه انفسه
 از مدار که و بارش نیز مثل نشنا پوری ذکر کرده انهم دلیل نفی انرا تقدم الطهر نتواند شد و همان مدار که در کلمات انحضرت گفته و اکبره انفسه
 لانه المجزیه الباقیه علی وجه الیه و وجهی هم انفسه علی وجه الیه و وجهی هم انفسه علی وجه الیه و وجهی هم انفسه علی وجه الیه و وجهی هم انفسه علی وجه الیه
 تا هم دلیل نفی انما حضرت سید الانبیاء و افضل الرسل نمی تواند شد چنان خصایص نیست و دیگر این که اگر اند ز نسبت جناب تا انما
 اگر ذات با آن جناب با مع خصایص و صفات است و همان تفسیر نشنا پوری گفته و کمال مجزیه کانت لغیر من الانبیاء و الشهاده و رینا
 در تفسیر بنیادی خریف بنیادی که در رساله قدسنا هم علیه کتب قبل رساله انفسه هم علیه کتب و سدی و بنیادی انانی و

بهجتی مراتب الوعی فی نفس بنی شمس و قد نزل الله علیهم بان علیه السلام علی کل واحد منهم الخ علامه علیه السلام بنی شمس بنی هود
 بقوله وفضل الله الخ مخرج فی انه صلی الله علیه و سلم کلامه نکلیا لکونی الخ ازین بیت که گفتن تکلیف خاصه حضرت موسی علیه السلام و
 خلعت را خاصه حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اند با وجود مکه این هود خاصه وجه کل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده
 صلی الله علیه و سلم طاعلی قاری و شرح شفا گفته ان الله اختص بنی بالکلام ای من بین سایر الانبیا و علیهم السلام فی ان صلی الله
 علیه و سلم وقع له الکلام ایضا علم فی المرام و گفته اند و ابراهیم الخ گفته اند صلی الله علیه و سلم حج له من کوزه خلد الانبیا اله و ازین
 که در بعضی و ایات جیش من الله حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالاکه اکثر عمره من تحقیق البیت ثبوت آن بر آن حضرت مسلم
 تصحیح کرده اند و ازین جهت که در مواضعی نیز که تذکره بنی و عاوی ذی ذکر این معجزه در آن نموده اند و تا بدین معجزه بنی و عاوی
 حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اند از احضار بنی شیعی من المعجرات و الکلمات الاولیاء صلی الله علیه و سلم گفته اند و علی الخ و در مواضع
 نیز جیش آنکه در سوره کافران اذ انرا که در بعضی و ایات عجاظم اظهار است معنی عموم و کلیت و لزوم قرار داده و این را
 اکمال ایلی تحقیق خود نوشته اند و بر تخیل و تکذیب تفصیل ایمه دین افتاده علامه فاسی شارح و لایال الخیرات و شرح هود و شریف الهم
 صلی علی رسله فی البر لا تقهر فصاحت الوحش بان ذی الکر فرموده ایصحیح عنه الاصولین ان کان اذا لا یقتضی التکرر لافعه و
 لا عفا و بعد از آن آنگاه از اولایان علی التکرر فلا یلزم ان یکون التعلق بالاذیال لازما لثبوت فی البریه تکمالا لشیء کان التعلق
 بالصدق و کما یقع مره او اکثر الخ و از سوره الفضل البضا عه که برای تصحیح بیان تقویت الایمان و بحسب شفاعت تالیف
 نموده است که گویا که در تفسیر حدیث و عقاید ثابت است و در روان که سوره حقیقه الشفاعه علی طریق ابل الله و ایلی تالیف کرده و در
 حق طالعوان فرماید و آنچه گفته ام بر این معنی شده نماید حالا چیز از تحقیق اگر برای تذکره بنی باید شنید چون سوره الفضل خطاب
 در شایعان آباد طبع و گردیده و مطاوعه حضرت طاهر رسیده و نشاء و تصب حیت جالبیت بر البصار ایشان تینیمین تذکره
 بفرموده پیش از این که برای خیرش موسی یقی صاحب تفسیری مانیده و ایشان منشی پیش از صل غیر طینی کار با جمعی تصویب کرده و در
 چند نام را نشر سیه گردانیده که کدام جهالت و خرافات و شرح و فهم و کدام که مکرر تحریف و خیانت و بی خبری بیان نموده اند
 آنکه در تصحیح تفصیل شفاعت بفرموده که در تقویت الایمان آیه است اصرار را که قرار داده و بر اثبات مدعا نوشته قال فی
 شرح العقاید احتمال المصیبه التي ثبتت بلیل قطعی کفر و اصرار کفر انقیاط فی هذا وین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
 عقاید البیت که از سوره و معتد غیر مجاز شفاعت بر سحرین ثابت است آدم افترا و نسبت نقل عبارت بالآخره گاه
 طالعیه و فی تصحیح خواسته کشیری صاحب بوش حرام و باخته و از آنجمله آنکه در نقل حدیث علامه امتی کا بنیاری اسرمل
 نوشته رده از التذنی طایفه را باید که بودن ایحدیت از روایت ترمذی با ثبات رسانند و از آنجمله آنکه ذکر است صلی الله
 الفاسق المبتدع انکار نموده و از ادل سند و بنموده بر معترض که آن یکسانیه بطریق نوشته که مسایل شرح و دعا به این
 محفوظ مانده گویا که این شاره و بدلت خود بر داشته و طرئه بر طرئه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده و آنچه در آخر همان عبارت

بدرقه فیهیدہ یا عمدہ برای تقلید از ان چشم پوشیده و مانع از عین فضل سلف من المانع علی الصلوة من خلف المبتدع والمفاسق
علی الکراہۃ اذ لا کلام فی کراہۃ الصلوة خلف المفسق المبتدع الخ بالجملہ ہر گاہیکہ حال تحقیق اکبر کہ برای او چنین باشد حال
نامزدہ اش چنان خواہد بود **س** قیاس کہ بزرگ تمان کن بہار را با اینہما این تعصب نیندیشد جنابا حسب جمیع احکام
میگوید کہ **مبتدع** یا بر من بہر تہ فائدہ اش ہم نمیرسد لا حول لا قوۃ الا بانہ علی العظیم قوله اگر این نہادت و ایقان
شمنی نہیادہ از حاجت است الخ **اقول** اول سیماحت و زیادت بران دریافت باید نمودن بعد عدم اباحت و غیرہ احکام
باید نمود و بی فہم معانی جزم حکم عدم اباحت ترمیز کہ کثیر شریف یا حرم سوال علم یا قرآن غریب یا دیگر شغائر اند علی الاطلاق التہ
محل حکام است و در احیاء العلوم در بیان ترمیز جہان بدیناج و حرمت لیس جبر بر رجال گفتہ و ما علی الحالی لیس منوب الی الذ
و لو حرم بذل الحرم ترمیز لکعبیہ بل الا بانہ موجب قوله تعالی قل من حرم زینۃ اللہ لا یعمی وقت الزینۃ اذ الم تخذہ عادیۃ
للقاخر انہ امام شہودی علیہ الرحمۃ و صلواتہ الوفا و ربنا صلیح مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ و روی القریبی
فی التفسیر و عن ابی ہریرۃ قال حل تہم من انشام الی المدینۃ فادخل زینا و مقلظا انہی الی المدینۃ و افق ذلک لیلۃ الحبۃ فامرنا
بقا الباد و الباد فقام ضبط المقطوع و قلن القنا و حل عصبہا الما و الزیت و حل فیہا الصل فمر غریب الشمس اربابا الباد فامرنا
و خرج رسول اللہ وسلم الی المسجد فاذا ہو بہا تہر فقال من فعل ہذا قالوا تہم الداری یا رسول اللہ فقال نذرت الاسلام الحدیث الخ
در ایام العلوم و در ابضیاف آوردہ و حکای ابو علی الروماری رحمہ اللہ عن رجل انہ تخذ ضیافۃ فاد تہ فیہا الف سراج فقال
رجل قد اسرفت فقال ادخل نکلم او تہذیعہ فاطفئہ فدخل الرجل قلم یقدر علی الخفا و ادخلہا فانقطع الخ قوله دعوی تجوز
ان از شبہ کراہت و بدعت باطل باشد الخ **اقول** سابقا از مستدین حسب رسالہ کبریات و مرات گذشتہ کہ مجرد عدم نقل دلیل کراہت
نمی تواند شد و نیز از عمد صحابہ کرام تا شاہ ولی اللہ صاحب دجلوی و شاہ عبدالعزیز صاحب باوجود و اقرار بدعت و عدم ما فوقت حکم
استحسان و احتجاج جاری است اگر چه موافقہ بیدار نیست عیدالمنہ حضرت ضلال مبتدع بلکہ کاذب و شرک اند ما ذلہ تعالی فی ذلک
و نیز کیکہ دعوی جریان حکم مطلق در عقیدات مخصوصہ میکند تا مستحک باصل بقول مستدین جناب رسالہ حسب دلیل دیگر ندارد
و کیکہ دعوی خلاف آن کند لازم است کہ مدعیان بدلائل قویہ یا ثابت رسانند کہ نقل سابقا من رسول لاسا علیہ و مولایم و چون
ایصال از این طبقا مستحسن است بر شیوات و تحقیقات کہ در کلامی بہت گذاریم پیش آید اگر تراجم و مصداق شرع شریف ہذا التہ
حکم کراہت و حرمت جانب حق و محمودہ راجع خواہند الا اگر لحاظ آن نبودہ بنا بر قصد کہ ای قایدہ شیر یا حی قائل عادت نمودہ
حکم نسخ و تحریم گوید کہ تشریح است از طرف خود بی تحریم شارع اما آنچه چندی از روایات آوردہ پس بر تہ رحمت نقل مثبت دعوی
طالعہ فی توانند شد و ان روایات کراہت ضیافہ و رایام صیبت و اتحاد طعام و ران ایام حسب را خود بان فرمودہ اند کہ
روا حاشا از تحقیق و تطبیق مستدین صاحب رسالہ مثل ملا علی قاری و غیرہ سابقا مرقوم گردیدہ و ثانیاً تا لکن کہ بہر ضیافہ
در ایام صیبت ہم حکم باحتیاط ایصال خواب و خصوص این ایام نمودہ اند و عالم گیری گفتہ لایلیح اتحاد ایضا نہ گفتہ

ایام فی ایام المصیبه وان اتخذ الایاس بالاکل منه کذا فی خزانة المصنفین وان اتخذ طعاما للفقراء کما کننا اذا کان الیوم
 بالینین الخ و اگر بر اینهمه تسلی نشود تا به بیند که قطب سما علیه رضا هر حق دریای یاره القبول گفته است و ترتیبی که بدو یار
 میت کی سرف سے بعد مرئی کی سات دن تک لایق قوله برای خیره اندان ممتاز از قرآن جناب ایداد علی و بیخی کلکته و عا
 انرا ایش مراتب فرماید زیرا که از سعی جناب مدوح این کتاب بکمال عجبیت ترتیب یافته الخ اقول اللهم تحه من
 الکفار فضایل مجالس الاذکار و البطلان شرف مولد سید الابرار و مناد جمع المؤمنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع
 المنین سید المرسلین صلی الله علیه علی آله و اصحابه اعیانہ و سلم و وثقنا و جمع السلیلین لاشاعة ذکره و توقیرہ فی اطراف
 العالم و انتفعنا بحبته و برکتہ ذکره فی الدارين یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین اجعل آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب العالمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیح نمہ اغلاط طبع رسالہ سیف الاسلام

صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط
خدا	۲۳	۲۴	خدا	مصدقین	۱۹	۱۹	لذکر	لذکر	۱	۱	۱
درست	۲۵	۲۵	درست	قال	۲۰	۲۰	کان	کان	۲	۲	۲
فی دلائل	۱۱	۲۴	فی دلائل	مسند الفقہاء	۲۱	۲۱	القہ	القہ	۳	۳	۳
عبارت	۲۵	۲۵	عبارت	مسند الفقہاء	۲۲	۲۲	ع	ع	۴	۴	۴
المنہج	۱۰	۲۵	المنہج	مسند الفقہاء	۲۳	۲۳	وہم	وہم	۵	۵	۵
وہم	۱۴	۲۵	وہم	مسند الفقہاء	۲۴	۲۴	فی خلد	فی خلد	۶	۶	۶
والکری	۲۹	۲۹	والکری	مسند الفقہاء	۲۵	۲۵	فی خلد	فی خلد	۷	۷	۷
قولہ	۲۹	۲۹	قولہ	مسند الفقہاء	۲۶	۲۶	فی خلد	فی خلد	۸	۸	۸
یہ	۱۲	۲۹	یہ	مسند الفقہاء	۲۷	۲۷	فی خلد	فی خلد	۹	۹	۹
سیاق	۱۲	۲۹	سیاق	مسند الفقہاء	۲۸	۲۸	فی خلد	فی خلد	۱۰	۱۰	۱۰
انہ	۱۸	۲۹	انہ	مسند الفقہاء	۲۹	۲۹	فی خلد	فی خلد	۱۱	۱۱	۱۱
قتال	۱۸	۲۹	قتال	مسند الفقہاء	۳۰	۳۰	فی خلد	فی خلد	۱۲	۱۲	۱۲
الافرد	۱۴	۲۹	الافرد	مسند الفقہاء	۳۱	۳۱	فی خلد	فی خلد	۱۳	۱۳	۱۳
یفسرہ	۲۵	۲۹	یفسرہ	مسند الفقہاء	۳۲	۳۲	فی خلد	فی خلد	۱۴	۱۴	۱۴
سطر	۲۵	۲۹	سطر	مسند الفقہاء	۳۳	۳۳	فی خلد	فی خلد	۱۵	۱۵	۱۵
مستحقین	۵	۲۹	مستحقین	مسند الفقہاء	۳۴	۳۴	فی خلد	فی خلد	۱۶	۱۶	۱۶
بالفاد	۱۲	۲۹	بالفاد	مسند الفقہاء	۳۵	۳۵	فی خلد	فی خلد	۱۷	۱۷	۱۷
لہا	۱۲	۲۹	لہا	مسند الفقہاء	۳۶	۳۶	فی خلد	فی خلد	۱۸	۱۸	۱۸
بودن	۱۸	۲۹	بودن	مسند الفقہاء	۳۷	۳۷	فی خلد	فی خلد	۱۹	۱۹	۱۹
عائیا	۲۳	۲۹	عائیا	مسند الفقہاء	۳۸	۳۸	فی خلد	فی خلد	۲۰	۲۰	۲۰
انفقی	۱۲	۲۹	انفقی	مسند الفقہاء	۳۹	۳۹	فی خلد	فی خلد	۲۱	۲۱	۲۱
الامام	۱۴	۲۹	الامام	مسند الفقہاء	۴۰	۴۰	فی خلد	فی خلد	۲۲	۲۲	۲۲
صح اہل	۲۵	۲۹	صح اہل	مسند الفقہاء	۴۱	۴۱	فی خلد	فی خلد	۲۳	۲۳	۲۳
بغیر	۸	۲۹	بغیر	مسند الفقہاء	۴۲	۴۲	فی خلد	فی خلد	۲۴	۲۴	۲۴
حضرت	۱۱	۲۹	حضرت	مسند الفقہاء	۴۳	۴۳	فی خلد	فی خلد	۲۵	۲۵	۲۵
عربی	۵	۲۹	عربی	مسند الفقہاء	۴۴	۴۴	فی خلد	فی خلد	۲۶	۲۶	۲۶
سوس	۱	۲۹	سوس	مسند الفقہاء	۴۵	۴۵	فی خلد	فی خلد	۲۷	۲۷	۲۷
خدا	۱۹	۲۹	خدا	مسند الفقہاء	۴۶	۴۶	فی خلد	فی خلد	۲۸	۲۸	۲۸
یل	۱۰	۲۹	یل	مسند الفقہاء	۴۷	۴۷	فی خلد	فی خلد	۲۹	۲۹	۲۹
الغلب	۱۱	۲۹	الغلب	مسند الفقہاء	۴۸	۴۸	فی خلد	فی خلد	۳۰	۳۰	۳۰
الغلب	۱۱	۲۹	الغلب	مسند الفقہاء	۴۹	۴۹	فی خلد	فی خلد	۳۱	۳۱	۳۱

صح	غلط	صفحہ	صفحہ	صح	غلط	صفحہ	صفحہ	صح	غلط	صفحہ	صفحہ
درجہ	درجہ	۸۷	۸۷	و صاحبین	و صاحبین	۱۰	۸۰	نبیا	نبیا	۲۲	۶۵
بیت	بیت	۵	۵	و استاد	و استاد	۱۴	۸۱	عبارت ترجمہ	ترجمہ	۲۰	۶۶
بعض	بعض	۱۵	۱۵	ابن جرزی	جرزی	۱۸	۸۲	قطع	قطع	۱۶	۶۷
نقہ	نقہ	۲۱	۲۱	فینقی ان	صمعی	۲۰	۸۱	فصار	فسار	۲۰	۶۸
الثوث	الثوث	۲۵	۲۵	یاذن	یاذن	۱۲	۸۲	منہ	منہ	۲۲	۶۹
بالہ	بالہ	۷	۸۸	ضعات	ضعات	۱۰	۸۳	حالاکہ	حالاکہ	۲	۷۰
فہذہ	فہذہ	۷	۷	الغیر	الغیر	۲۰	۸۳	المنی	المنی	۹	۷۱
یخاٹ	یخاٹ	۷	۷	شہبات	شہبات	۲۰	۸۳	یتبرک	یتبرک	۱۴	۷۲
موصوف	موصوف	۱۱	۸۹	شعبان	شعبان	۱۲	۸۴	است	است	۲۱	۷۳
قاصرودن	قاصرودن	۹	۹۲	و المثلخ	و المثلخ	۷	۸۵	الملح	فی الملح	۱۲	۷۴
اوداٹہ	اوداٹہ	۱۵	۱۵	الحنیفہ	الحنیفہ	۱۱	۸۵	بلا شہبہ	بلا شہبہ	۱۰	۷۵
صوم	صوم	۲	۹۳	و منها	و منها	۲۸	۸۶	مع	مع	۱۸	۷۶
قبض	قبض	۱۹	۱۹	تلبس	تلبس	۳۳	۸۷	منیہ	منیہ	۲	۷۷
نعت	نعت	۱۰	۹۴	ازوشان	ازوشان	۷	۸۷	بلاد	البلاد	۷	۷۸
نوشتہ	نوشتہ	۷	۹۵	ان	آن	۱۷	۸۸	سنت	سنت	۱۰	۷۹
مجد	مجد	۹	۹۶	النیاقہ	اقسامہ	۱	۸۹	باقین	باقین	۱۲	۸۰
حیلة	حیلة	۲۳	۹۷	بسط	بسط	۳	۹۰	رجحان	رجحان	۲۵	۸۱
غنیہ	غنیہ	۵	۹۸	خطوتہ	خطوطہ	۷	۹۱	باشد	باشند	۷	۸۲
انتخبہ	انتخبہ	۲	۱۰۱	رفعتہ درجہ	رفعتہ درجہ	۷	۹۲	حلیکہ	حلیکہ	۹	۸۳
وشتنا	وشتنا	۵	۱۰۲								

تمام شد

